



مجله پیام مروی مجله علمی فرهنگی اطلاع رسانی حوزه علمیه مروی - شماره دوم / زمستان ۱۳۹۷

آدرس: خیابان ناصرخسرو، کوچه مروی، پلاک ۳۲، حوزه علمیه مروی
تلفن: ۰۲۱-۳۳۹۱۹۱۱۵
ایمیل: info@howzehmarvi.ir
نشانی سایت: www.howzehmarvi.ir

صاحب امتیاز: معاونت پژوهش حوزه علمیه مروی
مدیر مسئول: محمد اسکندری
سر دبیر: مصطفی مولوی
هیئت تحریریه: محمد اسکندری، محمد حسین حیدری، مصطفی مولوی
مدیر و ناظر فنی: محمد صادق پور امینی
مدیر هنری: محمد حسین همدانیان
طراح لوگو و تایپ: محمد حسن همدانیان
ویراستاران: محمد اسکندری، محمد حسین حیدری، حسین زارعی، محمد علی بهشتی مقدم
روابط عمومی: سید محمد مصطفی مرتضایی نژاد



نویسنده: محمد حسین حیدری

.....
 طلبه پایه نهم
 مدرسه علمیه مروی



پیام مروی

مجله پیام مروی؛ از ابتدا تا کنون

شد. تذکر این دوست عزیز به نظر تذکری عاقلانه و هوشمندانه می آمد. لازم بود قبل از راه اندازی نشریه، سایر فعالیت های معاونت در زمینه سایت و اجرای دوره های کارگاهی مهارت افزایی، برگزاری نشست های علمی و فعال ساختن گروه های پژوهشی طلاب و اساتید و از همه مهمتر طرح های پژوهشی تولیدی در این مدرسه کلید بخورد تا بتوان برای هر شماره نشریه از قبل گزارش و محتوای مورد نیاز را تهیه کرد. ولی اکثریت دوستان طلبه نظر دیگری داشتند و معتقد بودند که طلبه اگر بداند جایی هست که بتواند دیدگاه ها و تک نگاره های علمی یا فرهنگی خودش را در آن فضا به دیگر طلاب انعکاس دهد، قطعاً انگیزه و نشاط بیشتری برای نوشتن پیدا می کند.

با این حال دوستانی را که در زمینه نگارش و تهیه نشریه مختصر توانمندی و تجاربی داشتند شناسایی کردیم و طی جلساتی غرض و هدف از انتشار نشریه را تشریح کردیم. البته هر چند دوستان دعوت ما را لبیک گفتند ولی سازماندهی و پایش و ویرایش مطالب ارسالی و تصمیم گیری و تعیین ملاک برای پذیرش یا عدم پذیرش یک مقاله از جمله مشکلاتی بود که قبل از فراهم شدن اولین بسته نشریه، ذهن ما را درگیر ساخته بود به ویژه که برخی از دوستان علاقه مند به نگارش، در مواردی همچون حک و اصلاح مطالب از حیث جمله بندی و نکات دستور زبان و یا انسجام مطالب و یا اتقان و درستی محتوا همکاری چندانی با ما نکردند و طبیعتاً این مشکل، کار تکمیل بسته نشریه را با دشواری و فرسایش مواجه می ساخت.

مشکل دیگر، طراحی و انتشار نشریه بود که در این زمینه آراء متفاوتی

از اوائل پاییز ۹۷، معاونت پژوهش مدرسه طرح تولید و انتشار نشریه علمی اطلاع رسانی پیام مروی را در دستور کار خود قرار داد. در آن زمان قبل از تصویب این طرح، با عنایت به سابقه انتشار نشریه در مدرسه مروی نسبت به امکان راه اندازی مجدد یک نشریه، تردید جدی وجود داشت؛ دلایلی همچون عدم توانمندی طلاب برای نوشتن مطالب علمی، عدم امکان تصویب بودجه لازم برای تولید نشریه، احتمال استقبال اندک طلاب در خواندن مطالب نشریه و عدم امکان انعکاس مطالب نشریه در خارج از مدرسه به جهت محتوای ضعیف آن و چندین اما و اگر و نباید دیگر. حتی برخی از دوستان معتقد بودند که اگر قرار است با توجه به وضعیت موجود، انتشار نشریه توفیق و دوامی پیدا کند، حجم آن به ۱۰ صفحه تقلیل داده شود و به صورت ماهانه و حتی هفتگی منتشر شود. با همه این اوصاف در تدوین برنامه و بودجه سال ۹۷، طراحی و تولید نشریه علمی اطلاع رسانی به عنوان یکی از فعالیت های ترویجی پژوهش، ردیف بودجه ای را به خود اختصاص داد و مورد تصویب تولیت معظم قرار گرفت.

یکی از طلاب محترم مدرسه در همان اوائل که نسبت به انجام این کار اطلاع رسانی صورت گرفت، خطاب به نگارنده گفت: تولید نشریه نباید اولویت اول شما قرار گیرد، چرا که نشریه به عنوان ویرترین فعالیت های پژوهشی مدرسه است و تا زمانی که هنوز گروه علمی در مدرسه دائر نشده و دوره های آموزشی کاربردی که بتواند طلاب را در مسیر قلم زدن و تولید علم سوق دهد برگزار نکرده اید، اقدام به تأسیس نشریه یک اقدامی عجولانه است که نهایتاً پس از یکی دو شماره متوقف خواهد

مطرح شد، برخی معتقد بودند نشریه سیاه و سفید منتشر شود تا هزینه کمتری برای مدرسه تراشیده شده و کار تولید آن ادامه پیدا کند. مخالفین با این نظر گفتند: نشریه باید از یک وزانت و شکل و شمائلی آن هم در شأن مدرسه مروی برخوردار باشد تا مخاطبان داخل و خارج مدرسه را جذب کند. استدلال آنها این بود که نشریه سیاه و سفید بیشتر مناسب با نشریات تخصصی است که خوانندگان و مخاطبان خاص خودش را دارد و مدرسه مروی هنوز تا رسیدن به نصاب یک نشریه علمی تخصصی یا حتی علمی ترویجی فاصله چند ساله دارد بنابراین منطقی به نظر می‌رسد که در یکی دو سال اول برای جذب مخاطبین، نشریه به صورت رنگی طراحی و منتشر شود و آرام آرام از این ایده فاصله بگیریم. پس از اتفاق نظر شورای مشورتی نشریه مبنی بر طراحی و انتشار نشریه به صورت رنگی، مشکل بعدی، پیدا کردن طراح مورد نظر بود که بیان مسیر دشواری که در این بخش، فراوی ما بود از حوصله این نوشتار خارج است و آن را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم.

قرار بود اولین شماره نشریه در پایان آذرماه منتشر گردد، ولی بنا به دلایل فوق‌الذکر این اتفاق با ۲ ماه تأخیر به وقوع پیوست. برخی از همکاران محترم در نشریه خط و نشان کشیدند مبنی بر این که مطمئن باشید تا پایان اسفند نشریه‌ای بیرون نخواهد آمد. در هر صورت اولین شماره در تاریخ ۷ بهمن از چاپ خارج شد و در اختیار اساتید و طلاب محترم قرار گرفت که البته با استقبال خوب ایشان مواجه شد. بسیاری از اساتید و طلاب نسبت به جسارت ورزی معاونت پژوهش تقدیر و تشکر کردند و برخی در گفته‌های خود - هر چند به اغراق - از این کار به عنوان یکی از بزرگترین کارهای علمی پژوهشی این دهه از مروی یاد کردند! و پاره‌ای از دوستان نکته‌سنج نیز نقاط قوت و ضعف و اشکالات فنی آن را توافمان برشمردند که خدایشان جزای خیر دهد.

و در ادامه...

در حالی که اکثر طلاب و اساتید مدرسه برای رؤیت دومین شماره نشریه روز شماری می‌کردند و علی‌رغم تلاش سردبیر محترم در جهت آماده سازی مطالب شماره جدید تا پایان فروردین، به دلیل تازه‌کار بودن برخی از دوستان، عدم انسجام مطالب و پرداخت ضعیف محتوای مقالات ایشان، این اتفاق نیفتاد و کار آماده سازی بسته شماره ۲ همانند شماره نخست با مشکل مواجه شد. اما بالاخره در تاریخ ۲۰ اردیبهشت، دومین بسته نشریه نیز رهسپار طراحی شد. شاید اکنون که طلاب محترم دومین شماره پیام مروی را پیش روی خود دارند از خود بپرسند که چرا با اینکه دوستان معاونت وعده داده بودند که در پایان هر فصل یک شماره از نشریه در قالب فصلنامه انتشار یابد و طبیعتاً باید در پایان فصل بهار چشم انتظار سومین شماره باشیم، اما علی‌رغم

پایان یافتن سال تحصیلی، معاونت موفق به جامه عمل پوشاندن به وعده خود نشد؟

پاسخ این دوستان روشن است؛ تنها علت و ریشه اصلی تأخیر در این کار مبارک، فقدان روحیه کار جمعی در دوستان طلبه است. هر فاضل ارجمندی صرفاً دغدغه‌اش این است که مطالبش در نشریه چاپ شود اما چگونگی این کار برای آن بزرگوار مهم نیست! واقعیت این است که تولید نشریه، خمره رنگ‌رزی نیست که کلمات در آن ریخته شود و نشریه از آن بیرون بیاید، بلکه این کار نیازمند مساعدت جمعی دوستان است. در این باره نکات مهمی قابل توجه است:

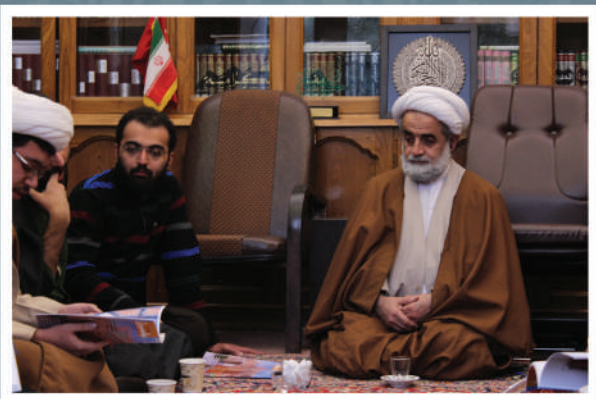
۱. صرف نظر از بحث اتقان و علمیت مطالب، غالب دوستانی که از ابتدا تاکنون مطالب خودشان را برای نشریه فرستاده‌اند در قلم آنها یک ضعف عمده مشهود است و آن ضعف در نگارش و عدم رعایت نکات دستور زبان است؛ تا جایی که در خیلی از موارد توضیحات شفاهی خود نویسنده باید حتماً به نوشته‌اش سنجاق شود تا خواننده دچار سردرگمی نشود! پر واضح است که اگر برای این معضل فکری نشود، در شماره‌های بعدی نیز برای برطرف ساختن ضعف کار مطالب نشریه وقت زیادی از خادمان شما گرفته خواهد شد. پیشنهاد ما این است که یک دوره فشرده آموزش اصول نگارش و دستور زبان به صورت کاربردی برای دوستان فعلی و نیز سایر علاقه‌مندان به قلم‌رزی در نشریه برگزار شود که برگزاری این دوره قطعاً انگیزه و قدرت و قوت نگارش دوستان را چندین برابر می‌کند.

۲. هر مطلبی قبل از انتشار در قالب مجله یا کتاب، نیازمند به دو سنخ ویرایش است؛ یکی ویرایش علمی محتوایی و دوم، ویرایش ادبی. قطعاً اگر برای این دو امر فکری شود، نشریه مدرسه به سرعت رو به بالندگی می‌رود و می‌تواند در عداد نشریات علمی با امتیاز بالا جای پا باز کند. این کار، شدنی است؛ قطعاً اگر دوستان عزیزی که برای ما مطلب می‌فرستند درستی و علمیت آنچه نگاشته‌اند را یک بار با استاد مربوط به آن رشته علمی مرور کنند، ما به راحتی می‌توانیم حاصل کار آنها را به دست ویراستار ادبی بسپاریم. در غیر این صورت وقت زیادی از مسئولان امور پژوهشی صرف برطرف ساختن اشکالات محتوایی دوستان به صورت یک‌طرفه خواهد شد و این یعنی نقض غرض؛ چرا که بنا بر این بوده که مطالب به قلم خود دوستان باشد. فتأمل جیداً!

۳. علاوه بر آنچه گفته شد پاره‌ای از فعالیت‌های نشریه نظیر مصاحبه با اساتید داخل یا خارج از مدرسه، تهیه گزارش تصویری یا گزارش مکتوب از فعالیت‌های مدرسه، پیشنهاد موضوع برای شماره‌های آتی نشریه، پیشنهاد طرح جلد، ارائه طرح‌هایی برای بهبود نشریه و نظایر آن از عداد فعالیت‌هایی است که مشارکت گروهی و نه فردی دوستان را می‌طلبد. هم‌اکنون نیازمند یاری سبزتان هستیم.



«
دیدار اعضا و
همکاران نشریه پیام
مروی با تولیت معظم
مدرسه علمیه مروی؛
حضرت آیت الله
تحریری دام عزه





تقریظ تولیت معظم مدرسه علمیه مروی؛
حضرت آیت الله تحریری دام عزه

بسم الله الرحمن الرحیم
و علی الله علی محمد و آل الطاهرین و صلوات الله علی اعدائهم اجمعین

ن و آتعلیم و ما یسطرون
خداوند حکیم متنان، نعمت‌ها بر شما را از مکتب غیب مطلقش تنزل و ظهور داده است که از جمله
آن نعمت‌ها سرگزشت، ایجا در آن است یاد و دست خود که ظهور صفات جمال و خورشید است و او
را با این مرتبه وجودی که کرامت بخشنده و بر بستر آفریده‌هاش بر سر داده و خلیفه خود و مسجد
ملک که گردانیده و در این راه با نظر فیض آگاه از حقایق و کالات و جود و خورشید را به ملک بخشنده
تا استبداد باطل است و حیدر و دیگر کار بستن عقل در جهت درک خالص حقایق و با پیروکاران راه حق
الهی بر آن حقایق نائل شود، همچنین بر او متعهد نهاده و نعمت بیان و تعلیم با علم را به ریخ او می‌کند که:
«خلق انسان، عاقله البیان»؛ «اندر علم با علم، علم الانسان ما لم یسلم»
ارتباط با علم و کتابت یکی از راه‌ها و شکوفایی عقل است که به واسطه آن بساط تعلیم و تعلیم گسترده
شده و انسان از طریق آن می‌تواند به آگاهی‌ها و جویبار برسد و دیگران را نیز از آن بهره‌مند سازد. کمال
حقیقت انسان آن است که از این نعمت‌ها را الهی بهره‌مندی و کامل را برده و آن‌ها را در راه درک حقایق
ظهور یافته از ذات اقدس الهی به کار بسته و از طریق بیان و بیان آن‌ها را از روش استخوانی کرده و به
نمایند و دیگران برساند تا در مسیر هدایت آنان به حق و حقیقت و دین الهی و اولیای او قرار گرفته و
به اندیشه خویش و امام متعین محبوب شود.

از این جهت ما طالبان علم باید به جد و جوی در کتب باقیم تا در دام او حاکم و سراسر شیطانی و فریاد و
و تنها حق را در فهمیدن و فهماندن و رساندن حقایق قرآن و سنت و معارف خالص نورانی اهل بی‌صفت
علیهم السلام صرف کنیم و در این راستا همواره تفریح خالصانه به درگاه الهی و اولیایش در کتب تا از خط
صراط مستقیم انحراف نمانیم و خطا را جدا نکریم.

اینجا نب از تمام عزیزانی که در جهت تبیین و تکلیف سلف و پیشروان در معارف اسلام تلاش کرده اند و در
از تلاش عزیزانی که موفق به تولید تحفین انبیا در نشریه پیام نور شده اند تشکر می‌کنم. امیدوارم در آینده
شاهد بر دوش آن تمام‌ها را که در طلب علم و تقوی و توحید و شرف معارف الهیه علیهم السلام باشیم و ان شاء الله
سعی در عزیزان مورد دعایات خاصه حضرت حق و اولیایش خواهد کرد.

محمد باقر خرمی
۹۷/۱۲/۲۶



فرهنگی- اخلاقی

- ۸ سخنانی از امام خمینی رحمته الله علیه و مقام معظم رهبری حفظه الله
- ۱۰ کارکردهای اخلاقی صفت تسلیم در صحیفه سجادیه
- ۱۴ پیوند آسمانی
- ۱۷ جهیزیه بهترین عروس عالم
- ۱۸ گام اول در گام دوم
- ۲۲ تدبیر در سوره مبارکه کوثر
- ۲۵ تاثیر زمان در تکوین عالم
- ۳۰ حضرت زهرا علیها السلام کیست؟
- ۳۲ دور هم بودن و تأثیر آن بر سلامت روان
- ۳۴ روش فقه الحدیثی کلینی در شرح احادیث کافی
- ۴۰ تبیین عسرو حرج
- ۴۴ باور به بی باوری!

آموزشی

- ۴۸ ده تمرین برای تقویت تمرکز
- گوشه ای از وقایع مهم و کمتر شنیده شده از دوران
- ۵۰ کودکی مقام معظم رهبری (حفظه الله)
- ۵۲ مصاحبه با استاد حسینی پیرامون ضرورت یادگیری فلسفه
- ۵۶ برگه از دفتر حیات علامه جعفری
- ۶۲ اخبار مدرسه
- ۶۴ مصاحبه با استاد شاکری (قسمت دوم)
- ۷۰ تازه های نشر

۵۲

ضرورت و چرایی یادگیری فلسفه
مصاحبه با استاد حسینی



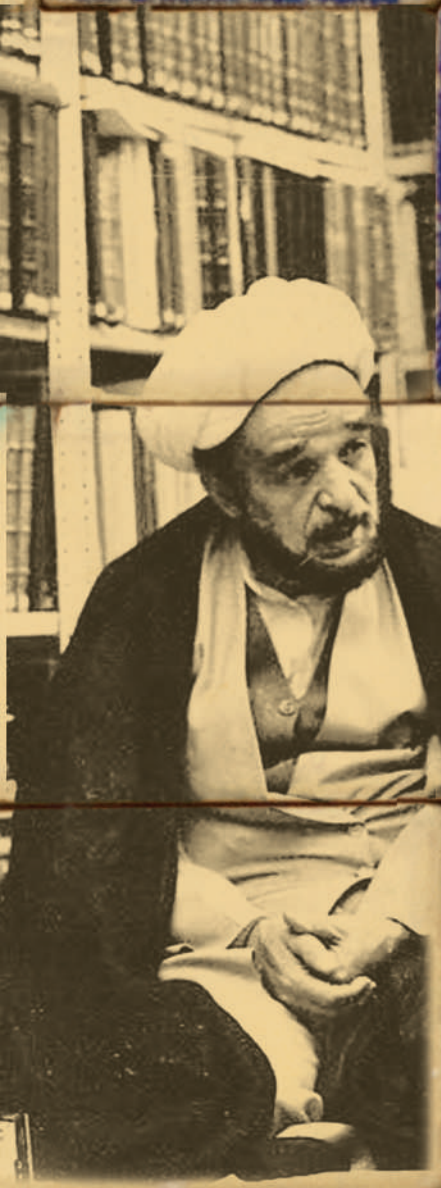
۶۴

روایت‌گری و داستان‌نویسی
در حوزه‌های علمیه
مصاحبه با احمد شاکری



۵۶

برگی از دفتر حیات
علامه محمد تقی جعفری

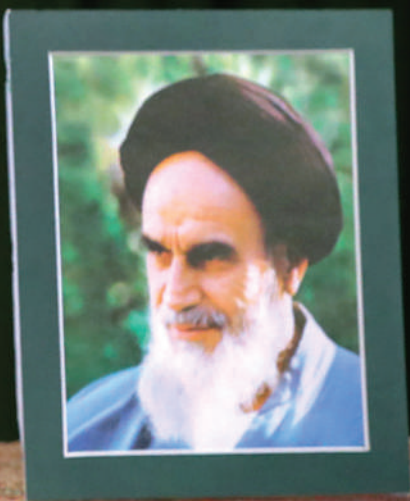


۳۴

روش فقه الحدیثی کلینی
در شرح احادیث کافی



سخنانی از امام خمینی رحمۃ اللہ علیہ



مسئله جدا بودن دین از سیاست، مسئله‌ای که با کمال تزویر و خدعه طرح کردند، حتی بر ما هم مشتبه کردند! حتی کلمه «آخوند سیاسی» یک کلمه فحش است در محیط ما! فلان آخوند، سیاسی است! در صورتی که آقایان خوانده‌اند در دعا‌های معتبر «ساسة العباد»، معذک از بس تزریق شده است، از بس اشتباه‌کاری شده است، ما خودمان هم باورمان آمده است که دین از سیاست جداست. آخوند در محراب برود، و شاه هم مشغول دزدی اش باشد! هرکس اسلام را مطالعه کرده باشد، قرآن کریم را مطالعه کرده باشد، کافی است که بفهمد اسلام و قرآن کریم تربیت می‌کند یک جامعه را در همه شئون.



سخنانی از مقام معظم رهبری

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار روحانیون استان سمنان - ۱۳۸۵/۸/۱۷

یک وقتی به مناسبتی خدمت امام رسیدیم؛ صحبت راجع به یک روحانی بود که یک تخلفی کرده بود و امام با ما مشورت می‌کردند که با او چگونه رفتار شود. من به ایشان مفصل گفتم که این پیروزی شما در انقلاب، محصول هزار سال آبروی روحانیت شیعه است - و الا چرا باید وقتی یک مرجع به میدان آمد، مردم این‌طور به دنبالش بیایند و جانشان را فدا کنند، که در نهضت امام بزرگوار ما کردند. هزار سال آبروی شیعه متراکم شد تا به اینجا رسید که یک مرجعی مثل امام بزرگوار ما که جرئت داشت، شجاعت داشت، قابلیت داشت، روح فداکاری و آگاهی به زمان داشت، پا بگذارد وسط میدان، و مردم هم به دنبالش بیایند - حالا بعضی از این هم‌لباس‌های ما مثل موریانه‌ای که در یک بنایی بیفتد، دارند این آبروی هزارساله را ذره ذره می‌خورند و از بین می‌برند؛ ایشان هم این معنا را تصدیق کردند. واقع قضیه همین است. باید مراقب باشیم ما جزو آن موریانه‌ها نباشیم. خدای نکرده هر عمل زشت و وقیح و یک کار نامناسبی که از یکی از ماها سرزنند، رخنه‌ای در آن ذخیره‌ی ارزشمند هزار ساله‌ی روحانیت و علمای شیعه است.



پدیدآور: امیرحسین منصوری

نویسنده و استاد
سطح یک حوزه

کارکردهای اخلاقی صفت «تسلیم» در صحیفه سجادیه

(قسمت دوم)



۵. آثار اخلاقی تسلیم

تسلیم حق بودن در تمامی شئون زندگی انسان نقشی مؤثر دارد چرا که حضور حق در تمام زندگی حس خواهد شد و زندگی در ریل رسیدن به حق قرار خواهد گرفت. آثار اخلاقی صفت «تسلیم» از جهات مختلفی قابل تقسیم است؛ از این حیثیت که آثار ناظر به دنیا و آخرت است، به دو قسم دنیوی و اخروی تقسیم می شود و آثار دنیوی از آن جهت که ناظر به فرد یا اجتماع است، به فردی و اجتماعی، و آثار فردی و اجتماعی از حیثی دیگر به ظاهری و باطنی تقسیم می گردد. شایان توجه است که در این بخش کلیت یک اثر مورد اشاره و بررسی قرار گرفته و ممکن است هر کدام از آثار ذکر شده دارای مصادیق متعدد باشند که زیر مجموعه آن قرار خواهند گرفت.

الف. اثر فردی دنیوی:

اثر تسلیم در نسبت با انسان معنا پیدا می کند؛ به نظر می رسد اصلاح روح انسانی و پیمودن مسیر سیر ملکوتی، در درک عدم تنهایی خداوند متعال و فقر وجودی انسان و ما سواء الله در برابر او است، چرا که اصلاح واقعی در درک واقعیت انسان و جهان و رابطه آن ها با خالق جهان است، وقتی انسان نامتناهی بودن خالق و فقر وجودی خود را درک کرد و به آن باور داشت، دیگر خواستی غیر از خواست او نخواهد داشت، بلکه به بیان عارفانه، خودپیت خود را رها کرده است و چنین فردی خواست، اصلاً برای او معنا نداشته و خواست او مظهر خواست الهی است. بنابراین «تسلیم» در برابر حق و در بارگاه قدس الهی خود، اصلاح کننده بیماری های روحی خواهد بود.^۱ چرا که

۱. (شرح حدیث جنود عقل و جهل، متن، ص: ۴۰۴)

در شماره

قبل که به موضوع

کارکردهای اخلاقی

صفت تسلیم در صحیفه

سجادیه پرداخته شد، بعد از بیان

مساله و واژه شناسی لغوی و اصطلاحی

تسلیم، از نظر اخلاق، عرفان و صحیفه سجادیه

به مفاد حقیقت صفت تسلیم اشاره شد و از انواع

تسلیم هم سخن به میان آمد، حال با توجه

به گستره صفت تسلیم به آثار اخلاقی

این صفت نیکو و موانعی که موجب

می شود انسان خودبینی

داشته و بی توجه به

تسلیم باشد،

می پردازیم.

منشأ تمامی بیماری های روحی خود، دیدن و خدا ندیدن است. نتیجه این تسلیم اتصاف به توحید است.

الف. ۱. اثر فردی دنیوی باطنی: منظور از اتصاف به توحید آن است که شخص، خداوند متعال را موجود حقیقی و فاعل حقیقی بداند، از آن جا که معرفت توحیدی امری باطنی و قلبی و روشن گر حقیقت جهان، یعنی فقر وجودی آن در برابر خداوند متعال است در کلمات برخی از علمای اخلاق به خصوص کسانی که اخلاق را از منظری عارفانه تبیین می کنند. از آن به نورانیت قلب یاد شده است و این نورانیت یکی از اثرات و نتایج «تسلیم» شمرده شده است: «پس از این تسلیم، قلب نورانی شود، بلکه خود از عالم نور و درجات نور الهی گردد»^۱

الف. ۲. اثر فردی دنیوی ظاهری: در تبیین این قسم از اثر صفت تسلیم می توان گفت نورانیت ناشی از تسلیم نیز از قاعده تأثیر باطن بر ظاهر مستثنی نبوده و آثار ظاهری خود را نیز خواهد گذاشت و از این رو است که گفته اند:

«چنانچه توحید در قلب انسان رسوخ کرده و قلب انسان نورانی گردد، نورانیت قلب به دیگر اعضاء و جوارح سرایت کرده و تمام حرکات و سکنات انسان توحیدی خواهد شد»^۲، به بیان دیگر تسلیم قلب، تسلیم تمام ارکان وجودی انسان را در پی خواهد داشت چنان که در حدیث قرب نوافل به این موضوع تصریح شده است:

«چون از تصرفات خود گذشت و مملکت وجود خود را یکسره تسلیم حق کرد و خانه را به صاحب خانه واگذار نمود و فانی در عز ربوبیت شد (خودیت خود و به طریق اولی خواست خود را رها نمود)، صاحب خانه

خود متصرف در امور گردد، پس تصرفات او تصرف الهی گردد، چشم او الهی شود و با چشم حق بنگرد، و گوش او گوش الهی شود و به گوش حق بشنود»^۳ به عبارت دیگر: «وقتی دل را به صاحب دل و خانه را به صاحبش تسلیم نمودی و خود، در آن تصرفی نکردی و اعراض از غیر او کردی و خانه را به دست غاصب ندادی، خود صاحب خانه در آن تجلی می کند. و البته تجلی غنی مطلق غنای مطلق آورد و دل را غرق در باری عزت و غنا نماید. توحید در قلب رسوخ نموده و برای خودیت عبد و خواست او در برابر خواست خداوند متعال جایگاهی نیست. و قلب مملو از بی نیازی شود؛ و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین. و اداره امور را خود صاحب خانه فرماید و انسان را به امر خود واگذار نفرماید و خود متصرف در جمیع امور عبد شود، بلکه خود او سمع و بصر و دست و پای او شود، و نتیجه قرب نوافل پیدا شود»^۴

ب. اثر دنیوی اجتماعی: بنابراین چه ذکر شد، می توان گفت، شخصی که به صورت فردی با نورانیت قلبش همه عالم را نور الهی می بیند، برخورد او در اجتماع با مخلوقات خداوند به دلیل آن که مخلوق خدای متعال و انوار او هستند، مشفقانه بوده و در صدد احترام به ایشان و حل مشکلات ایشان خواهد بود با این نوع نگرش جامعه را به سمت حداقل مشکلات و آسیب های اجتماعی پیش خواهد برد.

چنانچه جامعه به صورت کلی در نظر گرفته شود؛ می توان جامعه را به مثابه یک فرد نگریست که باطن و ظاهری دارد؛ بدین ترتیب آثار زیر مترتب میگردد:

ب. ۲. اثر اجتماعی باطنی: وقتی آحاد جامعه با چنین نگرش توحیدی

به تعامل با یکدیگر پرداختند، باطن جامعه نیز پاکیزه شده و از تخلقات پنهان و بدخواهی های اجتماعی و... مبرا خواهد شد. این باطن جامعه به ظاهر آن سرایت کرده و ظاهر جامعه را نیز مطابق خود خواهد ساخت.

ب. ۳. اثر اجتماعی ظاهری:

در چنین جامعه توحید و تسلیم، اصل اولیه کمک و یاری رساندن افراد جامعه به یکدیگر در جهت حرکت در مسیر مشترک حق است. بنابراین تمام افراد جامعه دست به دست هم خواهند داد و یک نهضت همگانی حق گرایی شکل خواهد گرفت. این جامعه جامعه ای قانون مدار، دارای نظم اجتماعی بالا و متمدن به تمدن الهی خواهد بود. تشکیل اجتماعی با مؤلفه های پیش گفته بی شک زندگی دنیایی آرام و سراسر معنویت، نشاط و شادمانی را برای فرد و اجتماع در پی خواهد داشت.

ج. آثار فردی اخروی:

نتیجه منطقی آن است که انسان اعمال خود را در آخرت مشاهده نموده و بهشت و جهنم او همین اعمال خواهد بود، بنابراین فردی که در این دنیا تسلیم محض خداوند متعال بوده است.

اولین اثر اخروی که به آن نایل می شود. این است که حق تعالی در آخرت بالاترین نعمات الهی که قرب خود است را به چنین شخصی اعطا می نماید.

دومین اثری که تسلیم حق بودن برای فرد در آخرت به دنبال دارد کسب رضایت الله است و یکی از اثرات این قرب و رضوان آن است که حق تعالی در عالم آخرت اراده او را در عوالم غیب نافذ نموده و او را مثل اعلائی خود قرار خواهد داد و چنان که خود ذات مقدس هر چه بخواهد به محض اراده موجود شود، به بنده ای که در دنیا تسلیم بوده است نیز چنین اراده ای اعطا خواهد نمود، چنان چه در روایتی راجع به اهل

چنانچه توحید در قلب انسان رسوخ کرده و قلب انسان نورانی گردد، نورانیت قلب به دیگر اعضاء و جوارح سرایت کرده و تمام حرکات و سکنات انسان توحیدی خواهد شد.

۳. (آداب الصلاة، ص ۹)

۴. (چهل حدیث، ص ۴۴۵)

۱. (آداب الصلاة، ص ۶۱)

۲. (آداب الصلاة، ص ۶۱)



بهشت از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که: «ملکی نزد بهشتیان آمده، پس از اذن ورود وارد شده سلام حق تعالی را ابلاغ نموده و نامه‌ای از جناب ربوبیت به ایشان می‌دهد و در آن نامه به اهل بهشت که در این مرتبه هستند خطاب شده است:

«مَنْ الْحَيِّ الْقَيُّومُ الَّذِي لَا يَمُوتُ إِلَى الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ، وَ قَدْ جَعَلْتُكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ. فَقَالَ ﷺ: فَلَا يَقُولُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ لِلشَّيْءِ كُنْ إِلَّا وَيَكُونُ.»^۱

ترجمه: از جانب زنده پاینده‌ای که مرگ برای او نیست، به زنده پاینده‌ای که مرگ برای او نخواهد بود، به درستی که اراده من بر ایجاد شیء تعلق گرفته و آن هست می‌شود، تو را به گونه‌ای قراردادم که اراده تو نیز بلافاصله ایجاد شود، پیامبر ﷺ فرمودند: اهل بهشت چیزی را اراده نمی‌کنند مگر آن که ایجاد می‌شود.

د. اثر اخروی اجتماعی:

در قرآن کریم وعده داده شده است که کینه‌های دنیوی از دل متقیان خارج شده و متقیان مانند برادرانند و با یکدیگر روی تخت‌ها نشسته‌اند^۲ از آن جا که تسلیم در واقع درجات بالای تقوا است می‌توان

۱. (آداب الصلاة، متن، ص: ۳۲ آداب الصلاة، ص: ۲۶۵)

۲. وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (کریمه ۴۷ سوره مبارکه حجر)

این گونه نعمات را از آثار اخروی اجتماعی صفت تسلیم به حساب آورد.

ه. اثر جامع دنیا، آخرت، ظاهر و باطن، فرد و اجتماع:

چنین فردی یا افرادی به مقام ولایت الهی که مقام جمع بین ظاهر و باطن و دنیا و آخرت است خواهند رسید، چرا که متخصصان این فن فرموده‌اند: کسی می‌تواند به ولایت الهی نائل شود که اراده و عمل کرد او تجلی اراده و عمل کرد خداوند متعال باشد، بنابر این کسی که مرتبه تسلیم قلبی و تسلیم اعضا و جوارح را طی کرده است، در ابتدای مسیر رسیدن به ولایت الهی قرار می‌گیرد و هرچه تسلیم شدت یابد مقام ولایت نیز بالاتر خواهد رفت چنان که معصومین علیهم‌السلام که تسلیم محض حق هستند، کامل‌ترین اولیای الهی نیز می‌باشند.

۶. موانع تسلیم

هر آن چه که خلاف خواست الهی باشد از موانع تسلیم به حساب می‌آید؛ تمامی گناهان، رذایل اخلاقی مانند کبر، حسد و ... همه و همه از موانع ایجاد صفت تسلیم در انسان می‌باشند، اما یک مانع است که حکم جامعیت نسبت به سایر موانع دارد که در زیر به تبیین و توضیح آن خواهیم پرداخت. **خودبینی:** مهم‌ترین مانع در راه تسلیم حق تعالی شدن خودبینی است و همان طور که اشاره شد سایر موانع مانند گناه، غفلت و ... ریشه در همین مانع دارند و از مصادیق

آن شمرده می‌شوند. چنان که در صحیفه سجادیه ملاحظه می‌گردد.

«فَهَا أَنَا ذَا، يَا إِلَهِي، وَأَقِفْ بِنَابِ عَرْكِ وَفُوقَ الْمُسْتَسْلِمِ الدَّلِيلِ، ... مُقَرَّرَكَ بِأَنِّي لَمْ أَسْتَسْلِمْ^۳ وَفَتَّ إِحْسَانِكَ إِلَّا بِالْإِقْلَاعِ عَنْ عِضَيَانِكَ»^۴

ترجمه: پس اینک، خدای من، این منم بدرگاه گرامی تو همچون فرمان بردار خوار ایستاده، (فیض الاسلام)، ... اعتراف دارم که هنگام احسانت جز مبادرت به معصیت تو کاری نکرده‌ام.^۵

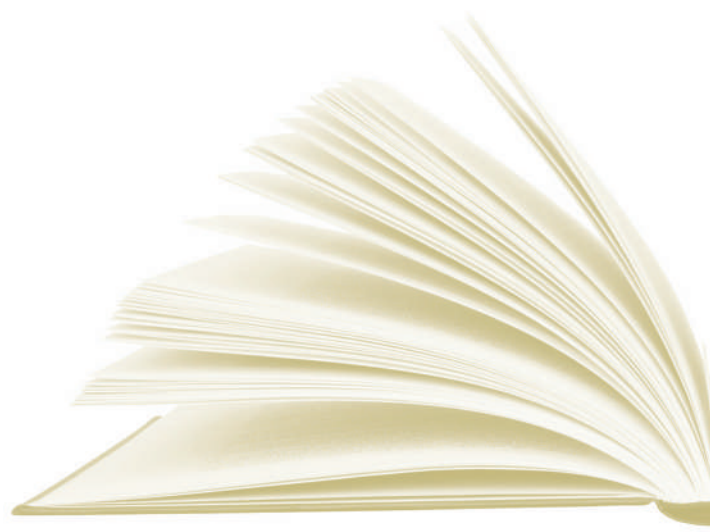
تحلیل: این فقره که دعا در اعتراف به گناه و طلب توبه است در دعای دوازدهم قرار دارد، می‌توان این جملات را این گونه تحلیل نمود که شخصی تائب درمی‌یابد که در مقابل خداوند متعال خواست خود را در نظر گرفته است و همین اولین گناه او است و در واقع گناهان دیگر همگی به دلیل همین خودبینی است و شخص تائب اعتراف می‌کند، عدم تسلیم و وجود خودبینی سبب شده است که احسان همیشگی خداوند متعال مورد سوء اختیار قرار گرفته و آن را در مسیر گناه صرف می‌کند.

«... تَوْبَةُ تَسْلِمٍ بِهَا كُلُّ جَارِحَةٍ عَلَى

۳. «استسلام» اظهار طاعت نمودن و انقیاد و اطاعت کردن از حق و حقیقت است در برابر «استکبار» که تمرد و نافرمانی نمودن و سرکشی و کبریا کردن است و قلب انسانی چون سلامت از آفات و عیوب باشد، حق را به فطرت سالمه خود دریابد، و پس از دریافت کردن آن برای آن تسلیم شود، و چون تسلیم شد، در اعمال صوریه قالبیه انقیاد کند. پس، از قلب سالم تسلیم حاصل شود، و از تسلیم قلبی انقیاد صوری حاصل شود، و این «استسلام» است. (شرح حدیث جنود عقل و جهل (طبع جدید)، ص: ۴۰۱)

۴. (صحیفه سجادیه دعای ۱۲)

۵. (مدرسی چهاردهی، شرح صحیفه سجادیه، ص: ۲۳۲)



جِبَالِهَا مِنْ تَبَعَاتِكَ^۱

ترجمه: توبه‌ای که با آن هر اندامی جداگانه از کیفرهای تو سالم ماند (فیض الاسلام)

تحلیل: در تحلیل این فقره از دعا که دعای سی و یکم و مجدداً در طلب توبه است می‌توان این‌گونه برداشت نمود که حقیقت گناه مبادرت اعضا و جوارح به عملی است که آن عمل مطابق خواست نفس انسان و نشأت‌گرفته از خودبینی انسان است.^۲ توبه باید به‌گونه‌ای باشد که خواستی غیر از رضای الهی در وجود تائب باقی نماند و در نتیجه اعضا و جوارح مطابق خواست الهی عمل کرده و از عذاب الهی در امان خواهند ماند؛ به عبارت دیگر توبه سبب تسلیم باطن و ترک خودیت شده و نتیجه خارجی آن ترک گناه جوارحی است که سبب سلامت ماندن اعضا و جوارح از کیفر الهی می‌گردد.

۷. راه رفع مانع خودبینی

برای رفع خودبینی از دو راه علمی و عملی می‌توان وارد شد.

راه علمی: به نظر می‌رسد برای درمان علمی خودبینی مانع از تسلیم لازم است انسان در جهت فهم مبانی جهان بینی عرفانی تلاش نماید، تا براو روشن شود که

۱. اللَّهُمَّ وَإِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْ كُلِّ مَا خَالَفَ إِرَادَتَكَ، أَوْ زَالَ عَنْ مَخْبِتِكَ مِنْ خَطَرَاتِ قَلْبِي، وَلَخَطَرَاتِ غَيْبِي، وَ جَكَائِبَاتِ لِسَانِي، يَا خدایا از اندیشه‌های دل و ناپسند و گفتگوهای (بیجای) زبانم که مخالف خواسته (رضا و خوشنودی) تو یا بیرون از دوستی (پاداش دادن) تو باشد بسوی تو، توبه می‌کنم. (صحیفه سجادیه، دعای ۳۱)

۲. گناه به لحاظ فقهی زمانی است که به عمل جوارحی منجر شود و صرف خیال گناه محسوب نخواهد شد. (مدرسی چهاردهی ص ۴۴)

۸. نتیجه

از مجموع مباحث مطرح شده این نتیجه حاصل می‌شود که از منظر صحیفه سجادیه، صفت تسلیم مهم‌ترین صفت برای پیش برد انسان به سمت اهداف الهی است، چنان‌که قبلاً ذکر شد تمام فضایل اخلاقی قبل از صفت تسلیم مقدمه تسلیم محسوب شده و صفات بعد از تسلیم نیز برای تحقق نیاز به صفت تسلیم دارند، در ضمن با ایجاد صفت تسلیم است که باب گناه به روی شخص سد می‌گردد؛ بنابراین ایجاد صفت تسلیم در شخص سالک به منزله نقطه عطف و محور در سیر او به سمت الهی شدن است، از این رو شخصی که تصمیم به سیر در مسیر الهی دارد ضروری است که خودیت خود را کنار بگذارد، به‌گونه‌ای که دیگر خواستی جز خواست حق تعالی در بین نباشد، به این ترتیب صفت تسلیم را در خود ایجاد نماید و در حالت انقیاد محض نسبت به خداوند متعال باشد. با تحقق این صفت انسان قدم در مسیر ولایت الهی نهاده، همه اعضا و جوارح او تحت سلطنت الهی کار خواهند نمود و شخص مشمول ربوبیت می‌گردد: «العبودية، جوهره كُنْهها الربوبية، عبودیت (تسلیم محض بودن در مقابل خداوند متعال) گوهری است که باطنش ربوبیت الهی است.»^۳

هیچ شیئی در جهان غیر از خداوند متعال وجود واقعی نداشته، عدم تناهی خداوند متعال مجالی برای غیر باقی نمی‌گذارد^۴ و سایرین تنها تجلیات و نمودهای آن ذات مقدس به حساب می‌آیند، در این حال خود را یکی از موجودات جهان به حساب آورده و دیگر موجودیتی برای او باقی نخواهد ماند، به تعبیر دیگر زمانی که عزت ربوبیت به صورت علمی مورد قبول او قرار گرفت، درک علمی ذلت عبودیت (هیچی مخلوق در نزد خالق) در منظر او بدیهی خواهد نمود.

راه عملی: راه حل عملی به طور کلی برخلاف میل نفس عمل نمودن است.^۴ و در این جا می‌توان گفت خواست نفس در حساب آوردن خود است. به‌گونه‌ای که شخص آن‌چه که ملایم نفس و مورد خواست او است انجام داده و تسلیم خواست حق تعالی نگردد، آن‌چه که می‌تواند این زیاده‌خواهی نفس را خاموش نماید این است که انسان تا مدتی خود را مجبور نماید که در برابر خواست نفس ایستادگی نماید تا نفس از حساب خارج شده و وجود شخص تسلیم وجود حقیقی محض گردد.

۳. مقاله وحدت وجود مهمترین دلیل وحدت شخصیه وجود

۴. (اربعین ص ۴۶)

۵. (مصباح الشریعة، ترجمه مصطفوی، ص ۴۵۳)

مهم‌ترین مانع در راه تسلیم حق تعالی شدن خودبینی است و همان‌طور که اشاره شد سایر موانع مانند گناه، غفلت و... ریشه در همین مانع دارند و از مصادیق آن شمرده می‌شوند.



نویسنده:
محمد قاسمی شادھی
.....
طلبہ پایہ ہفتم
حوزہ علمیہ مروی

پیوند آسمانی

است؛ چه مماثل باشند، مانند دو چشم و دو گوش، و چه متضاد، مانند شب و روز. (مفردات، ص ۲۱۵) در مواردی، واژه زوج در معنای فرد، به شرط داشتن قرین، به کار رفته است (لسان العرب، ج ۶۲، ص ۲۹۱). فرهنگ فارسی عمید ازدواج را به معنای: پیمان بستن یک زن و مرد به صورت رسمی و دینی برای زندگی مشترک زناشویی معرفی می کند و اما در اصطلاح شرع؛ ازدواج به معنای عقدی است که به نحوی خاص، مشتمل بر ایجاب و قبول بین زن و مرد منعقد می گردد. (کتاب ازدواج پیوند آسمانی ص ۴)

ص ۱۵۴) این روایت نشان دهنده ارزش بالای ازدواج و تأثیر بسیار آن در دین داری بوده و ازدواج را امری دینی و الهی معرفی می کند. در نتیجه نمی توان این سنت را صرفاً از امور دنیوی محسوب نمود.

ازدواج در لغت و اصطلاح

برای روشن تر شدن بحث ابتدا به تعریف لغوی و اصطلاحی ازدواج می پردازیم تا مشخص شود که ازدواج به چه معناست و چه کاربردی دارد. ازدواج، مصدر باب افتعال، و حروف اصلی آن، «ز و ج» است. از نظر لغت زوج به معنای جفت، در مقابل فرد (لسان العرب، ج ۲، ص ۲۹۱) عبارت از دو چیز همراه و قرین

یکی از اصلی ترین نیازهای جامعه بشری در تمام اعصار، زندگی مشترک دو زوج با یکدیگر است، لذا این نوع زندگی، در همه ی جوامع، آداب و رسوم خاصی را به همراه دارد. ازدواج یکی از اساسی ترین ارکان زندگی بشر است که انسان به وسیله آن به تعالی و ازدیاد نسل که از اهداف این نوع جمع شدن است، می رسد. در دین مبین اسلام نیز تأکیدات فراوانی در این مورد وجود دارد از جمله در روایتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید: «اذا تزوج الرجل احرز نصف دینه: کسی که ازدواج کند، نصف دینش را حفظ کرده است». (مستدرک الوسائل، ج ۱۴،

ازدواج امری فطری

وقتی در نظام خلقت خوب تأمل می‌کنیم، می‌بینیم که پدیده‌های عالم به صورت زوج آفریده شده‌اند برای اثبات این مطلب به این سخن خداوند تبارک و تعالی اشاره می‌کنیم که در آیه ۳۶ سوره یس می‌فرماید: «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ: پاک و منزه است خدایی که همه ممکنات عالم را جفت آفرید، چه از نباتات (و حیوانات) و چه از نفوس بشر و دیگر مخلوقات که اینان از آنها آگاه نیستند.» در آیه ۴۹ سوره شریفه ذاریات نیز می‌فرماید: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ: و از هر چیزی دو نوع (نرو ماده) بیافریدیم تا مگر متذکر (حکمت خدا) شوید.» علاوه بر این دو آیه، آیه ۳ سوره رعد و آیه ۱۰ سوره لقمان نیز به آفرینش مخلوقات به صورت جفت اشاره دارند.

انواع ازدواج

در ازدواج از نوع انسان و به معنایی که قبلاً ذکر شد به تقسیماتی بر می‌خوریم که عبارت است از «ازدواج مشروع» و «ازدواج نامشروع» یا همان «ازدواج سفید». ازدواج قسم دوم به دلیل نوع ارتباطی که در آن بین زن و مرد برقرار است بیشتر در جامعه غربی نمایان است. لذا از این دست ازدواج‌ها، در جوامع مسلمان، هیچ یا بهتر بگوییم کمتر رخ می‌دهد. منظور از «ازدواج سفید» زندگی مشترک زن و مرد بدون ازدواج رسمی است، به گونه‌ای که زن و مرد بدون اینکه خطبه عقد یا صیغه‌ای بینشان جاری شود برای زندگی زیر یک سقف می‌روند. پیوندی بین زن و مرد، به مدتی نامعلوم، بدون مشروعیت از منظر دین اسلام که فاقد مشروعیت اجتماعی و حقوقی نیز می‌باشد و طرفین در آن هیچ تعهدی برای کنار هم بودن ندارند.

این پدیده اجتماعی نخستین بار در آمریکا در پی جنبشی به نام (جنبش آزادی زن) پدید آمد.

اهداف ازدواج سفید

اهدافی که در این نوع از ازدواج وجود دارد معمولاً مسائل جنسی و روانی می‌باشد که شخص در این حالت چون متعهد نیست باری بردوش خود نمی‌بیند و صرفاً از مسائل جنسی بهره برداری می‌کند. معمولاً در این نوع رابطه از میان طرفین، آسیب اصلی را فرد مونث می‌بیند و اکثر بارهای منفی این نوع پیوند بردوش زن می‌باشد. اگر چه به دلیل برخورداری مردان از بهره و لذت جنسی در این نوع ازدواج، به اشتباه چنین گمان می‌شود که برقراری این رابطه نتایج مثبتی برای مردان به دنبال دارد.

علت و پیامدهای ازدواج سفید

علت گرایش به این سبک از ازدواج، عدم نیاز به مسئولیت پذیری می‌باشد. این ازدواج تبعات فراوانی به همراه دارد که از جمله آنها بارداری‌های ناخواسته و سقط جنین است. همچنین فرزندان حاصل از چنین ازدواجی بیشترین لطمه را متحمل می‌شوند چرا که پدری وجود ندارد تا مسئولیت او را بر عهده بگیرد. در نتیجه چنین مادران و فرزندان بدون هیچ سرپرستی سرگردان و حیران خواهند ماند. پیامد دیگر این نوع رابطه این است که افسردگی در بین طرفین خصوصاً زن حاصل خواهد شد. با توجه به مطالب فوق به این نتیجه خواهیم رسید که ازدواج با این سبک و سیاق به دلیل عدم مسئولیت پذیری طرفین خصوصاً مرد، ازدواج موقفی نخواهد بود.

ازدواج مشروع

وقتی که به عقلمان رجوع می‌کنیم عقل سالم به ما این دستور را به ما می‌دهد که

زندگی با ضابطه، بهتر از زندگی بی ضابطه است و هر انسانی این را بالطبع می‌پذیرد. پس بهتر است زندگی‌ای برگزینیم که اگر قرار باشد متضرر شویم کمترین آسیب را ببینیم و این حکم علاوه بر آن که یک حکم عقلی است قانون شرع و عرف نیز بر آن تأکید می‌کند.

ازدواج یک سنت دیرینه اجتماعی است که از آغاز زندگی بشر تا پایان همراه اوست، پیمان مقدسی است که در همه اقوام و ملل وجود داشته است و با رسومات خاصی برگزار می‌شود. دین اسلام تمام تابعین خود را با تأکید فراوان به ازدواج دعوت کرده و آن را یک سنت الهی و در راستای تربیت معنوی انسانها و نه صرفاً یک عمل دنیوی معرفی می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «ما بنی بناء فی الاسلام احب الی الله من التزویج: هیچ بنایی در اسلام بنیان‌گذاری نشده که نزد خدا محبوب تر از ازدواج باشد». (وسائل الشیعه ج ۱۴) نبی مکرم اسلام در روایت دیگری چنین می‌فرماید: «رکعتان یصلیهما متزوج افضل من سبعین رکعه یصلیهما عَزَب: دو رکعت نمازی که متاهل می‌خواند افضل است از این که مرد غیر متاهل شب‌ها نماز و روزها روزه باشد.» و یا در روایتی زیبا امام صادق علیه السلام محبت به همسر را نشانه ایمان دانسته و می‌فرماید: «هر چه محبت مرد بر زن بیشتر گردد، بر فضیلت ایمانش افزوده می‌شود» (من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۵۱). البته روایات فراوانی در این باب داریم که ذکر آن در این مختصر نمی‌گنجد.

با توجه به این روایات ارزش بالای ازدواج را از باب دین متوجه می‌شویم که مهر تاییدی است برای ازدواج پسر و دختر که نتیجه این ازدواج به شرط انتخاب صحیح، باعث رشد و بالندگی زوجین است.

در روایتی زیبا،

امام صادق علیه السلام

محبت به همسر را

نشانه ایمان دانسته

و می‌فرماید: «هر

چه محبت مرد بر

زن بیشتر گردد، بر

فضیلت ایمانش

افزوده می‌شود».

فواید ازدواج مشروع

اگر ازدواج طبق معیارهای صحیح و با اندیشه انجام گیرد فواید و منافع مهمی را برای طرفین به ارمغان می‌آورد.

آزادی در عمل

دختر و پسر قبل از این که ازدواج کنند آزادی عمل به معنای حقیقی ندارند و جزء خانواده به حساب می‌آیند و ناچار هستند که از قوانینی که در خانواده حاکم است پیروی کنند. اما بعد از ازدواج، طرفین وضعیت جدیدی را در خود احساس می‌کنند و خودشان را در زندگی پیشرو، قابل اثر و مفید می‌بینند و آزادی عمل آنها باعث می‌شود که خواسته‌های خود را از زندگی مشترک دریافت و اجرا نمایند و به اهداف خود در زندگی برسند و از فردیت به زوجیت و از پسر و دختر بودن به همسر بودن تبدیل شوند و یک اجتماع کوچک را تشکیل دهند و زندگی هدف داری را شروع نمایند.

آرامش

یک از اصلی‌ترین نیازهای انسان در زندگی و حلقه مفقوده او آرامش است به همین دلیل هر انسانی در طول زندگی تمام تلاش خود را انجام می‌دهد تا به آرامش برسد. یکی از دردناک‌ترین و ترسناک‌ترین لحظات عمر تنها بودن و تنها زندگی کردن است که موجب آزار شخص می‌شود. انسان به وسیله ازدواج از این تنهایی خارج شده و همدم و همراهی برای خود برمی‌گزیند. برای مثال وقتی شخصی بخواهد به یک مسافرت طولانی برود آیا اگر تنها باشد راحت‌تر است و سستی راه را درک نمی‌کند یا این که همراه داشته باشد؟ قطعاً عقل سلیم همراه داشتن را انتخاب می‌کند چون با وجود همراه سستی مسیر به حداقل خود می‌رسد حال این که فرد قرار است چندین سال در دنیا زندگی کند قطعاً به تنهایی برای او دردناک است و

قطعاً در آینده با مشکلاتی روبرو خواهد شد. انسان در روابطش با انسان‌های دیگر نیاز به دوستی، امین، درستکار، غم‌خوار، مهربان و رازدار دارد تا از او بهره‌مند شود تا بدینوسیله به آسودگی و آرامش دست پیدا کند. بهترین فردی که می‌تواند همه این‌ها را با هم دارا باشد "همسر" است. شاید سؤالی در ذهن شما پیش بیاید که من با دوست خودم هم همین نوع رابطه‌ها را دارم پس دیگر لازم به ازدواج نیست. و اما جواب این است که دوستی‌ها و محبت‌ها موقت و محدود هستند جز دوستی و محبت به همسر که دائم و غیرمحدود است. خداوند در آیه ۲۱ سوره مبارکه روم می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ». یعنی؛ باز یکی از آیات (لطف) او آن است که برای شما از جنس خودتان جفتی بیافرید که در کنار او آرامش یافته و با هم انس گیرید و میان شما رأفت و مهریانی برقرار فرمود. در این امر نیز برای مردم با فکر ادله‌ای (از علم و حکمت حق) آشکار است.

مدیریت

اگر جوانی بخواهد زندگی خوبی توأم با آرامش داشته باشد باید بعد از ازدواج اصلی را در زندگی خود رعایت کند و آن اصل چیزی جز مدیریت زندگی نیست، هر انسانی در ابتدا باید مدیریت کردن را در محیط‌های خانوادگی و پیش از ازدواج و یا در محیط‌های آموزشی فرا بگیرد، اما اگر به هر دلیلی مدیریت را یاد نگرفت برای رسیدن به هدف از ازدواج که آرامش است دنبال مباحث مدیریتی خانواده می‌رود تا بتواند یک خانواده خوب برای خود بسازد بنابراین از آنجا که به دنبال غایت ازدواج است ولو از روی اجبار به دنبال آموزش مدیریت خانواده می‌رود زیرا سکینه و آرامشی که در زندگی

به دنبال آن می‌گردد بدون مدیریت حاصل نمی‌شود.

در زندگی مشترک شرعی، آرام آرام و با گذر زمان، شخص مدیریت خانواده را فرا گرفته و یاد می‌گیرد که چگونه با همسر و خانواده همسر و خانواده خود رفتار کند تا زندگی شخصی‌اش لطمه نبیند و یا کمترین لطمه بر آن وارد شود. شاید فرد تا قبل از ازدواج به فکر مدیریت کردن نبود ولی بعد از ازدواج قطعاً به فکر می‌افتد ولو مدیریت آن سطحی باشد. انسانی که مدیریت زندگی را به خوبی درک کرده باشد و مدیر لایقی برای خانواده باشد، در سایر کارهای روزمره هم تأثیرات این مدیریت را خواهد دید؛ چرا که مدیریت در خانواده یک قسمت کوچکی از مدیریت در جامعه است و معمولاً افرادی که رفتار صحیح با همسر و فرزندان دارند مسئولین اجتماعی خوبی هم هستند.

جهیزیه بهترین عروس عالم

بیانات رهبر معظم انقلاب
در خصوص مهریه و جهیزیه ازدواج



رسول خدا ﷺ
می فرمایند: «هیچ
بنایی در اسلام
بنیان‌گذاری نشده که
نزد خدا محبوب تر از
ازدواج باشد».

شما نگاه کنید به دختر پیغمبر اکرم ﷺ بهترین دخترهای عالم، فاطمه زهرا ﷺ بود. بهترین زن‌های اولین و آخرین، فاطمه زهرا ﷺ بود. هرگز دختری به آن خوبی، به آن شرافت و به آن عظمت نیامده است همه‌ی زن‌های عالم از اول تا آخر در مقابل او مثل خدمت‌کارهایی هستند. مثل ذراتی هستند در مقابل خورشید جهان افروز. شوهرش هم امیرالمؤمنین ﷺ، بهترین مردان عالم. اگرچه همه فضائل و مکارمشان را جمع کنیم. همه مردان عالم به یک ناخن او هم نمی‌رسند؛ این دو مظهر عظمت، مظهر زیبایی و فضیلت، با هم دیگر ازدواج کردند.

جهیزیه‌شان همان چند قلم ارزان قیمتی بود که در کتاب‌ها نوشته‌اند. ضبط کرده‌اند: یک تکه حصیر، یک تکه لیف خرما، یک دست رختخواب و یک دستاس، یک کوزه، یک کاسه. همه‌اش را اگر چنانچه به پول امروز روی هم‌دیگر بگذارند، معلوم نیست که چند هزار تومان بیشتر بشود.

همان مهریه را از امیرالمؤمنین ﷺ گرفتند و پولش را دادند جهیزیه مختصری را فراهم کردند و بردند خانه شوهر. حالا ما نمی‌گوییم دخترهای ما مثل فاطمه زهرا ﷺ جهیزیه بگیرند. نه دخترهای ما مثل فاطمه زهرا ﷺ هستند و نه خود ما‌ها مثل پدر ایشان هستیم و نه پسرهای ما مثل امیرالمؤمنان ﷺ شوهر فاطمه زهرا ﷺ. ما کجا آنها کجا؟! از زمین تا آسمان با هم فرق داریم، اما معلوم می‌شود راه، آن راه است. جهت، آن جهت است. جهیزیه را مختصر بگیرید. به این و آن نگاه نکنید، خرج زیادی نکنید. کار را برای انسان‌هایی که ندارند مشکل نکنید.

این‌ها برای ما الگو هستند. همان زمان جاهلانی بودند که مهریه دخترانشان بسیار زیاد بود مثلاً هزار شتر. آیا این‌ها از دختر پیامبر ﷺ بالاتر بودند؟ از آن‌ها تقلید نکنید. از دختر پیامبر ﷺ تقلید کنید، از امیرالمؤمنین ﷺ تقلید کنید.



نویسنده: محمدامین ستاریان

طلبه پایه ششم
مدرسه علمیه مروی

گام اول در گام دوم

بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی، در تاریخ ۲۲ بهمن ماه ۱۳۹۷، در چهلمین سالگرد شکوهمند پیروزی انقلاب اسلامی توسط رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت الله العظمی امام خامنه‌ای -مد ظله العالی- صادر گردید و نقشه راه چهل ساله دوم انقلاب با نگاه به آن چه بر این انقلاب و کشور و ملت گذشته است، ترسیم شد. در این بیانیه که مخاطب اصلی آن جوانان این مرز و بوم هستند، با چکیده‌ای از آن چه امام انقلاب در تمامی دوران تصدی مسئولیت رهبری بیان داشته اند، مواجه شده و باید برای نیل به مقاصد آن، وارد میدان شده و ایفای نقش کنند.

این که ما طلاب حوزه‌های علمیه به عنوان بخشی از مخاطبین این بیانیه چه وظایفی برعهده داریم نیز طی سی سال رهبری امام خامنه‌ای و قبل از آن در بیانات امام خمینی (ره) علی الخصوص در منشور روحانیت انعکاس یافته است، اما اجرایی کردن این برنامه ها و از کلیت و انزوا بیرون آوردن آن مسأله‌ای اساسی است که جز با تشریک مساعی و همکاری نسبتاً مفقود میان اساطین و اساتید حوزه و بدنه حوزه که ما طلاب باشیم، میسر نخواهد شد. از این روست که ترمیم این جدایی و شکاف نسلی نیز خود باید یکی از گام‌های ما طلاب انقلابی برای تحقق گام دوم انقلاب باشد.

غیر از این همکاری درون سازمانی، حوزه علمیه ناگزیر از ارتباط با سایر اقشار فرهیخته جامعه هم هست. وحدت حوزه و دانشگاه که کلید حل آن در تبیین صحیح رابطه میان علم و دین است، از این دست مسائل است. اگرچه تا کنون تلاش‌های بسیاری از افراد بسیاری در این زمینه صورت گرفته است، اما این سیر تلاش‌ها باید تا تحقق کامل این مسأله ادامه پیدا کند.

حوزه علمیه غیر از این دو نوع همکاری درون سازمانی و برون سازمانی، از دیرباز با بدنه مردمی نیز ارتباطی مؤثر داشته است و این مسأله اگرچه امروز مورد هجمه‌های عدیده‌ای قرار گرفته است، اما همان طور که می‌بینیم، در کنار تمام تعمیم‌های نابجایی که عوام جامعه به خاطر وجود آخوندهای فاسد و اشرافی و متحجر و مزدور، انجام می‌دهند و بدنه سالم و پاک و مخلص روحانیت را مورد نوازش قرار می‌دهند، باز مرجعیت این گروه در مسائل اجتماعی حفظ شده است و این جزء به عنایت حضرت صاحب الزمان (عج) با وجود این همه کم کاری‌های من و امثال من متصور نیست.

سخن در این باره بسیار است اما غرض این وجیزه، تبیینی از بایدها و نبایدهای مواجهه با بیانیه گام دوم انقلاب است که طلاب عزیز باید جهت فهم درست و کامل مأموریت کلی جوانان، و در ذیل آن مأموریت اختصاصی طلاب، به آن توجه داشته باشند.

مطلب اول این است که انسان‌ها، معمولاً در مواجهه با مسائل روزمره زندگی و مطالبی که با آن روبرو می‌شوند - اعم از متنی و غیرمتنی - با انواع و اقسام پیش زمینه‌ها، درگیر هستند و این پیش زمینه‌ها عموماً در فهم درست وقایع و متون اخلاص ایجاد می‌کند. اما نکته این جاست

که تمام این پیش زمینه‌ها مغل مغل نیستند، بلکه گاهی برای فهم مراد گوینده و شکل‌گیری مخاطب، این پیش زمینه‌ها لازم هم هستند.

در مورد بیانیه گام دوم، درک نکردن منظومه فکری انقلاب، تعویض اولویت‌های آن، عدم درک تأثیر واقعیات در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌های نظام اسلامی، اجتهاد در مقابل نصوص انقلاب و ایرادهای بنی اسرائیلی مثل آن قُلّت‌های مغرضین و ساده اندیشان به وجود یا عدم وجود نامه ششم فروردین امام خمینی (ره) به مرحوم منتظری، یا نامه بی‌صلاحیت دانستن نهضت آزادی برای تصدی مسئولیت در جمهوری اسلامی، تعویض جای جلاد و شهید در مسأله اعدام منافقین برای چند صباحی بیشتر تکیه زدن بر مسندی که از آب بینی بزرگم ارزش تراست و همه و همه از رهن‌هایی هستند که نمی‌گذارند این متن به درستی فهم شود.

کسب اطلاع در این زمینه‌ها مانند تمامی راه‌های مألوف کسب اطلاع که ما طلاب در حوزه علمیه در دروس رسمی خود به تفصیل به آن می‌پردازیم، از جمله وثاقت صدور، وثاقت راوی، محتوای خبر و...، دست ما را در مواجهه با خناسانی که سعی می‌کنند و خواهند کرد این بیانیه را به حاشیه برانند، پر خواهد کرد. همگان دیدیم که نسناس‌های غرب زده فردای انتشار این بیانیه این فراز از بیانیه را که «انقلاب آماده تصحیح خطاهای خویش است»، تیترو زدند و با درشت کردن این تیترو، از فهم درست این بیانیه ممانعت به عمل آوردند. انگار نه انگار که از جمله اشتباهاتی که در این نظام صورت گرفته و امامین انقلاب هم هردو در فرازهایی به آن اشاره کرده‌اند، میدان دادن به امثال

همین افراد بوده است تا مثلاً در برحه کنونی با گروگان گرفتن معیشت مردم مظلوم، نسخه تسلیم بپیچند... و البته که هیئات منا الذله!

برای جلوگیری از این واقعه تلخ و به حاشیه رانده شدن این بیانیه با تحریف معنوی آن، همان طور که در سال ۸۸ و بعد از آن در مورد تحریف امام راحل عظیم الشان حتی از سوی بزرگان و استوانه‌های نظام دیدیم، ما طلاب به عنوان قشری مؤثر باید پا به رکاب شویم و از اندوخته علمی دروس حوزوی استفاده کنیم و سپری برای آسیب ندیدن این بیانیه شویم.

اما درباره آن پیش زمینه‌هایی که در فهم درست محتوای این بیانیه، لازم است، مطالعه حول مبانی انقلاب اسلامی، فهم منطقی سیر انقلاب - نظام - دولت - جامعه - تمدن اسلامی و این که معضلات نظام اسلامی در مرحله دولت سازی چیست، نحوه ارتباط برقرار کردن میان مبانی اعتقادی دینی با اجرائیات و احکام دین یا همان الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت، فهم مبانی چرایی برخی تسامح‌ها در نظام اسلامی که در حکومت پیامبر و امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیهما - نیز مشابه دارد، طبقه بندی‌های دوستان بر اساس نزدیکی و عمل متناسب به آرمان‌ها و طبقه بندی دشمنان بر اساس نوع و شدت مخالفت و مبنایی بودن یا نبودن این دشمنی، را می‌توان نام برد. این‌ها تنها فهرستی محدود از بایسته‌ها در فهم صحیح این بیانیه است که اگر نباشد، به معضلی که در بند بعدی بدان پرداخته می‌شود دچار خواهیم شد. مطلب بعدی آن است که بتوانیم درک کنیم چرا علی رغم این همه مشکلات و سختی‌ها، باز امام خامنه‌ای عزیز ما، مدام، بر وجود آینده روشن برای ما

درک نکردن منظومه فکری انقلاب، تعویض اولویت‌های آن، عدم درک تأثیر واقعیات در تصمیم‌گیری‌های نظام اسلامی، اجتهاد در مقابل نصوص انقلاب، ایرادهای بنی اسرائیلی، تعویض جای جلاد و شهید در مسأله اعدام منافقین و همه و همه از رهن‌هایی هستند که نمی‌گذارند متن بیانیه گام دوم انقلاب به درستی فهم شود.

جوانان تأکید می‌کنند و در سیلاب سنگین ناامیدسازی خودی و غیرخودی و دوست و دشمن، چون کوه، بشارت «سبجعل الله بعد عسر یسراً» می‌دهند؟! سرّ این نکته در همین وعده الهی است که گفته شد... وضع امروز ما به مراتب از وضع مسلمانان صدر اسلام در جنگ خندق، بسیار بهتر است. اما نقطه تشابه این جاست که در زمانه ما نیز مثل آن زمان، دشمن با تمام قوا به میدان آمده است.

تحلیلی که در این جا ضروری است این است که باید بدانیم برای سعادت واقعی یک جامعه، سه ضلع نقش اصلی دارند. ضلع اول وجود قانون خوب و تضمین شده است. به مدد تمسک ملت عزیز ما به قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام، راه تأمین این قانون سعادت بخش برای ما گشوده است.

ضلع دوم وجود مجری صالح و توانمند است. این امر منحصر در رأس

جامعه نیست و تمامی کارگزاران باید از تعهد و تخصص کافی و وافی برخوردار باشند که متأسفانه در لایه‌های میانی مجریان کشور ما، در این زمینه نقایص انکار ناشدنی داریم.

ضلع سوم ماجرا؛ وجود فرهنگ پذیرش آن قانون در میان مردم، که تکامل آن‌ها هدف و غایت شریعت اسلام است، می‌باشد. نقص این ضلع بود که در زمان حکومت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی علیه‌السلام مانع اصلی اجرای احکام و دستورات دین در جامعه می‌شد و عاقبت به فرق شکافته و جگر پاره پاره و رأس برنیزه، ختم شد. اما در جمهوری اسلامی به عنایت امام عصر و با مجاهدت‌های امام خمینی (ره)، این مردم پای کار آمدند و ماندند و می‌مانند و همین نقطه امید است که باعث می‌شود با تکیه بر این جماعت که دست خداوند جل‌جله با آنان است، برای دولت‌سازی اسلامی، هم در بُعد اصلاح فردی و خودسازی معنوی دولتمردان آینده و هم در بُعد تولید الگوی اسلامی-ایرانی برای پیشرفت کشور، فعالانه وارد عرصه شویم.

درست به علت پای کار ماندن همین

ضلع سوم است که علی‌رغم این همه مشکلات و گله‌مندی‌ها، باز چند ده میلیون انسان آزاده ایرانی در ۲۲ بهمن غوغا می‌کنند و آب سردی شمشیر صفت، بر فرق تمام دشمنان داخلی و خارجی فرود می‌آورند. همین ضلع است که در کوران توطئه‌ها ماند و باعث شد که دشمن ما علی‌رغم با تمام توان به میدان آمدن، ضعیف تر از هر زمان حتی نتواند یک کنفرانس علیه انقلاب ما را اداره کند! این بستر امید است که آن آینده روشن را نوید می‌دهد. مسأله بسیار مهم دیگر این است که کارآمدی این نظام را باید به صورت واقعی درک کنیم. اولاً کارآمدی نسبی است و در هر نظامی متناسب با خود آن تعریف می‌شود. مثلاً اگر بخواهیم جمهوری اسلامی را با آن افق پرواز بالا، با حکومتی که تنها خود را موظف می‌داند با انسان‌ها مثل گوسفند برخورد کند و منحصرأب و غذا و شهوت و مسکن را تأمین کند، مقایسه کنیم و چون رفاه مادی ما مثلاً کمتر از فلان کشور لیبرال است، آن را بر سر جمهوری اسلامی بکوبیم، یقیناً به خطا رفته ایم. اگرچه رفع نیازهای ابتدایی معیشتی وظیفه همه حکومت‌هاست و



حکومتی نیست که این مطلب را وظیفه خود نداند، اما یادمان نرود که غرق دنیا شدن هدف جمهوری اسلامی نبود!

در کنار این موضوع باید شش دانگ حواسمان را جمع کنیم که دچار مغالطه جزء و کل نشویم. اساساً چرا این گونه شدیم که با دیدن ناکارآمدی های بخشی و جزئی ولو مهم و مؤثر، از نظام و اصلاح ناامید می شویم و عینک دودی سیاه به چشم می زنیم و همه چیز را، حتی خورشید را، سیاه سیاه می بینیم؟ از آن طرف با یک صف منظم مترو در فلان بلاد کفر، چشم از همه ایرادها می بندیم و آن جزء کارآمد را تعمیم به همه آن کل می دهیم؟! یادمان نرود که کارآمدی یک نظام جمع جبری تمامی ارکان آن است. طبق عهدنامه معروف مالک اشتر، مدیریت و کارآمدسازی ۴ سیستم اقتصادی، نظامی، فرهنگی و عمرانی، موارد مورد انتظار امیرالمؤمنین (علیه السلام) از مالک اشتر (ره) است. جمهوری اسلامی جز در مسأله اقتصاد که علل آن هم قابل بررسی است، در سه حوزه دیگر نمره مثبت و در حوزه های نظامی و عمرانی نمره بالایی گرفته است. در حوزه فرهنگی هم علی رغم این همه هجمه های رنگ به رنگ، از آتئیست و سلفی و بهایی و

شیعه انگلیسی و یمانی و روشنفکری غرب زده و ... هنوز با ابزار فرهنگ مشغول فتح سنگر به سنگر اعماق راهبردی دشمنان است. بی انصافی است که با ندید این همه نقاط مثبت آن گونه قضاوت کنیم.

عامل ناکارآمدی اقتصادی، اگرچه «کادال فقران یکون کفرا»، ریشه نزدن اقتصاد ما در بستر انقلاب اسلامی و تجویز نسخه های غرب و شرق برای اقتصاد ماست که امروز، علی الخصوص ما طلاب، با گوشت و پوست و استخوان آن را حس می کنیم. متأسفانه حتی با وجود یک نمونه اقتصادی موفق و متناسب با آرمان های متعالی اسلام در استان قدس رضوی در سال های اخیر، الگوی اسلامی وقف محوری اقتصاد حتی در سایر موقوفه های بزرگ کشور ثمر نمی دهد و ما مانده ایم این درد را به کجا بریم؟ علاج وقف، در تمام فعالیت های فرهنگی کارآمد خواهد بود و حتی قابلیت دارد که مثلاً در مسأله بودجه صدا و سیما که مثل دست زیر ساطور دولت ها گیر افتاده است، این الگو اجرایی شود و از آن به بعد است که خواهید دید ماهواره های تلویزیونی جمهوری اسلامی است که غربی ها را و می دارد تا با هلی برن روی پشت بام مردم

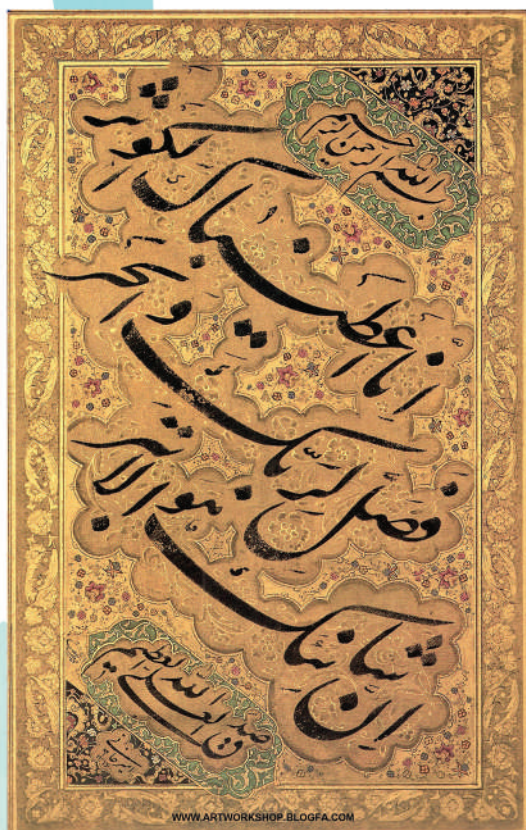
آنتن ها را جمع کنند!!!

در کنار این الگوی موفق، الگوی تأمین مالی نظامی جمهوری اسلامی هم از آن ابعاد اعجاز آمیزی است که در انبار سلاح منطقه غرب آسیا، با هزینه ای بسیار نازل، اقتداری بی مثال ایجاد نموده است. و صد افسوس که عده ای در داخل کشور دانسته یا ندانسته، بدون توجه به قرآن کریم و آیه نفی سبیل، مشغول نسخه پیچی تسلیم در برابر FATF هستند که خداوند همه آن ها را ناکام خواهد گذاشت!

این مشت نمونه خروار، رمز آن امیدواری هاست.

اما در آخر پیشنهادی برای دوستان خود دارم. مباحثه و اشکال طلبگی در مورد بیانیه دوم، به شرط آن که ما را به آیت الله اشکالی تبدیل نکند و هدف ما هم پیاده سازی و ایفای نقش فعال در گام دوم انقلاب باشد، نه تنها که خوب است، بلکه بسیار ضروری است. تشکیل گعده های بحث و دغدغه حول این بیانیه از اهم مسائل زمینه ساز فهم صحیح و به تبع شناخت و اجرای صحیح مأموریت محوله توسط رهبر معظم انقلاب بردوش جوانان و علی الخصوص ما طلاب خواهد بود.

باید بدانیم برای سعادت واقعی یک جامعه، سه ضلع نقش اصلی دارند: ضلع اول، وجود قانون خوب و تضمین شده است، ضلع دوم، وجود مجری صالح و توانمند است، و ضلع سوم، وجود فرهنگ پذیرش آن قانون در میان مردم است.



نویسنده: یاسر عاشوری

طلیبه پایه پنجم
مدرسه علمیه مروی

تدبّر در سوره مبارکه کوثر

مقدمه

تدبّر در سوره فهم یکپارچه سوره با هدف همراه شدن با غرض هدایتی آن است. تدبّر در سوره غایتی برای انس با ظواهر آیات کریمه قرآن و شناور شدن در سطح دریای معارف قرآن است که البته اعماق آن انتهای ندارد. با رویکرد تدبّر در سوره تفسیر و تبیین اهل بیت (علیهم السلام) در ذیل آیات کریمه سوره درخشش بیشتری یافته و پیام آیات کریمه استحکام و اتقان خویش را نمایان می‌سازد. نوشتار حاضر تدبّر در سوره مبارکه کوثر به عنوان کوتاه ترین سوره قرآن است. ابتدا آیات این سوره مبارکه دسته بندی شده، سپس فضای سخن سوره و جهت هدایتی آن بیان می‌گردد تا مقدمه‌ای برای ارائه سیر هدایتی آیات کریمه سوره باشد. در پایان بحثی روایی و تاریخی پیرامون شأن نزول این سوره ارائه شده است.

دسته بندی آیات سوره

مجموع سه آیه سوره در دو دسته قرار می‌گیرد: آیه نخست از اعطاء کوثر به پیامبر خبر می‌دهد. آیه دوم امر به پیامبر نسبت به نماز و نحر، فرع بر امتنان در آیه پیشین است. آیه سوم نسبت ابتر را از پیامبر دفع نموده و آن را به بدخواه پیامبر باز می‌گرداند. آیه اخیر با مصدر شدن حرف تاکید «إِنَّ» مشابه اسلوب کلامی آیه نخست و در عرض آیات اول و دوم است. همچنین با حذف حرف عاطف این دو دسته از آیات در نهایت اتصال به یکدیگر و بدل از هم آمده اند تا دو بیان از یک حقیقت باشند.

فضای سخن سوره

بدخواهان پیامبر دشمنی خویش را آشکار نموده و پیامبر را بدون نسل و فرزند می‌خوانند. آن‌ها در حقیقت خاموش شدن چراغ فروزان هدایت و ولایت الهی را به انتظار نشسته‌اند. روایات شأن نزول سوره نیز که از طریق اهل بیت علیهم‌السلام و نقل‌های متعدد تاریخی گزارش شده این فضای سخن نهفته در متن آیات سوره را تبیین بیشتر و تأکید می‌نماید.

جهت هدایتی سوره

خداوند بشارت می‌دهد که چراغ پر فروغ رسالت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم توسط فرزندان او تداوم خواهد داشت.

سیر هدایتی سوره

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ»

آیه شریفه از اعطاء کوثر به پیامبر خبر می‌دهد. ویژگی‌های متعدد در این بیان کوتاه نشان از شدت امتنان و ارزشمندی این عطیه الهی دارد: کوثر به وزن «فعل» و از ماده «کثر» و به معنای حد بالا و مبالغه در کثرت و زیادی و آن چیزی است که زیادی از شأن آن می‌باشد. علاوه بر آن که هر هدیه‌ای از جانب

اهداء کننده‌ای والا مقام بزرگ می‌گردد و تصریح شده که هدیه‌دهنده خداوند متعال است. خداوند مُعطی نیز با صیغه جمع خوانده شده که از آن اراده تعظیم مضاعف مُعطی شده است. همچنین خداوند مُعطی باضمیر متکلم و دریافت کننده عطیه باضمیر مخاطب بیان شده که نشان از کمال قرب و نزدیکی میان اعطا کننده و دریافت کننده عطیه دارد. بناسدن فعل بر مبتدا افاده تاکید می‌کند و همچنین حرف تأکید در ابتدای کلام تأکید مضاعف را می‌رساند. تعبیر از این اعطاء با فعل ماضی، دلالت بر استحکام این اعطاء و ریشه داشتن آن در مشیت و اراده قطعی الهی دارد. تعبیر «اعطاء» در برابر «ایتاء» به بیان تفضل در این بخشش و تملک آن نزدیک‌تر است.

اما مفهوم و مراد از کوثر این عطیه والای الهی چیست؟ وجوه مختلفی پیرامون مراد از آن در تفاسیر ذکر شده که تنها معدودی از آن‌ها مستند روایی دارد. تلاش مفسران در ارائه سایر وجوه همانند مثل معروفی است که جمعی در تاریکی فیلی را لمس می‌کنند و هر یک به گونه‌ای او را توصیف می‌نمایند که مغایر با حقیقت آن است. بیانات روایات در این خصوص در سه دسته قرار می‌گیرند:

۱- روایات متعدد از سوی شیعه و عامه، کوثر را نهی معرفی کرده که خداوند پیامبر را به سبب آن گرامی داشته است. نهی کوثر از زیر عرش الهی جاری گشته و با توصیفات فاخری در لسان روایات ستوده شده است.

۲- روایاتی کوثر را با عنوان حوض و محل اجتماع آب معرفی نموده‌اند. کوثر نام حوض پرو لبریزی که ریزشگاه دو چشمه از بهشت در آن است. یکی از آن دو چشمه تسنیم و دیگری چشمه معین است.

۳- مراد از کوثر شفاعت نیز روایت شده است.

دو تفسیر نخست جنبه باطنی داشته و تفسیر اخیر جنبه ظاهری آن است. شفاعت در دو تفسیر نخست به آبی تشبیه شده منشأ حیات معنوی انسان‌ها است. این آب به نسبت زندگانی دنیا همانند چشمه‌ای است که در تمامی نسل‌ها و در طول تاریخ بشریت جریان دارد و به نسبت روز قیامت بسان حوضی است که آب در آن جمع شده و امت پیامبر در روز قیامت بر آن وارد می‌شوند. تبیین کامل‌تری از مفهوم کوثر در ذیل آیه پایانی سوره ارائه خواهد شد.

«فصل لربک وانحر»

بیان مراد از واژه «انحر» همانند واژه «کوثر» معركة آراء مفسران گشته، اما مراد از آن بر اساس روایات فریقین از پیامبر و امیرالمؤمنین و همچنین روایات شیعه از امام صادق و غیر ایشان از ائمه علیهم‌السلام، بالا بردن دو دست در تکبیر نماز به سوی گلوگاه است. اگر چه با تدبیر در آیات سوره، آشکار می‌گردد که این مفهوم ساگر‌تر از سایر مفاهیم ادعا شده با سیر بیان سوره است، اما این معنا برای این واژه در زمره حقیقت شرعیه بوده، که مطابق روایت بعد از نزول سوره برای پیامبر توسط جبرائیل تبیین شده است.

مقصود از بالا بردن دو دست در تکبیر نماز بیزاری جستن از هر شرک و شریکی و پشت سر افکندن هر چه غیر خداوند است. مطابق روایتی از امام صادق علیه‌السلام با اعطاء کوثر به پیامبر نوری در قلب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرار داده شد؛ که ایشان را به سوی خداوند دلالت نموده و از هر چه غیر اوست منقطع می‌گرداند.

خداوند در این آیه شریفه فرع بر امتنان الهی و سیاق تسلی و تطییب نفس شریف پیامبر در آیه پیشین، پیامبر را امر به نماز و نحر می‌کند. بخش نخست آیه شریفه: «فصل»، متناسب با بیان اعطاء و امتنان الهی در آیه

اهل بیت علیهم‌السلام به مناسبت شأن نزول سوره کوثر، عمرو بن عاص را «الابتر بن» و پرچم نفاق و معدن دشمنی و شقاق خوانده و چهره پلید او را با یادآور شدن آیات سوره کوثر افشا نموده‌اند.

ایمان و ایمان

مطابق روایتی از امام صادق (ع) با اعطاء کوثر به پیامبر نوری در قلب پیامبر (ص) قرار داده شد؛ که ایشان را به سوی خداوند دلالت نموده و از هر چه غیر اوست منقطع می‌گرداند.

پیشین متضمن منصرف نمودن تمام توجه به سوی خداوند است، و بخش دیگر آن: «و انحر»، با مفهوم رویگردانی و انقطاع از غیر خداوند مقدمه‌ای برای آیه بعد و بی‌اعتنایی از دشمنی‌های بدخواهان است.

«إن شئتک هو الاثر»

ظاهر بیان آیه شریفه می‌رساند که آن از قبیل قصر قلب است. یعنی در مقام دفع عنوان ناروای اُتَر از جناب پیامبر، اقتضای بلاغت کلام - با توجه به جلالت مقام پیامبر - بازگرداندن این عنوان به شخص بدخواه آن حضرت است. یعنی از میان پیامبر و بدخواه ایشان، عنوان اُتَر فقط به خود آن بدخواه اختصاص دارد. لذا مراد آیه شریفه، تأکید بر استمرار نسل و فرزندان پیامبر است. به همین جهت حضرت امیر (ع) در پاسخ به این انتقاد که چرا جناب امام حسن و امام حسین (ع) را فرزندان رسول خدا (ص) می‌خواند، می‌فرمایند: «اگر این دو فرزند پیامبر نبودند، البته ایشان اُتَر می‌بود همچنان که بدخواهان گمان داشتند.

تعبیر اُتَر از سوی بدخواهان اگرچه ظهور در انقطاع نسل دارد اما مقصود اصلی نبوده بلکه کنایه از به خاموشی گراییدن نور رسالت پیامبر عظیم الشان بعد از وفات ایشان است. لذا این پاسخ اگرچه ظهور استمرار نسل پیامبر دارد اما بلاغت کلام اقتضا دارد برای

دفع هردو اتهام کافی باشد. یعنی همین ذریه و نسل مستمر پیامبر استمرار دهنده رسالت و ولایت حضرت خواهند بود.

با تبیین مراد و مفهوم اصلی آیه شریفه، وجه روایات بسیاری در تفسیر مفهوم «کوثر» آشکار می‌گردد: روایاتی که دلالت دارند کوثر همچنان که تعلق به حضرت رسول دارد، به حضرت امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین (ع) نیز تعلق دارد. ادعیه مأثوره‌ای که در آن درخواست داریم خداوند با دست امام زمان (عج) از حوض جد ایشان به ما بنوشاند. روایتی که می‌فرماید نهر کوثر اختصاص به محبان اهل بیت (ع) نیز دارد. روایتی که می‌فرماید در پی محزون شدن پیامبر از چیره شدن بنی امیه بر سرنوشت امت، دو سوره کوثر و قدر برایشان نازل می‌گردد. تبیین مفهوم کوثر در روایات، موجب گشته تا دو فراز سوره یعنی دو آیه نخست سوره و آیه اخیر شدت اتصال به یکدیگر داشته و بدل از هم باشند.

شأن نزول سوره

سوره مبارکه کوثر در جریان وفات پسری از پیامبر و پس از جسارت نمودن بدخواه ایشان و اهانت به حضرت نازل گردیده است. دو موضوع در شأن نزول سوره قابل بررسی است. نخست این که سوره شریفه در پی در

گذشت کدام فرزند از پیامبر نازل گشته است؟ و دیگر این که آن شأنی و بدخواه که خودش به نص قرآن اُتَر است کیست؟

روایاتی نزول سوره را بعد از وفات جناب قاسم در مکه معرفی نموده‌اند. در مقابل برخی از نقل‌های تاریخی و روایی حاکی از نزول سوره بعد از وفات جناب ابراهیم در مدینه است و این که پیامبر بر فراز منبر رفته و آیات سوره کوثر را برای مسلمانان قرائت نموده است. وجه جمع میان این دو نظریه این است که نزول سوره بعد از وفات جناب قاسم بوده و قرائت این سوره بعد از وفات جناب ابراهیم تأکید و یادآوری دوباره محتوای این سوره به مناسبت بوده است.

مطابق روایات متعدد از اهل بیت (ع)، عمرو بن عاص همان کسی است دشمنی خود با پیامبر را در ضمن ماجرای وفات پسر پیامبر اکرم اظهار کرده و سپس پدرش عاص بن وائل نسبت اُتَر را به پیامبر داده و می‌گوید: «همانا محمد مردی اُتَر است که فرزندی ندارد، پس اگر بمیرد یاد او نیز منقطع خواهد شد». این پاسخ کوبنده از جانب خداوند در شأن آن دو نازل می‌شود. اهل بیت (ع) به همین مناسبت عمرو را «الایتر ابن الایتر» و پرچم نفاق و معدن دشمنی و شقاق خوانده و چهره پلید او را با یادآور شدن آیات سوره کوثر افشا نموده و وی را مورد عتاب قرار می‌دهند.



نویسنده: علی خلیلی

طلبه پایه ششم
مدرسه علمیه مروی

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ
هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَ
أَقْوَمُ قِيلاً: بی تردید
عبادت‌تی که در
دل شب انجام
می‌گیرد، محکم‌تر
و پایدارتر و گفتار
در آن استوارتر و
درست‌تر است.



تأثیر زمان در تکوین عالم

در اسلام اهمیت بسیاری به زمان داده شده است. و بین هر لحظه با لحظه‌ای دیگر فرق گذاشته شده است. به این صورت که هر لحظه دارای افاضاتی از جانب خداوند متعال است. که برخی از آن افاضات تکرار شدنی نیست. هم چنین بین روزها تفاوت قائل شده اند و برخی از کارها در روز خاصی دستور داده شده است. مثلاً در روز جمعه اعمالی شائیت استحباب پیدا می‌کنند که در روزهای دیگر این چنین نیست. یا مثلاً برای حجامت روزها و اوقات خاصی وارد شده است. و از حجامت در برخی اوقات نهی شده است. همچنین است تفاوت بین هر ماه با ماهی دیگر و تفاوت هر سال با سالی دیگر.

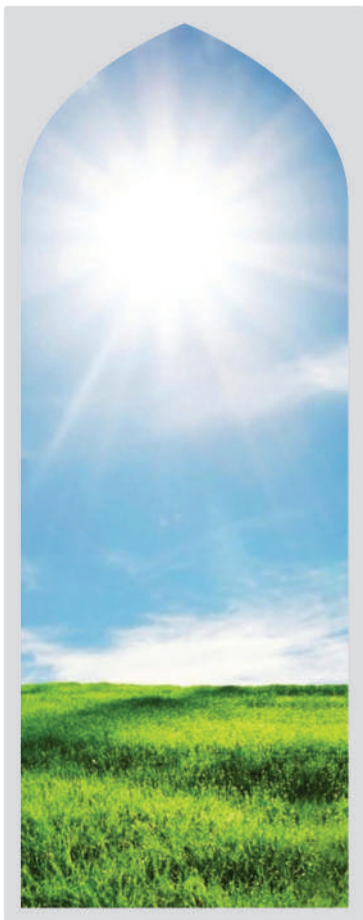
خیلی از اوقات این ویژگی‌ها در هم ضرب می‌شوند، مثلاً صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد (صلوات الله علیهم أجمعین) در روز

جمعه از ثواب بیشتری برخوردار است حال اگر همین صلوات در ماه رمضان هم باشد ثواب آن چندین برابر می‌شود. برخی از ویژگی‌های زمان همیشه ثابت است مثل آمدن ارواح در شب پنج شنبه و انتظار آن‌ها برای رسیدن عمل خیر از طریق باقیات الصالحات. که هر پنج شنبه این اتفاق می‌افتد. و برخی از ویژگی‌ها ثابت نبوده تکرار پذیر نیستند و این به خاطر تفاوتی است که هر لحظه با لحظه دیگر دارد. ما در این تحقیق سعی داریم از بین زمان‌ها برخی از ویژگی‌ها که هر روز تکرار می‌شوند را از آیات به دست آوریم. به همین خاطر آیاتی که در آن از تقسیم بندی زمانی در شبانه روز صحبت شده است را جمع آوری کرده و به بحث حول آن پرداخته ایم. در بررسی انجام شده دریافتیم این زمان‌ها به ۳ زمان کلی تقسیم شده اند که هریک به

زمان‌های جزئی دیگری تقسیم شده اند. آن سه زمان کلی عبارتند از: ۱- نهار ۲- لیل ۳- صبح.

علمای لغوی در کتب لغت زمان‌های جزئی دیگری را ذکر کرده‌اند که زیر مجموعه این سه زمان قرار می‌گیرد که نام برخی از آن‌ها در قرآن آمده است. یکی از آن تقسیم بندی‌ها در کتاب فقه اللغة (منبع) این چنین آمده است.

الشروق، ثم البكور، ثم الغدو، ثم الأضحى، ثم الهاجرة ثم الظهيرة، ثم الزّواح، ثم العصر، ثم الأصيل، ثم القصر، ثم العشيّ ثم الغروب. متأسفانه زمان دقیق هر کدام از زمان‌های جزئی و این که هر کدام دقیقاً زیر مجموعه کدام یک از زمان‌های سه‌گانه قرار می‌گیرد برای ما مشخص نیست. اما می‌توان زمان تقریبی آن را از خود آیات و کتب لغت



صبح: به عقیده راغب؛ صبح و صبح هر دو اول روز و وقت پیدا شدن سرخی آفتاب در افق است. ولی اقرب، صبح را اول روز و صبح را فجر یا اول روز گفته قاموس نیز دو احتمال می دهد. صحاح فقط فجر گفته است. به نظر می آید قول دوم درست تر باشد تا صبح و صبح مترادف نباشند. (قاموس قرآن، ج ۴، ص: ۱۰۴)

در این قسمت برخی از آیات قرآن که در آن از صبح یاد شده را مورد بررسی قرار می دهیم. تا ببینیم در تکوین عالم چه جایگاهی برای زمان صبح در نظر گرفته شده و چه اقداماتی از افضلیت بیشتری در صبح برخوردارند.

قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابُهُمْ إِنَّا مَوْعِدُهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (۸۱ هود) همان طور که در آیه مشاهده می کنید خداوند موعد رسیدن عذاب به کفار قوم لوط را صبح می داند. در واقع خداوند متعال می تواند همان موقع آن ها را عذاب کند.

اما عذاب را به تاخیر انداخته و می فرماید: موعد آن ها صبح است. و سپس برای طعنه زدن به کفار و ترساندن آن ها و هم چنین برای مژده دادن به مومنان می فرماید: آیا صبح نزدیک نیست؟

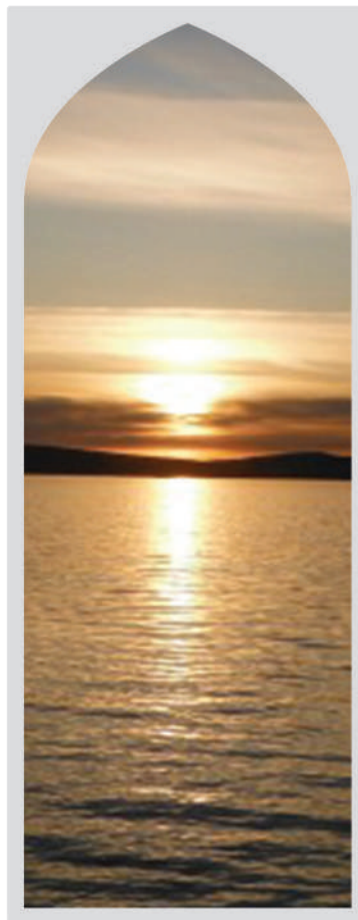
و یا آیات دیگری درباره نزول عذاب بر قوم لوط که همه بر روی زمان صبح تأکید ویژه ای دارند. مانند این آیات:

وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ (۶۶)

و ما به لوط این موضوع را وحی فرستادیم که صبحگاهان، همه آن ها ریشه کن خواهند شد.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَخَرٍ (۳۴)

در این آیه خداوند متعال می فرماید:



فهمید، به طور مثال از آیه: وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُّسْتَقَرٌّ (۳۸) می توان دریافت که زمان بکره زیر مجموعه صبح است.

پس به طور خلاصه ما در این تحقیق سعی بر آن داریم که به سه سوال پاسخ دهیم:

۱. در محدوده زمانی صبح بیشتر چه ظرفیت هایی موجود بوده و چه کارهایی شأنت بیشتری برای عمل کردن پیدا می کنند؟

۲. چه اقداماتی مناسبت بیشتری با تکوین عالم برای عمل کردن در روز دارد؟

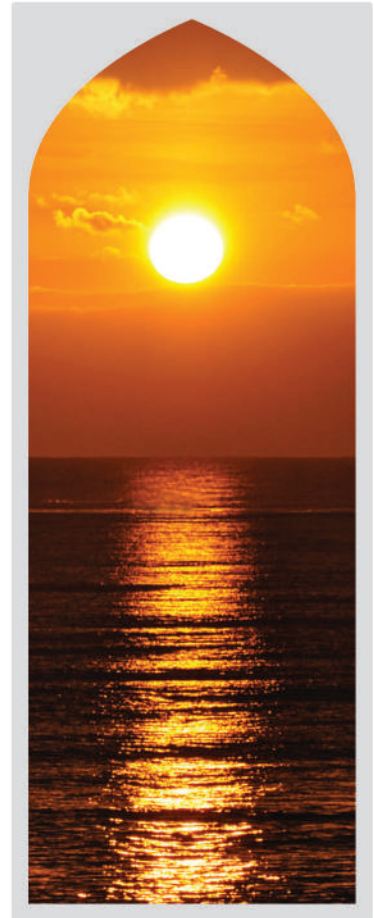
۳. شب چه خصوصیتی داشته و چه کارهایی در آن افضل است؟

۱-صبح

در محدوده زمانی صبح علمای لغت اختلاف نظر دارند.

همانا ما ارسال کردیم نوعی از طوفان را بر آن ها مگر آل لوط که نجات دادیم آن ها را به وسیله سحر. (اگر باء را به معنای اصلیش یعنی سببیت بگیریم) مگر در سحر چه خصوصیتی وجود دارد که خداوند متعال آل لوط را به وسیله آن نجات می دهد. حتی اگر باء را به معنای ظرفیت بگیریم سؤالی که مطرح می شود این که چرا در بین زمان ها نجات این قوم در سحر واقع شد؟

چیزی که به نظر می رسد این که صبح بیشترین ظرفیت را برای لطمه زدن و مبارزه با کفار و همچنین نزول بلاها و گرفتاری ها برای آن ها دارد. و همچنین در بین سه زمان از جایگاه بسیار مقدسی برخوردار است. به صورتی که بشارت برای مومنان بوده و مومنان می توانند به وسیله فعالیت در آن



گرفتاری های بسیاری را از خود سلب کرده و با جهاد اکبر و یا کبیر در این زمان لطامت گسترده ای را به جریان کفر وارد سازند. آیات بسیاری در زمان نزول عذاب و کسب پیروزی برای مومنان وجود دارد برای نمونه خداوند حتی زمان نزول عذاب برای قوم حجر را هم صبح می داند.

فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ مُضْجِينَ (حجر ۸۳)
اما سرانجام صبحه (مرگبار)، صبحگاهان آنان را فرا گرفت؛

سوره عادیات از جمله سوری است که انسان با تفکر در آن به تقدس هر چه بیشتر زمان صبح پی خواهد برد:

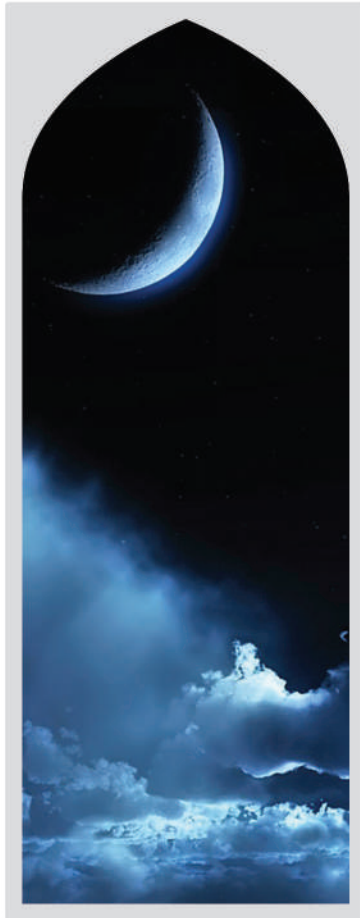
وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۲) فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (۳) فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا (۴) فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا (۵)

- قسم به اسبانی که (سواران در جهاد کفار تاختند تا جایی که) نفسشان به شماره افتاد (۱).
- و در تاختن از سم ستوران بر سنگ آتش افروختند (۲).
- و (بر دشمن شبیخون زدند تا) صبحگاهان آن ها را به غارت گرفتند (۳).
- و گرد و غبار (از دیار کفار) برانگیختند (۴).
- و سپاه دشمن را همه در میان گرفتند (۵).
علامه طباطبایی (ره) در المیزان در تفسیر این آیات می فرمایند:

عادیات «از مصدر» عدو است، که به معنای دویدن به سرعت است، و کلمه «ضبح» به معنای صوتی است که از نفس نفس زدن اسبان در حین دویدن شنیده می شود منظور از اینکه اسبان عادیات را توصیف کرده به «موریات قدحا» این است که این اسبان در هنگام دویدن در زمین سنگزار جرقه هایی از برخورد نعلهایشان به سنگ زمین بیرون می جهد. کلمه «موریات» جمع اسم فاعل از مصدر «ایراء» است، که به معنای برون کردن آتش (از سنگ چخماق) است، و کلمه «قدح» به معنای زدن به ضرب است.

کلمه «مغیرات» جمع مؤنث اسم فاعل از باب افعال (اغارة) است، و «اغارة» و همچنین «غارت» به معنای سواره هجوم بردن بر دشمن به طور ناگهانی است، کلمه «اثرن» جمع مؤنث غایب از فعل ماضی و از مصدر «اثره» است که به معنای انگیختن گرد و غبار و امثال آن است، و کلمه «نقع» به معنای غبار است. (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۹۰)

در این سوره خداوند متعال به توصیفات صحنه نبرد مجاهدین با کفار می پردازد. و به صحنه هایی که شاید به چشم ما نیاید قسم یاد کرده است. همان طور که می دانیم قسم برای بزرگ دانستن چیزی است. برای مثال زمانی که ما می خواهیم قسم بخوریم به بزرگترین چیزها و افراد قسم یاد می کنیم.



به اسبان هنگامی که در جهاد در راه خدا به نفس نفس می افتند. در آن لحظه ای است که خداوند نمود پیدا می کند. لحظه ای که هم آن حیوان و هم بالاتر از آن مجاهد با تمام توان در حال جهاد در راه خداوند است. و گران بهاترین چیزش را کف دست گرفته و در حال معامله کردن با آن است. گاهی از برخورد سم این اسبان (که با تمام قدرت خویش در حال جهاد اند) با سنگ جرقه هایی به وجود می آید که خداوند متعال به آن جرقه ها قسم یاد کرده و آن را بزرگ می شمرد. حتی آن جرقه ها هم در این معامله بزرگ از چشم خداوند نیفتاده بلکه بسیار برای او مهم است. آیه سوم در حال توصیف این سواران زمانی که به دشمن هجوم می برند می باشد.

اما دو خصوصیت را در این حمله بیان

در بین زمان ها،
صبح از جایگاه
بسیار مقدسی
برخوردار است و
بیشترین ظرفیت
را برای مبارزه و
لطمه زدن به کفار و
نزول بلاها و عذاب
الهی برای آن ها
دارد؛ همچنین
بشارت نصرت
برای مومنان بوده
و مومنان می توانند
به وسیله فعالیت
در آن، گرفتاری های
بسیاری را از خود
سلب نمایند.

فرموده است ۱- این حمله ناگهانی بوده و صدق غارت و اغاره بر آن می شود. ۲- این حمله در بین زمان های موجود، زمان صبح می باشد. سوالی که مطرح می شود این است که چرا خداوند از توصیفات حمله مجاهد به کافر را حمله در صبح می خواند؟ چه خصوصیتهای در صبح وجود دارد که مجاهدین به سبب صبح گرد و غباری را در دل دشمن به راه انداخته و طوفانی را در دل دشمن به پا می کنند؟ (در صورتی که ضمیر را به صبح زده و حرف باء را به معنای اصلی آن یعنی سببیت بگیریم) زمان صبح در بین زمان های دیگر از چه تقدسی برخوردار است که نتیجه استفاده از صبح و یا حرب در آن را به اسیر درآوردن دشمن و پیروز شدن بردشمن می داند؟ حال که به اهمیت هر چه بیشتر زمان صبح در بین زمان ها پی بردیم باید سعی شود که با تلاش و کوشش در این زمان بیشترین استفاده را از آن ببریم. زیرا مقدس ترین زمان هاست که زمان بشارت مومنین و گرفتاری کفار است.

پس چه خوب است که ما در برنامه ریزی هایمان بیدار بوده و از این زمان برای ضربه به کفار بیشتر استفاده کنیم و سعی کنیم اموری که مربوط به حرب با کفار است (جهاد کبیر باشد یا اصغریا کبیر، کسب علم باشد یا کار کردن یا جهاد مسلحانه و...) را در آن زمان قرار دهیم.

حال باید دو زمان دیگر یعنی روز و شب را در آیات بررسی کرده تا بدانیم در نظام تکوین این دو زمان چه جایگاهی داشته و چه اقداماتی مناسبت بیشتری با روز و یا شب دارد؟

نهار

زمان دیگری که باید به آن بپردازیم زمانی است که در قرآن به نام نهار نام برده شده است. در معنای کلمه نهار بین لغویون اختلاف است. برخی آن را مرادف یوم

گرفته اند، برخی بین آن ها فرق قائل شده و دلیل این تفاوت را عدم اضافه شدن اسم به مرادفش (مثلا در جمله اُسافر نهار یوم الجمعه) می دانند. برخی زمان آن را بین طلوع فجر تا غروب خورشید گرفتند (که در این صورت صبح را نیز در بردارد) و برخی آن را از طلوع خورشید تا غروب آن گرفتند^۱.

لیل

در محدوده زمانی لیل هم بین لغویون اختلاف وجود دارد. برخی آن را از غروب خورشید تا طلوع فجر صادق و یا تا طلوع خورشید می دانند. عده ای از زمان مغرب تا فجر صادق و یا تا طلوع خورشید می دانند^۲. در آیات قرآن راجع به زمان شب و روز آیات زیادی داریم. که با رجوع به آن درمی یابیم بهترین زمان برای تلاش و جنب و جوش و پراکنده شدن در زمین و همچنین جستجو رزق خداوندی روز است. همچنین بهترین زمان برای سکونت و آرامش، خواب

۱. وَ النَّهَارُ، كَسَحَابِ اسْمٍ، وَ هُوَ ضِدُّ اللَّيْلِ، وَ النَّهَارُ اسْمٌ لِكُلِّ يَوْمٍ، وَ اللَّيْلُ اسْمٌ لِكُلِّ لَيْلَةٍ، لَا يُقَالُ نَهَارٌ وَ نَهَارَانِ، وَ لَا لَيْلٌ وَ لَيْلَانِ، إِنَّمَا وَاحِدُ النَّهَارِ يَوْمٌ وَ ثَنَيْنِيَّتُهُ يَوْمَانِ، وَ ضِدُّ الْيَوْمِ لَيْلَةٌ، هَكَذَا رَوَاهُ الْأَزْهَرِيُّ عَنْ أَبِي الْهَيْثَمِ، وَ اخْتَلَفَ فِيهِ، فَقَالَ أَهْلُ الشَّرْعِ: النَّهَارُ هُوَ ضِيَاءٌ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ، أَوْ مِنْ طُلُوعِ الشَّمْسِ إِلَى غُرُوبِهَا، وَ هَذَا هُوَ الْأَصْلُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: هُوَ انْتِشَارُ ضَوْءِ الْبَصَرِ وَ انْفِرَاقُهُ. وَ فِي السَّانِ: وَاجْتِمَاعُهُ، (تاج العروس) (الفرق) بین النهار و الیوم

آن النهار اسم للضیاء المنفسح الظاهر لحصول الشمس بحيث ترى عينها أو معظم ضوءها و هذا حد النهار و ليس هو في الحقيقة اسم للوقت، و الیوم اسم لمقدار من الأوقات يكون فيه هذا السنا و لهذا قال النحويون: اذا قلت سرت يوما فانت مؤقت تريد مبلغ ذلك و مقداره و اذا قلت سرت الیوم أو یوم الجمعة فانت مؤرخ فاذا قلت سرت نهرا أو النهار فقلت بمؤرخ و لا بمؤقت و انما المعنى سرت في الضیاء المنفسح و لهذا يضاف النهار الى الیوم فيقال سرت نهار یوم الجمعة، و لهذا لا يقال للغلس و السحر نهار حتى يستضيء الجو. (الفرق في اللغة)

۲. اللَّيْلُ: غَافِبُ النَّهَارِ، وَ هُوَ مِنْ مَغْرِبِ الشَّمْسِ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ الصَّادِقِ أَوْ طُلُوعِ الشَّمْسِ، (الانصاف في فقه اللغة) (وَحَدَّثَهُ مِنْ مَغْرِبِ الشَّمْسِ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ الصَّادِقِ، أَوْ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ) (تاج العروس)

و استراحت و همچنین برای عبادت شب می باشد. برای نمونه آیاتی از قرآن را مورد بررسی قرار می دهیم:

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (۴۷)

و اوست که شب را برای شما پوشش، و خواب را مایه استراحت و آرامش، و روز را [زمان] پراکنده شدن [جهت فعالیت و کوشش] قرار داد. (۴۷)

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصَرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۸۶)

آیا ندانسته اند که ما شب را قرار داده ایم تا در آن بیارامند، و روز را روشن نموده ایم [تا در آن به تلاش اقتصادی برخیزند؟] به راستی در این امور برای مردمی که ایمان می آورند، نشانه هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] است. (۸۶)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سُرْمَةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِ اللَّهِ يَأْتِيَكُمُ بَلِيلٌ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۷۲)

بگو: به من خبر دهید: اگر خدا روز را بر شما تا روز قیامت پاینده و جاوید کند، کدام معبودی است جز خدا که شبی را برای شما بیاورد تا در آن بیارامید؟ پس آیا [آثار قدرت او را] نمی بینید؟ (۷۲)

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصَرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۶۱)

خداست که شب را برای شما پدید آورد تا در آن بیارامید، و روز را روشن و بینش بخش قرار داد [تا در آن به کارهای لازم بپردازید]؛ خدا نسبت به مردم دارای فضل و احسان است، ولی بیشتر مردم سپاس گزاری نمی کنند. (۶۱)

إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا (۷)

تو را در روز (برای) مشاغل فراوان معنوی و هدایت مردم و حل مشکلات نیازمندان] رفت

و آمدی طولانی است [پس ساعات شب برای عبادت فرصتی بهتر است]. (۷)

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِّ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُفَقِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ

(۲۰) پروردگارت آگاه است که تو و گروهی از کسانی که با تواند، نزدیک به دو سوم شب و گاهی نیمی از آن و زمانی يك سومش را [برای عبادت و خواندن قرآن] برمی خیزد، و خدا شب و روز را [دقیق و منظم] اندازه گیری می کند، و برای او مشخص است که شما هرگز نمی توانید [به علت کوتاهی و بلندی شب در طول سال، دو سوم و نصف و يك سوم را دقیقاً] اندازه گیری کنید، پس [اندازه گیری دقیق را] بر شما بخشید؛ بنابراین آنچه را از قرآن برای شما میسر است بخوانید.

وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (۱۱)

و روز را وسیله معاش مقرر کردیم؛ (۱۱) لِيَسْوَاءَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳)

[همه اهل کتاب] یکسان نیستند، از اهل کتاب گروهی درستکار [و رعایت کننده حق خدا و مردم] هستند، آیات خدا را در ساعاتی از شب می خوانند و [به پیشگاه حق از روی تواضع و فروتنی] سجده می کنند. (۱۱۳)

فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۹۶)

شکافنده صبح [از پرده تاریک شب است] و شب را برای آرامش قرار داد، و خورشید و ماه را وسیله ای برای محاسبه و اندازه گیری زمان مقرر فرمود؛ این است اندازه گیری آن توانای شکست ناپذیر و دانا. (۹۶)

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا (۷۹)

و پاسی از شب را برای عبادت و بندگی

بیدار باش که این افزون [بر واجب] ویژه توست، امید است پروردگارت تو را [به سبب این عبادت ویژه] به جایگاهی ستوده برانگیزد. (۷۹)

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَادْبَارَ السُّجُودِ (۴۰) و در پاره ای از شب و نیز پس از سجده ها خدا را تسبیح گوی، (۴۰)

كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷) آنان اندکی از شب را می خوابیدند [و بیشتر آن را به عبادت و بندگی می گذراندند]. (۱۷)

قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا (۲)

شب را جز اندکی [که ویژه استراحت است برای عبادت] برخیز؛ (۲)

و آیه ای که به صراحت با ارزش تر بود عبادت در دل شب را بیان می کند:

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا (۶)

بی تردید عبادت [ی که در دل] شب [انجام می گیرد] محکم تر و پایدارتر و گفتار در آن استوارتر و درست تر است. (۶)

وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ (۱۷)

و سوگند به شب و آنچه را [از موجودات] پراکنده شده در روز، در خانه ها و لانه ها] جمع می کند (۱۷)

وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى (۲)

و سوگند به شب آن گاه که آرام گیرد، (۲) همان طور که در سوره قدر و سوره اسراء خواهد آمد، نازل شدن افاضاتی مثل قرآن بر پیامبر و همچنین سیر و معراج ایشان از مسجد الحرام به سمت مسجد الاقصی در زمان شب اتفاق افتاده است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَ مَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱)

منزه و پاک است آن [خدایی] که شبی بنده اش [محمد صلی الله علیه و آله و سلم] را از مسجد الحرام به مسجد اقصی که پیرامونش را برکت دادیم، سیر [و حرکت] داد، تا [بخشی] از نشانه های [عظمت و قدرت] خود را به او نشان دهیم؛ یقیناً او شنوا و داناست. (۱)

همان طور که در آیات بسیاری مشاهده می کنید (آیاتی که هر کدام از آن ها نیاز به تفسیر بسیار دارد) سکون و آرامش و عبادت و خواب و هر چه که مربوط به آن هاست در زمان شب بیان شده و هر آیه ای که در آن تلاش و حرکت و جنب و جوش وجود دارد برای زمان روز بیان شده است. چه بسیاری افرادی که در برنامه ریزی های روزانه این مسائل را جابه جا انجام داده و دنبال راه حل برای حل مشکلاتشان هستند بدون توجه به این مسئله که راه حل مشکل آن ها توجه به قوانین تکوین است. برای مثال: آیا فردی که در شب برای طلب روزی به جنب و جوش پرداخته و در روز که زمان فعالیت است به استراحت می پردازد به مشکل بر نمی خورد؟ و یا فردی که در روز مشغول عبادت می شود و یا فردی که در روز مشغول عبادت می شود به صورتی که به فعالیت او برای طلب رزق و حل مشکلات مردم آسیب می زند آیا از نظر اسلام او فرد موفقی است؟ خیر. حتماً افرادی که در حیاتشان به قوانین نظام تکوین بی توجه بوده و یا با عقل ناقص بشری سعی در فهم آن قوانین را دارند در زندگیشان با چالش مواجه خواهند شد.

آیا فردی که

همواره در شب

برای طلب روزی

به جنب و جوش

پرداخته و در روز

که زمان فعالیت

است به استراحت

می پردازد به مشکل

بر نمی خورد؟ و یا

فردی که در روز

مشغول عبادت

می شود به صورتی

که به فعالیت او

برای طلب رزق و

حل مشکلات مردم

آسیب می زند آیا از

نظر اسلام او فرد

موفقی است؟

حضرت زهرا علیها السلام کیست؟



نویسنده: محمدجواد راستگو
.....
طلبه پایه هشتم
مدرسه علمیه مروی

گاهی در بیان فضائل و مناقب حضرت زهرا علیها السلام بسیار سطحی برخورد می‌شود. اینکه بگوییم ایشان یک زن نمونه بوده است و روز میلاد ایشان را روز مادر قرار دهیم، تکریم ایشان نیست. بلکه این نگاه نشان از عدم شناخت درست شخصیت ایشان است. چون بحث ما در بزرگداشت مقام ایشان، بحث جنسیت نیست. یعنی تکریم جنس زن مطرح نیست؛ موضوع، انسان کامل است. در منابع معتبر شیعه و اهل سنت، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: «جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند جلّ جلاله می‌فرماید: اگر من علی را نمی‌آفریدم، کُفو و همتایی برای همسری دخترت فاطمه بر روی زمین پیدا نمی‌شد، از آدم گرفته تا دیگران».

این حدیث، بیان قاعده اکفاء است؛ یعنی حضرت فاطمه زهرا، کُفو، عدل و مثل و برابر امیرالمؤمنین علیه السلام است. یک قاعده

فلسفی وجود دارد که حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد؛ یعنی دو چیز که مانند هم هستند، اگر مطلبی را برای یکی از آنها اثبات کردیم، برای دیگری نیز خودبه‌خود اثبات می‌شود و اگر از یکی از آنها مطلبی سلب شود، از دیگری نیز سلب می‌شود.

از کنار هم قرار دادن این دو قاعده (حدیث کُفو بودن حضرت زهرا و حضرت امیر علیه السلام و نیز قاعده فلسفی حکم الامثال) این نتیجه بدست می‌آید که هرچه برای حضرت علی علیه السلام ثابت است برای حضرت صدیقه نیز ثابت است. یعنی وقتی رسول اکرم فرمودند: «ذکر علی علیه السلام عبادت است» طبق نتیجه فوق، ذکر حضرت زهرا (س هم عبادت است. فاطمه یعنی علی زیر نقاب؛

این یکی از بهترین تعاریفی است که می‌توان برای حضرت زهرا س بیان کرد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «و (به خاطر

بیایم) هنگامی را که ابراهیم گفت: خدایا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟! عرض کرد: آری، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد». یعنی آن حضرت در ایمان، به مرتبه اطمینان نرسیده است.

اما رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره حضرت زهرا علیها السلام می‌فرمایند: «همانا خداوند متعال قلب و جوارح دخترم فاطمه را از ایمان و یقین پر کرده است». یعنی فاطمه زهرا به مرتبه اطمینان رسیده است. این امر برای امیرالمؤمنین نیز وجود دارد. آن حضرت در توصیف جایگاه ایمانی خود می‌فرماید: «اگر پرده‌ها کنار رود، ذره‌ای به یقین من اضافه نمی‌شود». و اینکه امام زمان عج فرموده‌اند: «دختر رسول خدا برای من در (زندگی و رفتار) الگو و سرمشقی نیکو است»، به لحاظ جایگاه والای ایمانی آن حضرت است.

پس از آنکه آدم مبتلا به ترک اولی شد و از بهشت رانده شد، آن قدر به درگاه الهی گریه و لابه کرد تا اینکه خداوند متعال اسماء مبارک اهل بیت (علیهم السلام) را به وی تلقین نمود. پس آدم عرض کرد: پروردگارا، از تو مسئلت دارم که به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین از خطای من درگذری. بدین سان دعای او مستجاب شد و مشمول عفو و آمرزش خداوند قرار گرفت.^۱

غضب فاطمه (س)؛ غضب خدای متعال

در کتب تاریخی، تفسیری و روایی اهل سنت در هر زمینه از فضائل حضرت زهرا (س) بیش از ده حدیث ذکر شده که روایات را به عنوان نمونه نقل می‌کنیم:

پیامبر فرمودند: «به درستی که خداوند به واسطه غضب تو غضبناک می‌شود و به واسطه خشنودی تو خشنود می‌شود.^۱ آن حضرت در جای دیگری فرمودند: «به درستی که فاطمه پاره تن من است و هر کسی که او را آزار دهد مرا آزار داده و چیزی که فاطمه را اندوهگین کند مرا اندوهگین می‌سازد».^۲

پاره تن پیامبر بودن یعنی شدت اتصال حضرت زهرا به پیامبر اکرم. در زبان فارسی از این شدت اتصال اینگونه تعبیر می‌کنیم که این دو نفر، یک روح در دو بدن هستند. فاطمه دارای چنان مقامی هستند که مطابق روایات مذکور، آزار رساندن به ایشان، عیناً آزار نسبت به پیامبر (ص) است. سوالی که در اینجا برای خواننده ممکن است مطرح شود این است که از غضب فاطمه چه اتفاقی می‌افتد؟ و موضع ما نسبت به کسانی که دختر رسول خدا را به غضب آوردند چه باید

۱. میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ذهبی؛ المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری.

۲. این حدیث در کتاب مسند احمد بن حنبل آمده است. او پیشوای فرقه حنبلی است و در میان اهل سنت جایگاه ویژه‌ای دارد و از اسلاف وهابیت است.

باشد؟

پاسخ به این سوال در آیاتی چند از قرآن کریم بیان شده است:

دوری از رحمت الهی و عذاب خوارکننده

۱. خداوند می‌فرماید: «آنها که خدا و پیامبرش را آزار میدهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آنها عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است»^۳

اذیت فاطمه، اذیت خدا و رسول اوست. هرکسی فاطمه را اذیت کند، خدا او را از رحمتش دور و به عذاب خوارکننده مبتلا می‌کند.

۲. خداوند می‌فرماید: «هرکس غضبم او را فرابگیرد، سقوط می‌کند».^۴

یعنی کسی که مغضوب خدا شود، هلاک می‌شود. بنابراین کسانی که مغضوب فاطمه بودند، مورد غضب خداوند و اهل هلاکت ابدی هستند.

۳. نهی از دوستی با کسانی که مغضوب الهی واقع شده‌اند.

خداوند می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید؛ آنان از آخرت مأیوس‌اند همانگونه که کفار مدفون در قبرها مأیوس می‌باشند!^۵

یعنی ولایت کسانی که خداوند نسبت به آنها غضب کرده را نپذیرید، اگر بپذیرید به مفاد آیه از دایره ایمان خارج شده‌اید.

این تنها قطره‌ای از جایگاه والای حضرت زهرا (س) است که نشان می‌دهد حب نسبت به ایشان ایمان است و بغض نسبت به ایشان کفر و دشمنی با ایشان باعث می‌شود که انسان از دین خارج شود.

۳. احزاب: ۵۷

۴. طه: ۸۱

۵. ممتحنه: ۱۳

در کتاب الخصائص العلویة از منابع اهل سنت، ابن عباس از پیامبر (ص) چنین نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

«... جناب آدم (بعد از سجده فرشتگان بر خود) عرض کرد: پروردگارا! آیا مخلوقی که نزد تو محبوب‌تر از من باشد، آفریده‌ای؟ این سؤال را سه بار تکرار کرد ولی جوابی داده نشد. در مرتبه سوم از جانب پروردگار خطاب آمد: بلی، یا آدم مخلوقاتی از تو محبوب‌تر دارم که اگر آنها به وجود نمی‌آمدند، تو را نیز نمی‌آفریدم.... (آنگاه از پرده غیب، پنج نور را مشاهده کرد) ... خطاب رسید: این محمد پیامبر من، و این علی امیرالمؤمنین پسرعومی پیامبر من و جانشین او، و این فاطمه دختر پیامبر من و این دو، حسن و حسین، پسران علی و فرزندان پیامبر من هستند. سپس خدای تعالی فرمود: ای آدم، ایشان فرزندان تو هستند. آدم از اینکه ایشان فرزند او هستند خوشحال شد.

مطابق فرمایش رسول اکرم (ص) اذیت فاطمه، اذیت خدا و رسول اوست؛ پس هرکسی فاطمه را اذیت کند، خدا او را از رحمتش دور و به عذاب خوارکننده مبتلا می‌کند. از طرفی کسی که مغضوب خدا شود، هلاک می‌شود؛ بنابراین کسانی که مغضوب فاطمه بودند، مورد غضب خداوند و اهل هلاکت ابدی هستند.



نویسنده: مصطفی مولوی

طلبه پایه نهم
مدرسه علمیه مروی



دورهم بودن و تاثیر آن بر سلامت روان

البته بهتر است اول به سردی و یا گرمی زندگی خود توجه کنیم، شاید اگر گرمای زندگی ما رضایت بخش نیست، به خاطر این باشد که دور از هم بودن در روند زندگی اجتماعی ما بیشتر از دورهم بودن است. امروزه دورهم بودن هم فرق کرده است. قبل‌ترها که هنوز ددرسرهای شهرنشینی و رسانه‌ها در خانه‌ها کمتر جا باز کرده بودند، چیزی بود به اسم کرسی که سرمای زمستان را به بهاری دل‌چسب تبدیل می‌کرد و افراد خانواده در دید و بازدیدها، چفت در چفت هم به گفتگو می‌نشستند و گرمای نفس‌هایشان، وجود همدیگر را گرم نگه

متأسفانه امروزه به جای دورهم بودن، دور از هم بودن مرسوم شده است. چیزی که خواسته یا ناخواسته زندگی مدرن، آن را به ما هدیه داده است و ما بدون آن که متوجه باشیم، مشتاقانه آن را پذیرفته‌ایم. آن قدر درگیر کار و زندگی بیرون از خانه شده‌ایم که گاه یادمان می‌رود آخرین باری که نزدیکان خود را دیده‌ایم، کی و چند هفته پیش بوده است؟ زندگی به صورت دور از هم، برایمان عادی شده است و امروزه به عنوان یک اصل در زندگی مدرن شناخته می‌شود. آیا شما به خاطر دارید که آخرین بار کی به دیدار خاله، عمه و یا دایی خود رفته‌اید؟

شاید شما هم یک روز سرد و گردش همراه با دوستانتان را تجربه کرده‌اید. وقتی به دور شعله‌ای آتشی جمع شده‌اید، جدای از گرمای آتش، نزدیک هم شدن و در کنار هم بودن هم حرارتی دارد که سرما را کمتر متوجه می‌شوید. انگار همین دورهم جمع شدن و با هم بودن یک وسیله‌ی گرمایشی است که سرمای هوا را از بین می‌برد. آدم در کنار دوستان و نزدیکان خود احساس گرمای بیشتری می‌کند. گرمایی که از درون است و آن قدر حرارتش بالا است که دمای کم محیط به نظر نمی‌آید. آیا این گرمای دور هم بودن را شما هم احساس کرده‌اید؟

می داشت. امروز شاید هر چند وقت یک بار دید و بازدیدی صورت گیرد و یا افراد خانواده در کنار هم فرصت نشستن داشته باشند ولی آنقدر رسانه بین آن‌ها را پر کرده که دیگر صدای آن‌ها به هم نمی‌رسد. همه در جمع اند و دور از جمع. کسی حواسش به حضور دیگران و حرفهای آنان نیست. تلویزیون، اینترنت، شبکه‌های اجتماعی و نرم افزارهای پیام رسان فوری همه را به خود مشغول کرده و سردی درون را به مخاطبان خود هدیه داده است. سردی‌ای که امروزه خود را در مشکلات روانی افراد نشان می‌دهد و بهداشت روانی افراد را به خطر انداخته است.

باید گفت دور هم بودن و یا دور از هم بودن تأثیر بسیاری بر بهداشت روانی افراد دارد. نبود رابطه و صحیح نبودن کم و کیف ارتباط بین افراد از عمر آدمی می‌کاهد و از عوامل کاهش سن در بین افراد جامعه محسوب می‌شود. با دور هم بودن به جای دور از هم بودن و تقویت روابط با دیگران نه تنها در جهت سلامت روانی خودمان قدم بر داشته‌ایم بلکه به سلامت جامعه هم کمک کرده‌ایم. چرا که اگر هر کس به فکر بهبود سلامت روانی خویش باشد و روابط خود را بهبود ببخشد، جامعه از سرد بودن به دور خواهد بود و شادابی بیشتری خواهد داشت. پرورش عاطفه مثبت و از خود گذشتگی و وفاداری که در دور هم بودن‌ها حاصل می‌گردد، موجب تقویت سلول‌های ایمنی بدن و رفع عوامل بیماری‌زا می‌شود و افسردگی را کاهش می‌دهد. در مقابل دور از هم بودن یکی از نشانه‌های بیماری عاطفی است که روان‌پریشی را به دنبال می‌آورد و آرامش افراد را نابود می‌کند.

بعضی از افراد ترجیح می‌دهند به جای نزدیکان، با همکاران و یا دوستان خود ارتباط بیشتری داشته باشند و دور هم بودن

با آن‌ها را به دور هم بودن با نزدیکان خود ترجیح می‌دهند. اینگونه افراد سهم ارتباط با خویشان خود را کمترین مقدار تعیین می‌کنند و نمی‌دانند که برای داشتن روان سالم، نیازمند ارتباط با خانواده هستند. دور هم بودن با خانواده بیشتر از هر ارتباطی به سلامت روانی افراد کمک می‌کند و گرمای زندگی را افزایش می‌دهد. گفتگو و در کنار نزدیکان خود نشستن حس آرامشی را برای افراد به ارمغان می‌آورد که هیچ دور هم نشستن این احساس را به وجود نمی‌آورد. گرمای در کنار خانواده، پدر و مادر و خواهر و برادر و فرزندان و... سردی روزگار را از بین می‌برد و این همان احساس امنیت روانی‌ای است که پشت آدمی را گرم نگه می‌دارد و حس تکیه‌گاه داشتن را برای آدمی شیرین می‌نماید.

دور هم بودن همان صله‌ی رحمی است که روش صحیح زندگی آن را سفارش کرده و برایش هزاران بار فریاد زده‌است و از دور از هم بودن به عنوان قطع رحم بسیار بد گفته است. اینکه پیامبر مهربانی که خود ارائه دهنده روش زندگی صحیح از طرف خداوند است می‌فرماید: «صله رحم عمر آدمی را زیاد می‌کند»، بی‌شک از آرامش روانی حاصل از دور هم بودن و به دیدار هم رفتن خبر می‌دهد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «صله رحم، خلق و خوی را نیکو می‌کند». یعنی دور هم بودن ارمغانی به عنوان روان سالم که خوی نیکو از نشانه‌های آن است، دارد. دور هم بودن که به عنوان صله رحم یاد شده‌است نه تنها آرامش انسان در دنیا را به ارمغان می‌آورد حتی در آخرت هم آدمی را از پریشان حالی می‌رهاند، چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «صله رحم، حسابرسی روز قیامت را آسان می‌کند». این آسانی، پریشان حالی را در آن روز که همه نگران حیات جاودانه خود هستند از بین

می‌برد. از آن طرف دور از هم بودن و قطع رحم آن قدر پلید است که رحمت خداوند را از جامعه‌ای که دور از هم بودن در آن ترجیح داده شود، دور می‌کند و اینگونه آرامش روانی یک اجتماع را به خطر می‌اندازد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «رحمت خداوند بر مردمی که در میان آنها قطع کننده رحم باشد، فرود نمی‌آید». دور از هم بودن مشکلات روانی را افزایش می‌دهد و خشم و انتقام که از ناسلامتی روان افراد خبر می‌دهد، افزایش می‌یابد. امام علی علیه السلام فرمود: «با بریدن پیوند خویشاوندی، خشم و انتقامها فرود می‌آید». همه این‌ها از تأثیر جمع‌های خانوادگی بر بهداشت روانی افراد خبر می‌دهد که امروزه کمتر به آن توجه می‌شود.

رعایت بهداشت روانی کار ساده‌ای است. در کنار هم بودن و به گفتگو نشستن با نزدیکان از ساده‌ترین روش‌های تقویت و حفظ سلامت روانی است. چیزی که حال به دور از هم بودن تبدیل شده و پریشان حالی افراد جامعه خبر از آن می‌دهد. این نبود احساس امنیت روانی، این احساس تکیه‌گاه نداشتن که واکنش‌ها و اظهارات افراد نشان می‌دهد، یکی از عواملش تغییر اصل دور هم بودن است که جایش را دور از هم بودن گرفته است. این تغییر، باید تصحیح شود و دور هم بودن جایگاه خودش را بازیابد. برای تجربه زندگی با آرامش بیشتر، روان سالم‌تر و نشاط پر انرژی‌تر، بهترین نسخه، دور هم زیستن و ارتباط بیشتر با نزدیکان است. همان‌طور که در هوای سرد با جمع شدن در کنار هم احساس گرما بیشتر می‌شود، در سردی روزگار هم دور هم جمع شدن گرمای زندگی را افزون می‌کند. این را همیشه بدانیم که دور هم بودن یک واژه‌ی حقیقی است و باید در حقیقت در کنار هم بود نه در دنیای مجازی.

امروز تلویزیون،
اینترنت، شبکه‌های
اجتماعی و نرم
افزارهای پیام‌رسان
فوری همه را به
خود مشغول کرده
و سردی درون را
به مخاطبان خود
هدیه داده است.
سردی‌ای که امروزه
خود را در مشکلات
روانی افراد نشان
می‌دهد و بهداشت
روانی افراد را به خطر
انداخته است.



نویسنده: مهدی گل بخش

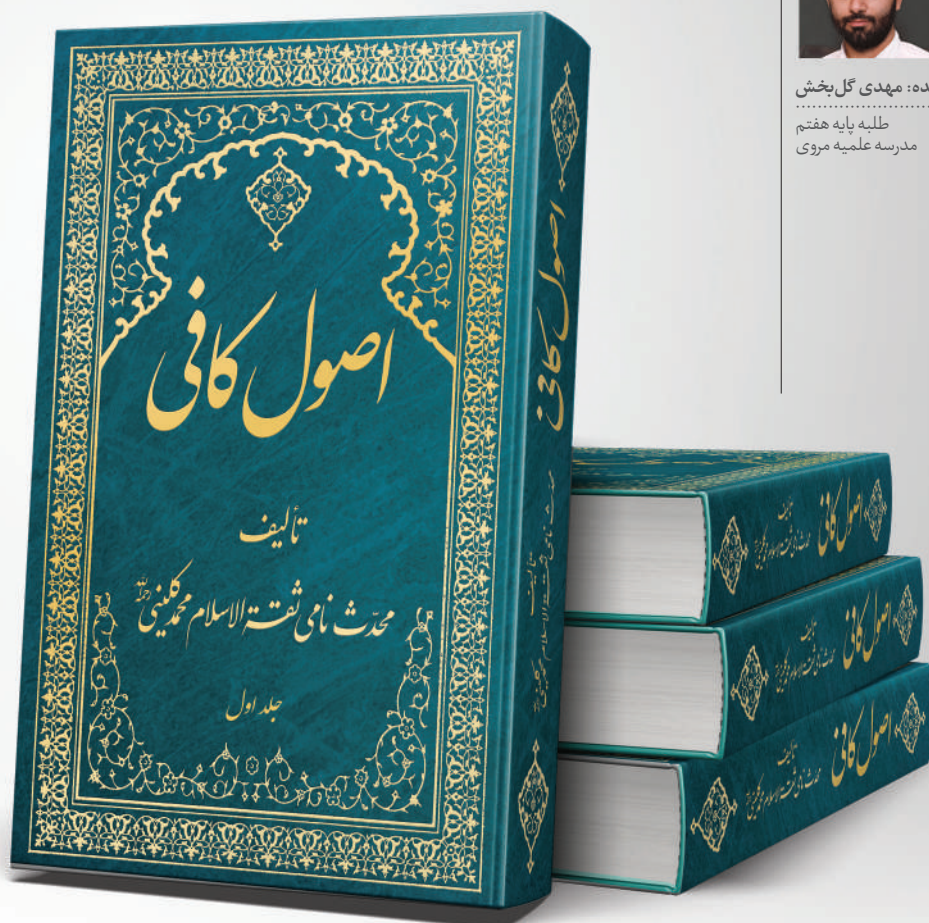
طلیبه پایه هفتم
مدرسه علمیه مروی

مقدمه

کتاب کافی نخستین و مهم‌ترین کتاب از مجموعه کتب اربعه تألیف محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی از اجل روات شیعه و اوثق آن‌ها است (طبرسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۴۰۵)، که در تمجید از آن گفته شده است: «کافی، بزرگ‌ترین و سودمندترین کتب شیعه است» (مفید، ۱۴۱۴ق، ص ۷۰).

کافی نخستین کتابی است که مرحوم کلینی (ره) در طی بیست سال، احادیث ائمه‌ی معصومین با این گستردگی را در آن با نظم و ترتیبی موضوعی، گرد آورده است. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰۵، ص ۱۴۱)، و جامع اصول، فروع، اخلاق، موعظه و دیگر موضوعات است. (نوری، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۵۳۲). مرحوم کلینی (ره) از پیشوایان حدیث و علمای امامیه (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۸، ص ۱۲۸)، در زمینه ضبط احادیث نسبت به سایر محدثان دقت بیشتری دارد. (حلی، ۱۴۱۷ق، ص ۲۴۵) از همین رو، علما در مقام تعارض روایات کتاب کافی با غیر این کتاب، کافی را مقدم می‌دانند و آن را اضط اصول به شمار می‌آورند. (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳)، و او را نیز جزء ناقدترین و آشناترین علمای حدیث ذکر کرده‌اند. (حسین بن عبدالصمد، ۱۴۰۱ق، ص ۸۵).

نکته شایان توجه در این کتاب، اسناد کامل روایات به گویندگان نخستین آن‌ها است (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۸۸)، و نکته دیگری که این مقاله در پی پرداختن به آن است؛ اشمال آن بر توضیح معانی لغات مشکل و شرح و تفسیر پاره‌ای از مباحث مطرح شده در روایات و استفاده از سخنان راویان فقیه و بزرگانی هم‌چون زراره، معاویه بن عمار، محمد بن ابی عمیر، یونس بن عبد الرحمن و... در تبیین معانی احادیث است. در کنار شیوه‌ی مرحوم کلینی (ره) در مواجهه با اخبار متعارض - مبنی بر انتخاب



روش فقه الحدیثی کلینی در شرح احادیث کافی

(بخش نخست)

فقیهانه یکی از دو طرف آن‌ها و عدم ذکر طرف مقابل (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۵) - در عین حال، یادکرد راه حل‌هایی برای رفع تعارض در برخی از احادیث متعارض، بیانگر مقام بالای علمی و گرایش مجتهدانه او در تدوین کتاب کافی است.

علاوه بر این، در کافی، بیان‌هایی ذیل برخی از احادیث به چشم می‌خورد که مرحوم کلینی (ره) آن را در ضمن مقولات گوناگون فلسفی، کلامی، تاریخی، واژه‌شناسی و مسائل فقهی در قالب توضیحات و تبیین‌های فقه الحدیثی مطرح کرده است. بر این اساس شاید بتوان گفت بخش بزرگی از اهمیت این کتاب به همین جنبه برمی‌گردد که در حقیقت بیانگر تسلط علمی مؤلف بر مجموعه روایات و شناخت عمیق او نسبت به جوانب گوناگون مسائل شریعت است. متن حدیث که معنا بدان قوام دارد (شهید ثانی، ۱۴۰۸ق، ص ۵۲)، همواره در نظر محدثان بوده و بخشی از آثار حدیثی با تأکید و تکیه بر متن‌شناسی سامان یافته است. مرحوم کلینی (ره) به نوعی در این زمینه تلاش کرده و می‌توانیم با تتبع و بررسی دقیق به نظریات ایشان پی ببریم، گرچه وی برخلاف مشایخ بعد از خود یعنی شیخ صدوق و شیخ طوسی کمتر به اظهار نظر و نشان دادن طریق در مورد احادیث به‌ویژه روایات متعارض پرداخته است.

شاید بتوان علت این مسئله را در خصوصیت کتاب کافی جستجو کرد چراکه پیراستگی کتاب از اخبار و روایات متعارض را جزو ویژگی‌های کافی دانسته‌اند (صدر، بی‌تا، ص ۵۴۵). مرحوم کلینی (ره) غالباً روایات متعارض را نیاورده است و به ذکر روایاتی که بیانگر نگرش وی در هر مسئله است اکتفا نموده و چه بسا گزینش روایات را بر اساس وجه رجحانی که در آن‌ها بوده پایه‌ریزی کرده است (صدر، ۱۳۶۹، ص ۱۱۳) و تمسک به

روایت مشهور هنگام تعارض را وجه رجحان قرار می‌دهد (خوئی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۵). از ویژگی‌های مهم کافی این است که مرحوم کلینی (ره) روایت را از هر دواویه سند و متن لحاظ کرده و شرط اساسی برای اعتماد به روایت را اطمینان به صدور حدیث از معصوم قرار داده است. (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۸۷) با دقت و تأمل در تدوین روایات کافی و توضیحات کلینی به ملاک‌هایی در روش فقه الحدیثی وی دست‌یافتیم که ذیلاً به آن می‌پردازیم:

۱. استدلال به آیات قرآن

در برخی موارد مرحوم کلینی (ره) برای اثبات آراء و نظریات فقهی خود به آیاتی از قرآن استدلال می‌نماید. از جمله در بیان معنای «کلاله» می‌گوید: «کلاله عبارت از برادران و خواهران هستند در صورتی که میت، فرزند و یا پدر و مادر نداشته باشد اما در صورتی که فرزند و پدر و مادر و یکی از آن‌ها در قید حیات باشند برادران و خواهران، کلاله محسوب نمی‌شوند و طبعاً سهم الارث هم نخواهند داشت». سپس برای اثبات نظر خود به این آیه شریفه استناد می‌نماید:

«يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ امْرَأَتَهُ لَبِئْسَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ» (النساء/ ۱۷۶) (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۷۱).

البته در کنار استدلال‌های وی به آیات، استناد دیگران نیز مشاهده می‌شود از جمله، فضل برای اثبات این مطلب که فرزند دختر نیز از جد مادری خود ارث می‌برد به این آیه استدلال می‌نماید:

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ».

(الانعام/ ۸۴-۸۵)،

بر طبق آیه شریفه خداوند عیسی را ذریه آدم معرفی کرده در حالی که پدر نداشته پس چگونه فرزند دختر، فرزند محسوب نشود؟ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۹۰.

۲. تبیین دلالت متن

از آن‌جا که موضوع فقه الحدیث، خصوص متن حدیث است که در آن به شرح لغات حدیث و بیان حالات آن از جهت نص، ظاهر، عام، خاص، مطلق، مقید، مجمل، مبین، معارض و یا غیر معارض بودن آن پرداخته می‌شود (آقا بزرگ تهرانی، بی‌تا، ج ۸، ص ۵۴)، مرحوم کلینی (ره) در برخی موارد به تبیین و توضیح روایت پرداخته و پرده ابهام را از چهره روایت برگرفته است. در این راستا گاهی خود به شرح عبارات می‌پردازد و گاهی به نقل گفته دیگران پرداخته و تبیین و توضیح راویان را ذیل روایت آورده است.

۲.۱. توضیحات مرحوم کلینی (ره)

روایتی از امام باقر (ع) نقل شده که حضرت علی (ع) هنگام روز بعد از زوال شمس نماز نمی‌گزارد و شب هنگام بعد از نماز عشا تا نیمه شب نماز پیا نمی‌داشت، ایشان در شرح این روایت می‌نویسد: «مقصود این است که این اوقات نه وقت فریضه است و نه وقت نافله، زیرا تمامی اوقات را پیامبر (ص) بیان کرده است، البته قضای فریضه و تقدیم و تأخیر نوافل در هر وقت از شبانه‌روز بی‌اشکال است» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۲۹۰).

در روایت دیگری نقل می‌کند که از امام صادق (ع) سؤال شد اگر مؤمن در حال نماز باشد و چیزی از جلوی او عبور کند آیا نمازش باطل است؟ امام (ع) فرمودند نماز مؤمن را چیزی قطع نمی‌کند، اما تا می‌توانید جلوی خودتان حائل قرار دهید.

مرحوم کلینی (ره) در توضیح این روایت می‌نویسد:

«فضل در این کار این است که چیزی بین نمازگزار و عابرین حائل شود اما اگر این کار انجام نشود اشکالی ندارد زیرا آن کسی که نمازگزار برای او نماز می‌گذارد نزدیک‌تر است از کسی که از جلوی او رد می‌شود اما این عمل از آداب نماز و بزرگ شمردن آن است» (همان، ص ۲۹۷).

در روایت دیگری آمده است که کشتی بانان و بارکشان نمازشان کامل است زیرا شغل آن‌ها سفر است اما ایشان روایت دیگری را نقل می‌کند که افراد بارکش اگر سفر بر آن‌ها سخت شود (جَدَّ به السیر) می‌توانند نماز را شکسته بخوانند.

مرحوم کلینی (ره) در توضیح عبارت «جَدَّ بِهِ السَّيْرُ» می‌نویسد: مَعْنَى جَدَّ بِهِ السَّيْرُ يَجْعَلُ مَثَلَيْنِ مَثَرًا، معنای این عبارت این است که هر دو منزل را یک منزل قرار دهد (همان، ص ۴۳۷)، شیخ طوسی نیز در شرح این روایت، به توضیح مرحوم کلینی (ره) استناد کرده است. (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۲۱۵). (برای موارد دیگر نک: ج ۵۳۴/۶، ج ۱۳۵/۴، ج ۳۵۹/۳-۳۶۲، ج ۲۳۱/۷، و ۲۷۵-۲۷۴).

شایان ذکر است که مرحوم کلینی (ره) در تمام الفاظی که نیاز به بیان معنا دارند، اعم از مبهم بودن لفظ، قَلَّتْ استعمال یا ورود از زبان دیگر مانند الفاظ معرَّب این شیوه را ادامه نداده است و بیان معنای کلمات مشکل را رها کرده است. عِلَّتْ این امر، ممکن است به دلیل وضوح معنای آن کلمات در زمان او بوده که بعداً دچار ابهام شده‌اند. در این راستا، علی اکبر غفاری - مصحح کافی - به این کار مبادرت ورزیده و معانی کلمات مشکل را توضیح داده است. برای نمونه کلماتی مانند «قرمل» (ج ۸۱/۳)، «مِشَق» (ج ۵۹/۳)، «مَثْعَب» (ج ۸۵/۳) و «استثفاره» (ج ۸۹/۳).

۲.۲. نقل توضیح اصحاب ائمه علیهم‌السلام

مرحوم کلینی (ره) در مواردی به نقل

توضیحات راویان در ذیل احادیث پرداخته است، مثلاً آن‌گاه که روایت امام صادق علیه‌السلام مبنی بر وجوب زکات در موارد نه‌گانه را برمی‌شمرد و این که امام بعد از ذکر موارد نه‌گانه زکات، فرمودند خداوند بقیه موارد را عفو نموده است، از قول یونس بن عبد الرحمن نقل می‌کند: که این حکم مربوط به آغاز رسالت نبی اکرم ﷺ بوده، همان‌طور که نماز در اول بعثت، دو رکعت بوده اما بعدها پیامبر زکات تمامی حیوانات را واجب نمود. (همان، ج ۳، ص ۵۰۹).

در کتاب ارث روایات متعددی دال بر ارث بردن جَدَّ برمی‌شمرد و بعد به بیان یونس بن عبد الرحمن ذیل روایت می‌پردازد که جَدَّ نازل منزله برادر است و همان نسبت را با مِیَّت دارد که برادر دارد. (همان، ج ۷، صص ۱۱۲-۱۱۵).

نقل آرا و نظرات روایانی همچون ابن ابی عمیر (ج ۵، ص ۱۶۹ و ۲۷۸؛ ج ۶، ص ۴۱۹؛ ج ۷، ص ۲۴ و ۲۱۸)، زرارۀ بن اعین، (ج ۶، ص ۱۵۱، ج ۷، ص ۹۷؛ ج ۷، ص ۱۰۴) معاویه بن حکیم (ج ۶، ص ۸۶ و ۱۶)، یونس بن عبد الرحمن (ج ۴، ص ۵۰۹)، زرارۀ (ج ۷، ص ۱۰۹)، معاویه بن عمار (ج ۶، ص ۱۰۶) و ... را در بخش‌هایی از کافی می‌توان یافت که مجال طرح آن‌ها در این مقاله نمی‌گنجد. اما این نکته را باید یادآور شد که گاهی کلام کلینی با متن حدیث مشابه است و تمییز آن سخت می‌شود (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ص ۵) مثلاً استفاده از آرای فقهای راویان در تبیین مراد حدیث، اشکلاتی را در برخی روایات ایجاد کرده است. چه آن‌که به دنبال روایات (برخی کلمات با تعبیر تفسیر یا معنی - بدون استناد به شخص امام یا راوی - آمده است و دقیقاً روشن نیست که دنباله روایت و کلمات معصوم است) و یا آن‌که از کلمات راوی است. برای نمونه در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند «يَكُونُ بَيْنَ الْجَمَاعَتَيْنِ ثَلَاثَةُ أَهْيَالٍ

يَعْنِي لَا يَكُونُ جُمُعَةً إِلَّا فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ثَلَاثَةِ أَهْيَالٍ» در اینجا کلمه «یعنی» معلوم نیست که جزو حدیث است یا از توضیحات راویان. غفاری در تعلیقه این حدیث می‌نویسد «این کلمه از اضافات راویان یا نساخ اولیه است که در حاشیه یا بین سطور کتاب بوده است و دیگران آن را در متن حدیث اضافه کرده‌اند». (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۴۱۹)، (موارد دیگر نک: ج ۳، ص ۴۲۴، ۴۶۱، و ج ۷، ص ۲۵۳).

۳. رفع تعارض از اخبار به ظاهر متعارض

شناسایی روایات متعارض و راه علاج آن‌ها یکی از شاخه‌های فقه الحدیث است. دانستن اسباب اختلاف و راه‌های علاج آن، از تشنات آرای موجود در یک باب می‌کاهد و در نزدیک شدن به صواب مؤثر می‌افتد و شاید بر همین اساس، پیشینیان تبخّر در آن را نشانه رسیدن به مرتبه اجتهاد و جواز نشستن بر مسند فتوا دانسته‌اند (سیوطی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۷۵)، این موضوع را عالمان دین در نظر داشته‌اند و آن را مهم‌ترین مسأله در تعارض ادله، دانسته‌اند (سیستانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۵)، و در نگاهی گذرا به کتب حدیث شیعه و توجه به عناوین ابواب نشان می‌دهد که حتی در روایات معصومین علیهم‌السلام نیز از عوامل وقوع تعارض و چگونگی علاج آن و رفع اختلاف، سخن به میان آمده است. (حر عاملی، بی‌تا، ج ۱۸، ص ۷۵)، در همین راستا، مرحوم کلینی (ره) در کافی بابی تحت عنوان «اختلاف الحدیث» گشوده است. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، صص ۶۲-۶۹)

مرحوم کلینی (ره) قصد آوردن روایات متعارض را نداشته است، ولی در بعضی موارد که توهّم تعارض اخبار موجود در کتاب وجود داشته است، توضیحاتی جهت رفع تعارض آورده است. مثلاً در کتاب صوم روایتی نقل می‌کند مبنی بر روزه گرفتن پیامبر ﷺ در ماه شعبان، و سپس روایتی را می‌آورد که

پیامبر و نیز ائمه هیچ یک ماه شعبان را روزه نمی‌گرفته‌اند. او بعد از نقل این روایات به ظاهر متعارض می‌نویسد:

این‌که روایاتی سیره پیامبر ﷺ و ائمه را، نفی روزه‌داری در ماه شعبان دانسته، بدان علت است که گروهی روزه این ماه را همانند ماه رمضان واجب دانسته‌اند و اگر کسی یک روز از آن را افطار کند کفاره‌ای مانند کفاره روزه ماه رمضان بر او واجب می‌شود؛ اما این روایت، روزه را با عنوان واجب نفی می‌کند. پس روزه آن‌ها در ماه شعبان عملی مستحبی تلقی می‌شود (همان، ج ۴، صص ۹۰-۹۱).

مرحوم مجلسی (ره) در توضیح شرح مرحوم کلینی (ره)، مراد از گروهی که روزه این ماه را همانند ماه رمضان واجب دانسته‌اند، بنابر قول شیخ طوسی در تهذیب، ابوالخطاب و اصحاب او می‌داند. هر چند قول به تقیه را محتمل می‌داند زیرا عاقله، روزه ماه شعبان را جزو مستحبات نمی‌دانند (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۲۵۴).

در مورد وقت نماز مغرب امام باقر ﷺ فرمود:

«برای هر نمازی، دو وقت تعیین شده است به جز نماز مغرب که یک وقت دارد و ناپدید شدن شفق وقت فوت آن است». مرحوم کلینی (ره) سپس روایتی که دو وقت برای مغرب تعیین کرده را نقل می‌کند که آخر وقت آن ناپدید شدن شفق است. وی درباره این روایات به ظاهر متعارض، چنین اظهار نظر می‌کند:

«بین این روایات، تعارضی وجود ندارد زیرا حاصل روایات این است که برای مغرب یک وقت وجود دارد؛ زیرا میان ناپدید شدن خورشید و سرخی مغرب فاصله زیادی نیست و همین موجب شده است که وقت مغرب بر خلاف سایر اوقات ضیق شود» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۲۸۰).

البته مرحوم کلینی (ره) در همه موارد

به حل تعارض نمی‌پردازد. موارد متعددی می‌توان یافت که روایات ظاهراً متعارض را بدون دادن راه کاری نقل نموده است از جمله روایاتی که دال بر جواز جویدن غذا توسط مادر روزه‌دار برای طفل خود و نیز چشیدن غذا توسط آشپز روزه‌دار و روایتی هم از امام صادق ﷺ مبنی بر عدم جواز چشیدن غذا توسط روزه‌دار نقل می‌کند (همان، ج ۴، صص ۱۱۴-۱۱۵). چنان‌که ملاحظه می‌شود هیچ اظهارنظری در مورد این روایات ننموده و به نقل حدیث اکتفا کرده است. (برای اطلاع از موارد دیگر نک: ج ۴، ص ۲۶، ج ۶، ص ۱۰۹، ص ۱۶۰، ج ۷، ص ۲۴، ص ۱۰۹، ص ۱۱۶، ص ۱۴۲).

۴. مخالفت مدلول متن حدیث با اجماع علمای امامیه

در بین روایات منقول در کافی، روایاتی وجود دارند که علی‌رغم اعتقاد کلینی به صحت آن‌ها، در توضیح آن می‌نویسد این روایت مخالف با اجماع علما است. از جمله در کتاب مواریث، سهم ارث پسر برادر و جد را در ضمن روایاتی بیان نموده، سپس می‌نویسد:

این روایات صحیح هستند اما بزرگان اجماع دارند که جد به منزله برادر پدر است لذا مثل او ارث می‌برد و نیز در روایات آمده که پیامبر ﷺ به جدّه در فرض وجود پدر یک ششم می‌داد اما در فرض وجود فرزند سهم الارثی به او نمی‌داد. این خبر نیز موافق اجماع نیست. زیرا بر طبق اجماع، جد و برادر حکم واحد دارند. پس ممکن است اختصاص یک ششم به جد در فرض وجود پدر به منزله احسان باشد نه سهم الارث (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۱۱۵). مرحوم فیض کاشانی، کلام مرحوم کلینی را حمل بر این می‌داند که در اعتقاد مرحوم کلینی (ره)، اجماع به دلیل یقین آور بودنش مقدم بر هر دلیل دیگری است بر خلاف روش اخباریون (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۲۵، ص ۸۲۷).

۴-۱- استناد به اجماع علماء یا آراء مشهور علمای امامیه

مرحوم کلینی (ره) در مواردی به اجماع اصحاب و یا روایات مشهور بین ایشان توجه داده است.

در کتاب طلاق از قول امام صادق ﷺ روایتی نقل کرده دال بر این‌که اگر فردی بر طلاق ظهاری که داده، سوگند یاد کند و بعد هم سوگند را بشکند قبل از مباشرت باید کفاره دهد و اگر بدون سوگند ظهار نماید بعد از مباشرت باید کفاره دهد. سپس از معاویه بن حُکیم، یکی از رجال سند، نقل می‌کند که این روایت از جهت اجماع و رأی صحابه نیست زیرا مطابق نظر اصحاب، سوگند فقط با الفاظ جلاله محقق می‌شود. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۱۶۰)، (موارد دیگر نک: ج ۴، ص ۵۰۹، ج ۷، ص ۱۱۵).

گفتنی است مرحوم کلینی (ره) در مقدمه کافی یکی از ملاک‌های صحت حدیث را تقابل آن با اجماع اهل سنت دانسته و آن را به اهل بیت نسبت می‌دهد که فرموده‌اند: دعوا ما وافق القوم فإنّ الرّشد فی خلافهم (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۸).

۵. بیان حکم فقهی مستنبط از احادیث باب

مرحوم کلینی (ره) در مواردی در ابتدای باب، آرای فقهی خویش را تبیین کرده است و سپس احادیث مربوط به آن باب را آورده است.

وی در باب «فیء» از کتاب حجت با شیوه خاصی به عنوان مقدمه، معنی فیء، انفال، خمس و کیفیت تقسیم و احکام آن‌ها را تبیین کرده است و در پی آن احادیث مربوط را آورده است.

او می‌نویسد: «خدای تبارک و تعالی همه دنیا را به خلیفه خود داده، زیرا به فرشتگان می‌گوید: «من در زمین خلیفه گذارم» پس همه دنیا از آن آدم بود و پس از او به فرزندان نیکوکار

شناسایی روایات متعارض و راه علاج آن‌ها یکی از شاخه‌های فقه الحدیث است. دانستن اسباب اختلاف و راه‌های علاج آن، از تشنات آرای موجود در یک باب می‌کاهد و در نزدیک شدن به صواب مؤثر می‌افتد و شاید بر همین اساس، پیشینیان تبخّر در آن را نشانه رسیدن به مرتبه اجتهاد و جواز نشستن بر مسند فتوا دانسته‌اند.

و جانشینانش رسید، بنابراین آن چه را از دنیا دشمنانشان به زور گرفتند و سپس به وسیله جنگ یا غلبه به آن‌ها برگشت فیء نامند، پس فیء آن است که به وسیله غلبه و جنگ به آن‌ها برگردد و حکم فیء آن است که خدای تعالی فرماید: «بدانید که هر چه غنیمت گیرید، یک پنجم آن برای خدا و پیغمبر و خویشان او و یتیمان و بی چیزان و در راه ماندگان است» پس فیء از آن خدا و پیغمبر و خویشان پیغمبر است. این است بیان فیء که برگشت می‌کند. و برگشتش از این جهت است که در دست دیگران بوده و به زور شمشیر از آن‌ها گرفته شده است. و اما آن چه بدون تاختن اسب و شتر به آن‌ها برگردد، انفال است که مخصوص خدا و پیغمبر است و هیچ کس در آن شریک نیست. شرکت تنها در چیزی است که روی آن جنگ شده و کشته داده‌اند که برای جنگجویان چهار سهم از آن غنیمت‌ها مقرر گردیده و برای پیغمبر یک سهم و پیغمبر سهم خود را شش بخش می‌کند: سه بخش آن از خود اوست و سه بخش دیگرش از آن یتیمان و بی چیزان و در راه ماندگان است. و اما انفال چنین نیست، انفال مخصوص پیغمبر ﷺ است و فدک مخصوص پیغمبر ﷺ بود، زیرا او و امیرالمؤمنین آن را فتح کردند و دیگری با آن‌ها نبود، لذا اسم فیء از آن برداشته و اسم انفال روی آن گذاشته شد و همچنین است نیزارها و معادن و دریاها و بیابان‌ها که همه به امام اختصاص دارد. و اگر مردمی با اجازه امام در آن‌ها کار کردند، چهارپنجم درآمد آن‌ها از خود ایشان و یک پنجمش از آن امام است و آن چه به امام تعلق دارد، حکم خمس را دارد. و هر که بدون اجازه امام در آن‌ها کار کند، امام حق دارد همه درآمد را بگیرد، و هیچ کس را در آن سهمی نیست، هم چنین هر کس بدون اجازه صاحب زمین، خرابه‌ای را آباد کند یا قناتی جاری

کند یا در زمین خرابی عملی انجام دهد، از آن او نمی‌گردد، و مالک زمین اگر بخواهد از او می‌گیرد و اگر بخواهد در دست او باقی می‌گذارد» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۵۳۹). سپس کلینی به نقل روایاتی در تصدیق کلام خود مبادرت می‌ورزد.

در مواردی نیز باب را تنها با بیان آرای خودش که از احادیث برگرفته است به پایان برده است و در ذیل آن حدیثی نیاورده است. (همان، ج ۷، ص ۷۱).

۶- توضیح واژه براساس زبان و ادبیات عربی

از بین بیان‌های مرحوم کلینی (ره) ذیل روایات کافی برخی ناظر به بررسی‌های واژه‌ای و لغت شناسانه است. این وضعیت شامل تمامی بیان‌ها و توضیحات او نمی‌شود بلکه کلینی هر جا لازم و ضروری دیده است به تبیین معانی لغوی دست زده است. او در این خصوص شیوه‌های متنوعی در توضیح معانی واژگانی الفاظ روایات برگزیده است که مهم‌ترین آن‌ها در یک نگاه کلی عبارتند از:

۶-۱- استناد به شعر عربی

استناد و استشهاد به اشعار عربی کهن-خاصه آن چه به دوران جاهلیت منسوب است- در اثبات معانی خاصی برای پاره‌ای از واژگان قرآن و حدیث پیشینه‌ای دراز دارد. مستند علمی این شیوه عملی، نزول قرآن به زبان «عربی مبین» است. روشن است که شاعران هر قوم، حاملان زبان فصیح آنان به شمار می‌روند و از این رو زبان آنان، زبان معیار و وسیله سنجش درست از نادرست استعمال واژگان و تعبیر تلقی می‌گردد. طبق گزارش نجاشی، مرحوم کلینی (ره) کتابی در زمینه شعر دارد (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۷۷)، و این به وضوح، نشان دهنده توجه او به ادب عربی است.

مرحوم کلینی (ره) عملاً با تأیید این شیوه علمی گاه در اثبات معنایی خاص برای برخی از واژه‌های به کار رفته در روایات

به نمونه‌هایی از اشعار عربی استناد کرده است. البته ناگفته نماند که استفاده از این روش در کتاب کافی بسیار کم است. از جمله در کتاب التوحید روایتی آمده است که در آن «صمد» به معنای شیء پر، که خالی از جوف است معنا شده است. اما ایشان پس از ذکر حدیثی از امام باقر ﷺ که در قسمتی از آن آمده است: «...فَهُوَ وَاجِدٌ صَمَدٌ قُدُّوسٌ يَغْبُذُهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ يَضُمُّدُ إِلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ وَ وَسِعَ كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۲۴)، می‌نویسد: این معنای صحیح صمد است نه آن معنایی که مشبّهه بر آن رفته‌اند که صمد عبارت از ذات پُری است که جوف و خلأ ندارد زیرا چنین توصیفی جز برای اجسام، شایسته نیست و خداوند برتر از آن است که به مانند اجسام توصیف گردد (همان). مرحوم کلینی (ره) سپس با تأکید بر این نکته که مصمود در لغت به معنای مقصود به کار رفته از چند مورد از اشعار و ضرب‌المثل‌های عربی شاهد مثال آورده، مثل آن که در مدایح ابوطالب نسبت به پیامبر ﷺ آمده است:

و بِالْجَمْرَةِ الْقُصْوَى إِذَا صَمَدُوا لَهَا
يُؤْمِنُونَ قَدْ فَا رَأْسَهَا بِالْجَنَادِلِ

یعنی «و به جمره دورتر از همه جمرات ثلاث که در منی است - یعنی جمره عقبه - چون قصد آن نمایند، سر آن را می‌شکنند، یا قصد سر آن می‌کنند و به سنگ‌ها که به سوی آن می‌افکنند».

یا از اشعار شعرای جاهلیت است که:
مَا كُنْتُ أَحْسَبُ أَنَّ بَيْتًا ظَاهِرًا
لِلَّهِ فِي أَكْثَافِ مَكَّةَ يُصَمَدُ

یعنی «نمی‌پنداشتم که خدا را خانه‌ای است هویدا در نواحی مکه، که مصمود. یعنی مقصود. باشد که مردم، قصد آن کنند و به زیارت آن روند».

ابن زبرقان می‌گوید: «و لَا رَهْبَةَ إِلَّا سَيِّدٌ صَمَدٌ»

یعنی: «و نیست رهیبه که اسم ممدوح



اوست، مگر بزرگی که مردم قصد او می‌کنند».

شَدَّاد بن معاویه درباره حذیفه بن بدر گفته است:
 عَلَوْتُهُ بِحُسَامٍ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ خُذْهَا حَذِيفُ فَأَنْتَ السَّيِّدُ الصَّمَدُ
 یعنی: «بلند نمودم او را شمشیری جان ستان، پس به او
 گفتم که: این ضربت را بگیر ای حذیفه که تویی بزرگی که مردم
 قصد تو می‌کنند».

بعد از ذکر شواهد شعری می‌نویسد:

«مانند این شواهد فراوان است که نشان می‌دهد در تفسیر
 «الصمد» خدای عز و جل همان ذاتی مورد توجه است که همه
 آفرینش از جن و انس در نیازها و حوائج خود، قصد او کنند و
 هنگام سختی‌ها به او پناه می‌برند و گشایش کار خود و دوام
 نعمت‌ها را از او انتظار برند تا به این وسیله شدائد و سختی‌ها
 را از آنان دفع کند» (همان).

صدرالدین شیرازی، توضیح مرحوم کلینی (ره) در این
 باره را کم فائده می‌داند. وی معتقد است صمد در لغت به
 هر دو معنا به کار رفته که یکی به معنای شیء پر، که خالی
 از جوف است و دیگری به معنای مقصود. و در هر دو معنا در
 مورد خداوند استعمال می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۲۹۹)،
 محقق داماد نیز انحصار معنای صمد به معنای مقصود را
 صحیح نمی‌داند و از قول ابن اثیر (ابن اثیر، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۵۲)،
 معانی متعددی برای صمد ذکر می‌کند که از جمله آن‌ها شیء
 خالی از جوف می‌باشد. (میرداماد، ۱۴۰۳، ص ۳۰۰).

۲-۶- مباحث لغوی

مرحوم کلینی (ره) ذیل بعضی از روایات، به شرح واژگان
 پرداخته است، اما وی تصریح نمی‌کند که از کدام منبع برای
 شرح کلمات استفاده کرده است. در پایان باب صدقة الإبل
 تحت عنوان «باب» به توضیحاتی در مورد کلمه ایل و نام‌هایی
 که عرب برای شتر در دوران مختلف زندگیش می‌گذارد اشاره
 می‌کند. وی می‌نویسد:

«دندان‌های شتر از اولین روزی که مادرش او را می‌کند
 تا آخر سال، حُور نامیده می‌شود، هنگامی که وارد سال دوم
 بشود به او ابن مخاض گفته می‌شود و وقتی وارد سال سوم
 شود به او ابن لبون اطلاق می‌شود. و وقتی وارد سال چهارم
 شود اگر مذكر باشد به او حِق و اگر مؤنث باشد به او حَقّه گفته
 می‌شود. به دلیل این‌که در این سن مستحق سواری گرفتن
 از اوست...» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۵۳۳). شیخ صدوق، اصل
 این توضیح را از سعد بن عبد الله بن ابی خلف می‌داند (ابن
 بابویه، ۱۴۰۳، ص ۳۲۸).



نویسنده: غلامرضا ارجمندی

بررسی مستندات قاعده فقهی عسرو حرج

یکی از مسائل مهمی که بحث و تحقیق درباره آن بر هر فقیه‌ی لازم شمرده می‌شود، قواعد فقهی است که در استنباط بسیاری از احکام از آنها استفاده می‌شود و گاه برای حل مشکلات در موضوعات خارجیّه مورد استفاده قرار می‌گیرد. قاعده «نفی عسرو حرج»، از جمله قواعد فقهی کاربردی است که با استناد به آن، هرگاه انجام حکمی برای مکلف سخت و همراه با مشقت زیاد باشد، آن حکم مرتفع شده و امتثالش لازم نیست. نگارنده در این نوشتار بنا بر این دارم که پس از تبیین مفهوم عسرو حرج به برخی از مستندات فقهی و روایی آن را به قدر میسر اشاره ای داشته باشم.

گستره عسر و حرج

طبق معنای لغوی و اصطلاحی، عسر و حرج انواع مختلفی دارد، اما وسعت عسر و حرج چه نوع مشقت و سختی را شامل میشود؟ الف) نفی تکالیف حرجیه: قدر مسلم تکالیف حرجیه‌ای که خارج از حد طاقت است بدون شک از بحث خارج است؛ مانند ضرر مالی، جانی و حیثیتی؛ چرا که این بحث به قاعده لاضرر مربوط می‌شود و از مصادیق و موضوعات آن قاعده است.

ب) نفی وضع احکام حرجیه: در میان احکام دینی، یک حکم پیدا نمی‌شود که غرض از جعل آن حکم، ایجاد حرج یعنی مشقت و سختی در فعل مکلف باشد، به همین جهت نه تنها خود حرج را نفی کرده بلکه وضع و جعل حرج را نیز نفی نموده است و خداوند از اساس نمی‌خواهد حرج و قانون حرجی وضع نماید.

حرج هم دو جور است:

۱- حرجی که در ملاک یک حکم و مصلحتی که از آن حکم، مطلوب است عارض شده و در این صورت صدور حکم ذاتاً حرجی است و چون حکم تابع ملاک و مصلحت خویش است، پس وقتی که ملاک حرجی شد به تبع، خود حکم نیز حرجی خواهد شد. مانند این که شخص مربی به خاطر پیدا شدن صفت زهد در فرد متربی، به او دستور دهد که از هیچ غذای لذت‌آوری استفاده نکند. در اینجا اساساً خود حکم حرجی بوده و مشقت دارد چرا که ملاک آن حرجی است.

۲- حرجی که از خارج و روی بعضی از اسباب و علل اتفاقی عارض شده بنابراین چون حرج در ملاک حکم نبوده، قهراً خود حکم هم حرجی نیست و در نتیجه بعضی از افراد آن حکم حرجی می‌شود که حکم در خصوص آن فرد، ساقط است؛ مثل کسی که ایستادن در نماز برایش حرجی است و از او ساقط بوده است.

در ارتباط با این بحث علامه طباطبایی در ذیل آیه شریفه «ما یزید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم». سوره مائده آیه ۶ می‌فرماید: از این استفاده می‌شود که خداوند می‌خواهد ما را پاک کند... و معلوم می‌شود که منظور آیه، نفی حرج در ملاک حکم است یعنی احکامی که خداوند بر شما فرض می‌کند هر جا نبوده و به خاطر حرج و مشقت، نمی‌شود و نمی‌خواهد ما را به مشقت و حرج اندازد و لذا حکم وجوب وضو در نبود آب به وجوب تیمم که در قدرت ماست تبدیل می‌شود.

۱. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۷۴، قم، دارالعلم، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ش.

دیدگاه فقهای عظام در قاعده لاجرح:

در وسایل الشیعه جلد ۷، باب ۱۵، در مورد ضروریات فقه، صفحه ۱۵۰ در مورد عطش شخص کبیر السن (پیرمرد) در ماه مبارک رمضان از ابا جعفر علیه السلام روایتی نقل شده است که حضرت می‌فرمایند: هر موقع عسر و حرج آمد افطار کن.

جناب صاحب جواهر الکلام در جلد ۱۷ صفحه ۱۵۰ به این روایت اشاره کرده است و مرحوم آقای خوبی در مصباح الاصول می‌فرمایند: «همانا عسر و حرج متحد در حکم هستند و یک موضوع واحد هستند». آقای حکیم در منهاج الصالحین جلد ۱ صفحه ۹۶ به ساقط شدن وجوب طلب آب برای وضو در ضیق وقت و همچنین برای ترس و یا مال و جان و غیره اشاره کرده است. در کلام محقق سید میر عبدالفتاح حسینی آمده است که می‌فرمایند: «از جمله اصولی که از شارع آمده است نفی عسر و حرج و مشقت از دین است.» و حضرت آیت الله العظمی حاج سید میرزا حسن موسوی یجنوردی می‌فرماید که: «آیات به صورت واضح و روشن دلالت می‌کند بر اینکه خداوند تبارک و تعالی در این احکام حج، امتثال و طاعت [آن دسته از] اوامر و نواهی که سبب شاق و حرج شود، قرار نداده است».

مستندات فقهی قاعده نفی حرج

الف- آیات

در قرآن کریم آیات متعددی مستقیم یا غیر مستقیم مسئله عسر و حرج را مطرح کرده است و در این میان آیاتی هم نفی حرج از دین یا احکام دین نموده اند که از این آیات چند موردش را که تصریح در این بحث دارد را متذکر می‌شویم:

۱) «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» و در راه خدا جهاد کنید، و حق جهادش را ادا نمایید! او شما را برگزید، و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار نداد «(حج آیه ۷) از قوی ترین ادله که برای قاعده لاجرح ذکر شده، آیه شریفه مذکور است. این آیه صراحتاً بر این نکته دلالت دارد که شریعت اسلام شریعتی سهل و آسان است و خداوند در دین حرجی قرار نداده و هرگونه حرج را از دین و تکلیف دینی نفی می‌کند.

۲) «وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (بقره: آیه ۱۸۵): و آن کسی که بیمار یا در سفر است روزهای دیگری را به جای آن روزه بگیرد، خداوند راحتی شما را می‌خواهد نه زحمت شما را»

عسر و حرج در اصطلاح عبارت است از حالت تنگنا در عملکردن به الزامات قانونی که اگر مکلف به آن عمل نکند به مضیقه و سختی درآفتد. در این صورت قاعده لاجرح به کار بسته می‌شود که منشأ کثیری از احکام ثانوی است.

مفاد آیه شریفه، نفی عسر و حرج از احکام و تکالیف شرعی است. (۳) «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ... رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِضْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» (بقره: آیه ۲۸۶).

در این آیه کلمه وسع به معنای توانایی و تمکن است و در اصطلاح به طاقت و ظرفیت و قدرتی که فرد دارد، اشاره می‌کند. کلمه «إِضْرًا» در لغت به معنای سنگینی است که در نهایت به معنای عسر و حرج است. پیامبر در شب معراج از خداوند اموری درخواست نمود که از آن جمله رفع اصرار امت بود و عظمت پیامبر در نزد خداوند اقتضا می‌کرد که این دو را بطلبد. اینکه خداوند در صدر آیه می‌فرماید: «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» مطابق با سنتی که خداوند در بین بندگان جاری ساخته است، از اطاعت آن مقداری را تکلیف کرده که درخور نیرو و توانایی بنده اش باشد.

ب- روایات

روایات متعددی بر این نکته دلالت می‌کند که تکالیف حرجیه و هر آن حکمی که موجب عسر و ضیق بر امت گردد از شریعت مقدسه اسلام نفی شده اند. ما در اینجا به ذکر ۲ روایت بسنده می‌کنیم: ۱. (الحسین بن سعید عن فضالة بن أيوب عن الحسين بن عثمان عن سماعة بن مهران عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبد الله (ع) إنا نساfer فرثما بلينا بالغدير من المطر يكون إلى جانب القرية فيكون فيه العذرة و يبول فيه الصبي و تبول فيه الدابة و تروث، فقال: إن عرض في قلبك شيء فقل [فافعل] هكذا يعني اخرج الماء بيبك ثم توضأ فإن الدين ليس بمضيق. فإن الله عزوجل يقول: "ما جعل عليكم في الدين من حرج")

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت عرض میکند ما در حال سفر در بیابان به کنار گودالی از آب باران بر می‌خوریم که چه بسا عذره حیوان در آن هست و یا بچه در آن بول کرده در چنین حالتی برای وضو گرفتن چه کنیم؟ آن حضرت فرمود: اگر در دلت چیزی عارض شد، سطح آب را با دست بشکاف و آب را بیرون بیاور آنگاه وضو بگیر؛ زیرا دین اسلام تنگ نیست و خداوند می‌فرماید: در دین حرجی بر شما قرار داده نشده است.

شهید مطهری در ذیل این روایت می‌گوید:

همه افراد سند حدیث مورد وثوق هستند و مورد روایت هم سرزمین حجاز است که پیوسته با کمبود آب مواجه بوده و زندگی مردم آن جا از آب باران به جا مانده در گودال‌ها سپری می‌شده است. آن گاه انواع حیوان‌های پاک و نجس، حلال گوشت و حرام

گوشت در آن جا رفت و آمد می‌کرده‌اند، از آن می‌خورده‌اند و در آن ادرار و مدفوع، می‌کرده‌اند. از قسمت آخر حدیث، معلوم می‌شود که لایه‌ای از کثافات خار و خاشاک و... بر روی آب وجود داشته و به اصطلاح آبی بوده که امروزه هیچ کس حاضر نیست به آن نگاه کند، و تا چه رسد که بخواهد آن را مصرف کند. اما حضرت فرمود: خار و خاشاک و... را کنار بزن و با آن وضو بگیر!...»^۱

۲. روایت محمد بن مَیْسَر که می‌گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: فردی جنب در بین راهی به آب قلیل دست می‌یابد. دستان او تمیز نیستند و ظرفی برای برداشتن آب ندارد، چه کند؟ فرمود: دست در آن فرو برد و وضو بگیرد و سپس غسل نماید، این از کتاب خدا فهمیده می‌شود: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج، ۷۸) (حرعاملی، بی تا، ج ۱، ص ۱۱۳).

مرحوم مجلسی معتقدند که از این احادیث، قانونی کلی را می‌توان برگرفت و اختصاصی به باب غسل و آب قلیل ندارند.

نتیجه بحث:

با توجه به نکاتی که ذکر شد، نه تنها در اسلام احکام حرجی وضع نشده است بلکه سعه ید در تشریح احکام و قوانین اسلام رعایت شده است و از آیات و روایات مورد استتسهاد به دست می‌آید که خداوند اصلاً در امر دین هیچگونه فشار و تنگنایی قرار نداده است و انسان در عالم دنیا می‌تواند به طور کامل در مسیر هدایت حرکت کند و مسیر برای تمامی انسانها هموار است که متعاقب نیرو و توانایی بنده‌اش از او تکالیف می‌خواهد.

محمد بن مَیْسَر

می‌گوید: از امام

صادق (ع) پرسیدم

فردی جنب در بین

راهی به آب قلیل

دست می‌یابد.

دستان او تمیز نیستند

و ظرفی برای برداشتن

آب ندارد، چه کند؟

فرمود: دست در آن

فرو برد و وضو بگیرد و

سپس غسل نماید،

این از کتاب خدا

فهمیده می‌شود: «وَمَا

جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ

مِنْ حَرَجٍ». مرحوم

مجلسی معتقدند

که از این احادیث،

قانونی کلی را می‌توان

برگرفت و اختصاصی

به باب غسل و آب

قلیل ندارند.

نویسنده: سید طه ابطلحی

طلبه پایه ششم
مدرسه علمیه مروی

"ملحد" آنکس
را گویند که میل و
انحراف به غیر هدف
یافته و از حق عدول
کرده باشد. اما در
اصطلاح و لسان
امروزه ما ملحد
مساوی است با "بی
خدا"، بی خدایی که
هم شامل منکر صانع
متعال می شود و هم
شامل "لادری گری"

باور به بی باوری!

«الحاد» امری نو پدیدار نیست و باید دانست که درکنار کفر مشرکانه، تاریخی نه چندان دور از پیدایش ادیان و تبلیغ خداپرستی دارد. «ملحد» آنکس را گویند که میل و انحراف به غیر هدف یافته و از حق عدول کرده باشد.^۱ اما در اصطلاح و لسان امروزه ما ملحد مساوی است با «بی خدا»، بی خدایی که هم شامل منکر صانع متعال می شود و هم شامل "لادری گری"؛ اگرچه به طور خاص و رایج عنوان ملحد به مورد اول اطلاق می شود.

شهرستانی در «الملل و النحل» انسان متفکرا - که با عقیده هویت می‌یابد - به دو دسته تقسیم می‌کند: ابتدا «آریاب دیانات» را مطرح کرده و در مقابل آنها «اهل الأهواء و الآراء» را قرار می‌دهد. بالطبع ملحدان در این گروه دوم قرار می‌گیرند. (از عنوانی که بر این گروه نهاده شد مشخص است که در فضای ادیان و اهل علم، مشخصه آنها پیروی از هوا و هوس‌های فکری و آراء و استنتاجات شخصی و بشری بوده است.)

این ملحدان در کنار افرادی همچون «فلاسفه، ستاره پرستان، بت پرستان، براهمه و...» از جمله کسانی هستند که «نه کتاب آسمانی دارند نه حدودی و نه احکام شرعی‌ای» بلکه به جای آن برای انتظام اجتماعی و گذران عمر، حدودی به واسطه عقل خود وضع کرده و طبق آن رفع نیاز می‌کنند. مصنف این گونه افراد را با وصف «استبداد در رأی» توصیف می‌کند و به آنها لجاجت و خودکامگی در عقیده را نسبت می‌دهد، که برخلاف اهل ایمان و مسلمین «مستفید من غیر»، مبتلا به عدم پذیرش استدلالات و آرای اهل ادیان و نوعی تعصب و دگماتیسم شده‌اند. سپس هنگام تفصیل، دسته محل بحث ما را تحت عنوان «معطله» معرفی می‌کند.

«معطله» از دید دینداران، بر افراد ملحد و بی ایمانی اطلاق می‌شود که به سبب معتقداتشان، حیاتی بلا تکلیف، عاطل و باطل دارند؛ نه ردی به نظرات خود وارد می‌کنند و نه عقلشان آنان را به عقیده و ایمانی رهنمون می‌کند و نه معادی را باور دارند، بلکه اعتماد آنها به همین عالم محسوسات است و هر آنچه خارج از عالم محسوسات باشد را انکار می‌کنند. اینان «طبیعیون دهری» هستند که اگر بت پرستان را از دسته آنها خارج کنیم^۲، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) منکران خالق، بعث و معاد؛ ب) منکران بعث و معاد که معتقد به وجود خالق هستند (البته ما این دسته را هم منطفاً تحت عنوان خداپرستان داخل می‌کنیم).^۳

علاوه بر شهرستانی، سایر متفکران و دین‌پژوهان کهن جهان اسلامی نیز تقریباً همین دیدگاه را دارند و با داخل کردن ملحدان و دهریون تحت عنوان کلی زنداقه، آنان را منکران صانع مدبر و قائلان به وجود ازلی عالم و رشد و زاد و ولد طبیعی و ابدی آن معرفی می‌کنند. بعضی از آنها دسته «الف» را زندقه مطلقه و دسته «ب» را زندقه مقیده می‌نامند.^۴

این جریان که همواره در تقابل با دینداران بوده است، تا به امروز جهان معاصر هم ادامه داشته و صد البته که با گسترش دایره علوم و پیشرفت‌هایی که در زمینه علوم تجربی فراهم شده، پشتوانه بیشتری پیدا کرده است. الحاد اما همواره چه در گذشته و چه در حال که در دایره ایسم‌ها و مکاتب فکری به آن عنوان «آئیسیسم» (Atheism) داده شده، اصلتش بر «محور تجربه‌گرایی»، «حس‌باوری» و «ماده‌گرایی» قرار داشته است.

عمده ایراداتی را که از جانب آنها به خداپرستان و دین‌باوران وارد می‌شود را می‌توان در هفت محور عنوان کرد: ۱. تحت حس و قوانین علوم تجربی در نیامدن خدا^۲. رد معجزات که امروزه با استدلال هیوم مطرح است^۳. ۳. شکاکیت و رد علیت که در فیزیک کوانتوم (و اصل عدم قطعیت) و هم در فلسفه هیوم، فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی متجلی است^۴. مسئله شر و رنج که به بحث وجود شر در عالم می‌پردازد^۵. بحث تقدیرگرایی و اراده آزاد انسان (که به نوعی به بحث جبر و اختیار در کلام اسلامی مربوط است)^۶. داروینیسم (نظریه تکامل انواع - انتخاب

طبیعی)، پیدایش علم ژنتیک و نظریه بیگ بنگ (در راستای نفی آفرینش)^۷. برخی دست آوردهای علم ژنتیک و علوم اعصاب (در راستای نفی روح و وحی).

برای مثال، در مقام مصداق، آنتونی فلو (فیلسوف فقید و ملحد سرشناس که به خداباوری روی آورد) در بخشی از زندگی‌نامه‌اش عمده اعتقادات الحادی خود را - که نمودی (البته نه چندان عینی) از دیدگاه عقیدتی یک ملحد دارد - چنین بیان می‌کند: «الف) می‌دانم خدا وجود ندارد؛ یک «سیستم باور به خدا» همان نوع تناقضی را دارد که «شوهر ازدواج نکرده» یا «مربع دایره» دارد؛ ب) کیهان بی ابتداست و انتهای هم ندارد؛ ج) ارگانیسم زنده در دوره‌ی زمانی طولانی و محاسبه ناپذیر از مواد غیر زنده تکامل یافته است.

الحاد معاصر

الحاد امروز که خداناباوری مدرن است (جدای از «ارگانیسمیالیسم») که شاخه‌ای فرعی در این بحث است، ریشه در مکتب فلسفه غربی و قرن نوزدهمی «پوزیتیویسم» دارد و در امتداد آن، مکتب «پوزیتیویسم منطقی» که طبق مکتب اولی: «تنها دانشی مورد تأیید است که دانش علمی (تجربی قابل اندازه‌گیری تحت اصول خاص) باشد و چنین دانشی تنها از تأییدات قطعی نظریه‌ها، که به وسیله روش علمی مطمئن حاصل می‌شود، به دست می‌آید.» و اما پوزیتیویسم منطقی «ساز و کاری است برای تقلیل و بیان کل دانش بشری به بنیان‌های تجربی و منطقی، که طبق آن ما با اصل قرار دادن تأثرات حسی، باید به وسیله «منطق استقرایی و قیاسی» و «تحقیق تجربی» یک توصیف وحدت بخش از رابطه بین پدیده‌ها به دست دهیم.»^۸ این نوع دیدگاه، که عملاً در عرصه

«معطله» از دید دینداران، بر افراد ملحد و بی ایمانی اطلاق می شود که به سبب معتقداتشان، حیاتی بلا تکلیف، عاطل و باطل دارند؛ نه ردی به نظرات خود وارد می کنند و نه عقلشان آنان را به عقیده و ایمانی رهنمون می کند و نه معادی را باور دارند، بلکه اعتماد آنها به همین عالم محسوسات است و هر آنچه خارج از عالم محسوسات باشد را انکار می کنند.

علم، منجر به الحاد و در حیطه عقیده سیاسی، پایه ایدئولوژی هایی از جمله «داروینیسیم اجتماعی» و «امپریالیسم» شده بود؛ به سبب پیامدهای دهشتناک آن یعنی «حداقل دو جنگ بزرگ جهانی، افزایش ساخت سلاح های کشتار جمعی و نژادپرستی علمی» توسط روشنفکران غربی و دیدنسی انگارانه آنها، به اضافه سوءظن جدی عامه مردم، زمین خورده و فروکش کرد. این وضع تا مدت کوتاهی ادامه داشت تا سرانجام در «قطب امپراطوری استعمارگر غرب یعنی آمریکا» با رستاخیز یکباره الگوهای فکری و سیاست ورزی «دوران طلایی»^{۱۲} با همدیگر، رخدادی پیش آمد که نتیجه آن «احیای پوزیتیویسم در

نوشته های علمی عامه پسند» بود. این رستاخیز با تجدید حیات «آزادی مطلق اقتصادی» و دیگر بقایای اندیشه اجتماعی اواخر قرن نوزدهم شروع شد. آزادی مطلق در اقتصاد، آموزه ای بر پایه مکتب فکری «دئیسم»^{۱۳} است. پیروان آن با تمرکز بر این آموزه که: «جهان به خودی خود پیش می رود و در تشکیل و تنظیمش نیازی به ملاحظه هیچ اراده جمعی پیش بینی کننده و خردمندانه و هیچ نوع هم داستانی قبلی افراد بشر نیست»، معتقد به ضرورت بازگذاشتن راه در مقابل افراد در میادین مختلف مالکیت، کار، تلاش، تولید و مصرف هستند تا مردم خود را به دست جریان اقتصاد که نمودی

از طبیعت خود پیش رونده و خود متعادل کننده است بسپارند.^{۱۴}

الحاد جدید

اما تنها در روز یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱ بود که موج نویی از لابلای دود و آتش سر برآورد و به تدریج نام «الحاد جدید» را پیدا کرد؛ جریانی که حالا علاوه بر معتقدات الحادی اسلاف خود، گزینه دیگری نیز به آن افزوده بود: «ادیان و عقاید الهی یک خطر جدی برای بشریت هستند و باید با آنها مبارزه کرد»

جنبش دو مشخصه عمده دارد: اول) آنکه آن قدر به شکل افراطی، مبتنی بر علم (تجربی) حرکت می کنند که به مرحله



“علم باوری” می‌رسند و نظریات علمی مثل “داروینیسیم” ایدئولوژی محکم آنان می‌شود. دوم) آنکه اینان بحث و جدل را از مجامع علمی و از تخطاب با فلاسفه و حکما و اندیشمندان به میان عوام و مردم عادی آورده اند (به اصطلاح بحث را به کوچه و بازار کشانده اند)، جنگی تمام عیار علیه دین و الهیات به راه انداخته اند و با ابزار “حرکت” همه فهم کردن علم و پاپ ساینس» که با هدف ساده سازی علم برای عموم انجام می‌شود“ عقاید خود را گسترش داده و جا افتاده کرده‌اند.^{۱۵}

برند و پیشتازان این جریان چهارشوالیه مبارز الحاد یعنی «سم هریس (نویسنده و عصب پژوه)، ریچارد داوکینز (زیست شناس)، کریستوفر هیچنز (نویسنده و روزنامه نگار)، دنیل دنت (فیلسوف)» هستند. البته در کنار آنها افراد دیگری نیز مانند فیل زاکرمن (تئوریسین جامعه سکولاریته و مروج و متخصص سکولاریزم و زندگی بدون مذهب) و مایکل روس (فیلسوف زیست شناسی) نیز هستند که هیاوهی کمتری دارند و به انواع فعالیت الحادی مشغولند.



منابع و پی نوشت ها:

۱. مجمع البحرین: ل ح د، لسان العرب: ل ح د، المعجم الوسیط: ل ح د
۲. الملل و النحل، الامام الشهرستانی، اخراج: محمد بن فتح الله بدران، ناشر مکتب الانجیلو المصریه، ط الثانی، قاهره: (قسم ۱ مذاهب اهل العالم، ص ۴۳-۴۲، قسم ۲، ص ۵-۳، ۲۴۴-۲۴۵)

۳. الف زندقه در سده های نخستین اسلام، حمیدرضا مطهری، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، بهار ۱۳۸۷ (ص ۸۳-۸۷)

ب) تلخیص المحصل بنقد المحصل، خواجه نصیرالدین طوسی، دارالاضواء، بیروت ۱۴۰۵ ه (ص ۲۵۳ مسأله: صانع العالم موجودا خلافا للملاحدة، ص ۳۷۸ مسأله: اقوال اعل العالم فی المعاد)

۴، ۶، ۷. فقط استدلال: مهمترین صداستدلال فلسفه غرب؛ مایکل بروس و استیون بارین، ترجمه: میثم امینی، فرهنگ نشر نو- نشر آسیمه، تهران: ۱۳۹۷. (هیوم، رد معجزات، ص ۸۸-۸۲، مسئله شز: ص ۷۱-۶۹، تقدیر باوری: ص ۲۱۵-۲۱۱)

۸. هر کجا که دلیل ما را برد: از «خدا نیست» تا «خدا هست»، آنتونی فلو، ترجمه سید حسن حسینی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، نسخه فیدیبو، ص ۲۹۳-۲۹۲.

۹. «یک گرایش به منظور نزدیک ساختن فلسفه با زندگی روزمره انسانها است و در حقیقت گرایش کسانی است که میگویند انسان باید بتواند پاسخ مشکلات خود را در فلسفه بیابد ولی اکنون فلسفه تماس واقعی خود را با زندگی بشر قطع نموده و مانند ریاضی و فیزیک و شیمی مشکلاتی از قبیل دغدغه ها و اضطراب و ترس از مرگ و گناه و مانند اینها را درمان نمی‌کند فیلسوفان اگزیستانسیالیست بر سر هیچ اصل و یا نظری توافق ندارند ولی برای همه آنها یک سلسله مسائل اهمیت دارد که به آنها می‌پردازند و در مقام پاسخگویی و رفع مشکلات آنها برخاسته‌اند در حقیقت آنچه که بین آنها مشترک است و همه را تحت عنوان اگزیستانسیالیست جمع می‌کند از ناحیه پرسش‌ها است نه پاسخ‌ها و لذا تعبیر نظام فلسفی برای این مکتب تعبیر نارسا و غیره صادق است»

جزوه اگزیستانسیالیسم: فلسفه عصیان و شورش، سید محمد رضا غیائی کرمانی، قم ۱۳۷۵: ص ۶ و ۳۱

۱۰. پوزیتیویسم و رویگردانی بعضی از فیزیکدانان برجسته قرن بیستم از آن، مهدی گلشنی - مرتضی خطیری یانه سری، فلسفه علم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هفتم، شماره دوم، پاییز و زمستان، ۱۳۹۶، ص ۱۳۵-۱۰۷

۱۱. سالهای میان «جنگ داخلی آمریکا» تا ابتدای قرن بیستم که دوران موفقیت روز افزون آمریکا و رشد صنعت و فناوری این کشور بود را مینامند. این سالها مصادف بود با قدرت گرفتن بیش از حد سرمایه داران، جلوه طلایی و درخشان توخالی آمریکا، مهاجرت اروپاییان، فشار فقر بر جامعه کارگران و رواج دید پوزیتیویستی؛

history.com : Gilded Age , en.wikipedia.org: Gilded_Age

۱۲. دئیست ها: باور به خداپرستی طبیعی دارند و خدا را خالق می‌دانند که پس از خلق، دست از دخالت در عالم کشیده است.

۱۳. مقاله:

Same Old New Atheism: On Sam Harris, Jackson Lears, thenation.com , APRIL 27, 2011

ترجمه فارسی این مقاله با عنوان «خدانا باوری کهنه نو: درباره سم هریس» به ترجمه: ایمان احسانی، در فضای اینترنت موجود است.

۱۴. ملحدان جدید چه می‌گویند؟ علی شهبازی، تارنمای دین آنلاین، کد مطلب:

۷۶۷۸

Atheism and Alienation : study of philosophical sources of contemporary atheism .۱۵

دیدگاه پوزیتیویسم
منطقی، که ساز و
کاری برای تقلیل و
بیان کل دانش بشری
به بنیان‌های تجربی
و منطقی است، عملاً
در عرصه علم، منجر
به الحاد و در حیطه
عقیده سیاسی، پایه
ایدئولوژی‌هایی از
جمله "داروینیسیم
اجتماعی" و
"امپریالیسم" شد که از
پیامدهای دهشتناک
آن می‌توان "دو
جنگ بزرگ جهانی،
افزایش ساخت
سلاح‌های کشتار
جمعی و نژادپرستی
علمی" توسط
روشنفکران غربی و
دید نسبی‌انگاره آنها
را نام برد.



نویسنده:
محمد علی درویش علی

ده تمرین برای تقویت تمرکز

مهارت است. چه اینکه رشد چشمگیر موسسه‌های پرورش استعداد و نیروهای ذهنی در جهان هم نشانه همین مطلب است. تحقیقات نشان داده است که رشد در همه مراحل زندگی انسان اتفاق می‌افتد و این رشد، شامل رشد ذهنی هم هست به این ترتیب حتی افرادی که در دوره میانسالی هستند در اثر تمرین خواهند توانست قدرت تمرکز حواس خود را به میزان زیادی بازیابی کنند.

تمرین اول:

کتابی را انتخاب کنید، یک صفحه از آن را در نظر گرفته و تعداد کلمات موجود در هر پاراگراف را بشمارید. یک بار دیگر این کار را تکرار کنید تا مطمئن شوید که شمارش را درست انجام داده اید. در ابتدای کار با یک پاراگراف شروع کنید و هنگامیکه این تمرین برای شما آسان تر شد، تمام کلمات یک صفحه را بشمارید. شمارش را به طور ذهنی و با حرکات چشم‌هایتان انجام دهید.

قانون جذب در دنیا غالب است یعنی انسان بر روی هر چیزی تمرکز نماید آن را بدست خواهد آورد. وقتی انسان روی موضوعی تمرکز می‌کند همه جهان و ذرات تشکیل دهنده آن به طور ارادی و غیر ارادی در جهت تحقق آن هدف حرکت می‌کنند.

تمرکز ذاتی نیست و این تصور که برخی انسانها مادرزادی تمرکز حواس دارند نادرست است. تمرکز یک مسئله کاملاً اکتسابی است، نوعی مهارت است و نه یک دانش. هر مهارتی با تمرین قابل پرورش است. بنابراین یقین داشته باشید که می‌توانید تمرکز خود را با انجام تمرین افزایش دهید. همچنین تمرکز، امری نسبی می‌باشد. نسبی از این جهت که تمرکز هر فرد به نسبت کاهش حواس پرتی او بیشتر می‌شود. بنابراین افراد هیجوقت از یک میزان مشخصی از تمرکز برخوردار نیستند. منتها اشخاصی هستند که از قدرت تمرکز بالایی برخوردارند. علت وجود این قدرت تمرکز بالا، تمرین زیاد در جهت تقویت این

تمرکز، عملکرد اجرایی مغز و ذهن و توانایی اصلی آن است که کلیه توانایی‌های ذهنی دیگر را کنترل می‌نماید. بهبود تمرکز بیشترین تاثیر را بر عملکرد ذهنی و قدرت مغز انسان دارد. هر قدر قدرت تمرکز فرد بیشتر باشد، بهتر می‌تواند مشکلات زندگی را کنترل و برطرف نماید. گرچه تمرکز ضعیف و پراکنده هم می‌تواند گرم و با حرارت باشد، اما با تمرکز قوی بسیار تفاوت دارد به طور مثال نور خورشید پراکنده هم می‌تواند گرم و آرام بخش باشد اما نور متمرکز خورشید، بسیار قوی‌تر عمل می‌کند. مثلاً وقتی ذره بین را مقابل نور خورشید قرار می‌دهید علاوه بر آنکه تمرکز نور بیشتری شود اثر گرمایی آن نیز چندین برابر می‌شود.

بدون وجود تمرکز، دستیابی به هیچ هدفی امکان پذیر نمی‌باشد. برای موفقیت در کار، ورزش، هنر، برای اداره امور منزل و حتی مدیریت درون خود، نیاز به تمرکز داریم. نباید این نکته را فراموش کرد که



تمرین دوم:

در ذهن خود از یک تا صد را بر عکس بشمارید.

تمرین سوم:

در ذهن خود از شماره صد، سه تا سه تا بشمرید و کم کنید. (۱۰۰ - ۹۷ - ۹۴ - ...)

تمرین چهارم:

یک کلمه و یا یک طرح ساده را انتخاب کنید و آن را به مدت ۵ دقیقه در ذهن خود تکرار کنید. هنگامیکه نتوانستید بهتر و آسان تر تمرکز کنید، سعی کنید این کار را بدون آنکه تمرکز حواس خود را از دست بدهید به مدت ۱۰ دقیقه انجام دهید.

تمرین پنجم:

یک میوه مثلاً یک سیب را بردارید و از همه طرف به آن نگاه کنید. تمام حواس خود را بر روی آن متمرکز کنید و به چیز دیگری غیر از آن سیب فکر نکنید. وقتی به سیب نگاه می کنید به چگونگی رشد آن و یا ارزش غذایی آن و یا حتی مغزه ای که آن را خریده اید فکر نکنید، بلکه فقط و فقط به خود سیب فکر کنید. به آن نگاه کنید، آن را ببویید و لمس کنید.

تمرین ششم:

همانند تمرین قبل عمل کنید با این تفاوت که این بار چشمانتان بسته باشد. در

ابتدا تمرین شماره ۵ را به مدت ۵ دقیقه تکرار کنید و سپس به انجام این تمرین بپردازید. چشمان خود را ببندید و سعی کنید طعم، رنگ و بوی میوه را احساس و تصور کنید و هر چه می توانید این تصویر را در ذهن خود شفاف تر کنید. اگر نتوانستید این کار را انجام دهید، چشمان خود را باز کنید، میوه را نگاه کنید و سپس تمرین را تکرار کنید.

تمرین هفتم:

یک شی ساده (قاشق، چنگال و یا لیوان) را بردارید و بر روی آن تمرکز کنید. از همه طرف به آن نگاه کنید بدون آنکه کلمه ای در ذهن داشته باشید. سعی کنید فقط به آن شی نگاه کنید بدون آنکه بر اسامی و یا کلمات مربوط به آن فکر کنید.

تمرین هشتم:

پس از آنکه در انجام تمرین قبل مهارت پیدا کردید، می توانید این تمرین را انجام دهید. شکل هندسی کوچکی (مثلث، مربع و یا دایره) را بر روی کاغذ رسم کنید و آن را به رنگ دلخواه درآورید. سپس بر روی آن تمرکز کنید. فقط به آن شکل فکر کنید و افکار نامربوط دیگر را از خود برانید.

سعی کنید در طی تمرین به کلمات فکر نکنید.

تمرین نهم:

مانند تمرین قبل عمل کنید با این تفاوت که این بار چشمانتان بسته باشد. اگر نتوانستید شکل را بطور کامل مجسم کنید، چشمانتان را باز کرده، چند دقیقه به شکل نگاه کنید سپس چشمان خود را ببندید و تمرین را ادامه دهید.

تمرین دهم:

سعی کنید حداقل برای مدت ۵ دقیقه به هیچ چیز فکر نکنید. دقت کنید وقتی که تمرین های قبلی را با موفقیت به پایان رساندید، آنگاه نوبت به این تمرین خواهد رسید. در آن هنگام شما برای انجام این تمرین آمادگی خواهید داشت و قادر خواهید بود برای مدتی معین به هیچ چیز فکر نکنید. به زودی این کار برای شما آسان و آسان تر خواهد شد.

گوشه‌ای از وقایع مهم و کمتر شنیده شده از دوران کودکی مقام معظم رهبری (حفظه الله)

برگرفته از کتاب شرح اسم،
تألیف هدایت الله بهبودی



✦ مکتب خانه

سید علی چهارساله بود که همراه برادر بزرگتر راهی مکتب خانه شد. این مکتب خانه دخترانه بود؛ و معلمه آن، بی بی آقا به شاگردانی که بیشترشان دختر و شماری پسر بودند قرآن می‌آموخت. علی، که کام کودکانه اش میلی به طعم مکتب نداشت، اندوخته‌ای از نخستین تجربه آموزشی خود نیافت. دو ماه بعد همراه برادر، به مکتب خانه‌ای پسرانه رفت. ملای مکتب، اخلاق درستی نداشت. [شاید بالاجبار] نسبت به کودکان حاج سید جواد ملایمت نشان می‌داد. روش‌های آموزشی او هر چند در آن زمان معمول و مرسوم بود، اما وحشتی که به جان آن کودکان معصوم انداخت، تا دهه‌ها بعد از خاطرسید علی شسته نشد. روزهای پنج‌شنبه که زمان رها شدن شاگردان از مکتب خانه بود، بچه‌ها را به صف می‌کرد و زیربانشان را مهر می‌زد. می‌گفت هرکس نماز بخواند، جای مهر تا روز شنبه می‌ماند؛ و اگر نخواند پاک می‌شود. اما روز شنبه، روز وحشت و گریه بود بچه‌ها صف می‌کشیدند؛ یک صف لرزان و ترس خورده. همه می‌لرزیدند و گریه می‌کردند. «بچه‌ها را از دم می‌زد... من هم از ترس گریه می‌کردم... به من که رسید دیدم اخم‌هایش در هم است، [اما] مرا نزد. از من عبور کرد و بچه‌های دیگر را زد. هنوز وحشت آن کار در دلم هست.»

رفتارهای عوامانه‌ی ملای مکتب، همراه با کدورتی که از رفتن به مکتب خانه در این سن و سال بردل سید علی می‌انداخت، آن روزها را برایش ناخوشایند، تاریک و تلخ کرد. «از آن روز دوره مکتب قبل از مدرسه، هیچ استفاده علمی نکردم.»

✦ کفش

سید علی هر روز پس‌کوچه‌های خانه تا مدرسه دیانتی را که در بازار سرشور بود، با علاقه می‌رفت و باز می‌گشت. او دستمالی را با خود تاب می‌داد که دفتر و کتابش در آن پیچیده شده بود. کفش‌هایش، یارای جنب و جوش او را نداشتند. کفش او در تابستان‌ها «گیوه» و در زمستان‌ها «میرزایی» بود؛ پاپوش طلبه‌ها و روحانیون آن زمان؛ کفش‌هایی ساده، ارزان و بی‌بند. پدر کفش بنددار نمی‌خرید. «آرزوی کفش بنددار به دلمان بود؛ تا الان هم من کفش بنددار نپوشیده‌ام. یعنی این آرزو برآورده نشد.»

زندگی سید علی و خانواده به سختی می‌گذشت و اگر کفش ارزان هم خریده می‌شد، پیش درآمدی در گریه بچه‌ها داشت. «یادم هست یک بار کفش میرزایی خریده بود که تنگ بود و دیگر قادر نبود عوض کند یا کفش دیگری بخرد. گفتند کفش‌ها را می‌شکافیم و اندازه می‌کنیم. بعد بند می‌گذاریم. از این که کفش بنددار خواهم داشت خیلی خوشحال بودم، ولی وقتی شکافتند و بند گذاشتند، خیلی زشت شد و چه قدر غصه خوردم، ولی چاره دیگری نداشتیم.»

❁ دبستان

علی آقا در پنج سالگی و این بار نیز همراه سید محمد، پا به دبستان گذاشت. نام این دبستان دارالتعلیم دیانتی بود. در آن زمان، دارالتعلیم دیانتی تنها مدرسه مذهبی مشهد به شمار می‌آمد. مدیرش، که هم تدریس می‌کرد و هم نظافت مدرسه را برعهده داشت، مردی نیک نفس، محترم، با جذبه و تا حدی سخت گیر بود. عوامل دست اندرکار دبستان شیرازه مدرسه را بر اساس تعالیم اسلامی بستند. برای دانش آموزان نماز جماعت برپا می‌شد، سر صف آیاتی از قرآن و جملاتی از دعاها و آمده می‌خواندند. آموزش‌های دینی، توأم با دیگر درس‌ها به شاگردان آموزش داده می‌شد. بخش‌هایی از حلیه المتقین، و حساب سیاق و نصاب الصبیان هم در میان دیگر دروس جایی برای خود داشتند.

❁ لباس

علی آقا از کودکی قبا می‌پوشید؛ البته چیزی شبیه قبا. با همین لباس بازی می‌کرد، می‌دوید و راهی مدرسه می‌شد. او عمامه هم داشت. هوا که گرم بود عمامه نمی‌گذاشت، اما زمستان‌ها یا هنگامی که با پدر به مسجد می‌رفت، عمامه‌ای که مادرش می‌پیچید، بر سر می‌گذاشت. این قبا، تجزیه شده لباس پدر یا دیگر پارچه‌ها بود که مادر می‌برید و با آن چرخ خیاطی سیاه سینگر سیاه رنگ می‌دوخت. پدر چند قبای برک داشت. یکی دامنش، یکی آستین و سرشانه اش بازسازی شده بود. پدر اینها را می‌پوشید و عقیده داشت قبا بایستی کثیف یا پاره نباشد؛ پوشیدن قبای وصله دار عیب نیست. همین قباها، بالاپوش‌های آتی پسران سیدجواد بود. «[اما پدرم] عباهای خوب می‌پوشید. تا یادم هست... زمستان عباهای نایینی و تابستان عباهای خاشیه خوب می‌پوشید... مقید بود عبا خوب بپوشد.» آقای خامنه‌ای به یاد می‌آورد که یک شب زمستانی پدرش از مسجد به خانه بازگشت و استثنائاً به اتاقش نرفت. شاید کرسی اش سرد بود. آمد و لباده اش را درآورد، آویزان کند. در همین حال گفت که این لباده بیست ساله شد. این لباده بیست ساله، تا بیست سال بعد هم کار کرد. «بعدها آن لباده را من مدتی استفاده کردم از این برک‌های کت و کلفت بود... البته اسباب زحمت بود که جلوی بچه‌ها، یکی با قبای بلند و لباس جور دیگر باشد. طبعاً مقداری حالت انگشت‌نمایی [پیدا می‌کرد]... اما با بازی و شیطنت جبران می‌کردیم نمی‌گذاشتیم... خیلی سخت بگذرد.» هم‌کلاسی‌ها و بچه محل‌ها او را آشیش خُردو [کوچک، در گویش خراسانی] صدا می‌زدند. او بیشتر تحمل می‌کرد. اما گاهی هم حوصله کودکانه اش سر می‌رفت. کتاب‌ها را زمین می‌گذاشت و... می‌زد و می‌خورد.

❁ کلاس دوست داشتنی اما دردسرساز!

کلاس درس برای سیدعلی، دوست داشتنی، اما دردسرساز بود. او تخته سیاه و معلم را درست نمی‌دید؛ و نمیدانست چرا؟ این دردسر تا پایان دوره دبستان همراهش بود. «هیچ کس نمی‌دانست. خودم هم نمی‌دانستم. فقط می‌فهمیدم که چیزهایی را درست نمی‌بینم.» سیدعلی تا کلاس سوم، شاگردی درس نخوان و بازیگوش بود. «شاگرد بسیار بی‌هوش و تنبلی بودم.» از کلاس چهارم بود که استعداد او نمایان گردید و خیلی زود به شاگرد اول مدرسه شناخته شد. او مبصر مدرسه هم شده بود. در همین سال‌ها بود که به ریاضی، جغرافی، هندسه و تاریخ علاقه بیشتری نشان داد، اما هندسه و تاریخ را با ذوق بیشتری فرامی‌گرفت. از کتاب‌های درسی مورد علاقه سیدعلی یکی هم تعلیمات دینی بود؛ بخش‌هایی از آن را از بر بود. دوست داشت بیان واعظ شهیر، محمدتقی فلسفی را تقلید کند. علی آقا همراه مادر برای شنیدن سخنرانی‌های آقای فلسفی از رادیو به خانه همسایه می‌رفتند. کتاب تعلیمات دینی را باز می‌کرد و با گویش آقای فلسفی از روی آن می‌خواند؛ با همان لحن. والدین و آموزگار بسیار تشویقش می‌کردند.

❁ سفره

«من شبهایی را از کودکی به یاد می‌آورم که در منزل شام نداشتیم و مادر با پول خردی که بعضی از وقت‌ها پدر بزرگم به من یا یکی از برادران و خواهرم می‌داد، قدری کشمش یا شیر می‌خرد تا با نان بخوریم... خیلی وقت‌ها اتفاق می‌افتاد که ما شام شب نداشتیم.» در این اوضاع، آبگوشتی که با پنج سیرگوشته عمل می‌آمد، قوت غالب به شمار می‌رفت. سهمی از این غذای کهن در کاسه‌ای چینی گذاشته می‌شد. سهم دیگر درون کاسه‌ای مسی ریخته می‌شد و خیلی زود با رفت و آمد هفت دست، هفت نفری که دور آن نشسته بودند، خالی می‌شد. مادر و خواهران بزرگ ملاحظه کودکان را ملاحظه می‌کردند. با این حال «گاهی اتفاق می‌افتاد که نفری دو لقمه... می‌رسید... باقی را باید با نان و پنیری، چیزی، خودمان را سیر می‌کردیم... مادر من کم توقع و بی‌اعتنایی به خوراک [بود]... برایش مهم نبود یک لقمه هم غذا بخورد. اما برای ماها خیلی جوش می‌زد که بچه‌هایش... سیر [شوند].»



ضرورت و چرایی یادگیری فلسفه در مصاحبه با استاد حسینی

(قسمت اول)

مصاحبه گران:
علی شیبانی، سجاد رجب زاده

استاد

سید ناصر

حسینی، از اساتید

مبرز علوم معقول در تهران

در دو حوزه فلسفه شرق و غرب

هستند، ایشان پس از فراگیری مقدمات

علوم اسلامی در شهرستان ملایر، و فراگرفتن

مباحثی از فقه و اصول و ریاضیات از محضر اساتید

اصفهان، سایر دروس سطح را در تهران از محضرات عظام

خوانساری (ره)، آشتیانی (ره)، شریفی (ره) و به ویژه نزد مرحوم

آیت الله میر شاه ولد در مدرسه مروی استفاده نمودند. در علوم

معقول، فلسفه شرق و غرب را توأمان فراگرفتند و دروس خارج را

در قم از محضر آیت عظام مرعشی نجفی (ره)، فاضل لنکرانی (ره) و

سبحانی فراگرفتند. در همین ایام وارد حلقه درسی آیت الله حسن

زاده آملی و جوادی آملی می شوند و علاوه بر عرفان نظری و فلسفه

و فقه و اصول در علوم غیر متعارف هم تبحر پیدا می کنند.

استاد حسینی در تهران مشغول به تدریس خارج اصول

و قواعد فقهیه، تفسیر و اخلاق و نیز تدریس علوم

عقلی از جمله فصوص و اسفار هستند و

به چند زبان زنده دنیا از جمله

انگلیسی و عربی و عبری

و غیر آن تسلط

دارند.

پیام مروی: به عنوان اولین سؤال مصاحبه، حضرت عالی نقش مدرسه مروی در احیای فلسفه در تهران را چگونه ترسیم می کنید، خصوصاً با توجه به اینکه مقام معظم رهبری اخیراً درباره فلسفه فرمودند ما متأسفانه از غرب عقب مانده ایم و غربی ها در حدی پیش رفتند که فلسفه فوتبال را نیز دارند بحث می کنند.

اگر شما یک سیری در تاریخ حوزه های علمیه داشته باشید، ملاحظه می کنید که در عصر قاجار، تهران تبدیل به مدرسه معقول می شود و اصلاً تهران مشهور به معقول بوده است؛ یعنی هر کس می خواسته است معقول را خوب ببیند به تهران می آمده است. خب مدرسه مروی هم یکی از مدارس قدیم بوده و اساتید و بزرگانی آنجا بودند، و اشخاصی همچون آیت الله جوادی آملی یا آیت الله حسن زاده یا مشایخ دیگری اینجا بودند. با اینکه تهران قطب معقول بوده است ولی متأسفانه از نظر علمی تا حدودی دستخوش مسائلی شده است و باید در این زمینه بیشتر کار کند تا به جایگاهی که سابقاً داشته برگردد، بنابراین مدرسه مروی هم که در این موضوع قطبیت داشت، شاهد حضور علمای بزرگی بود.

پیام مروی: برای ما یادگیری و تعلیم مباحث فلسفی چه ضرورتی دارد؟ اساساً، چرا ما باید دنبال تعلیم و تعلّم فلسفه برویم؟

قبل از اینکه سؤال شما را جواب بدهم باید یک تعریف مختصری از فلسفه داشته باشیم. ما در این وجیزه ای که درباره رؤوس ثمانیه فلسفه

نوشتیم و آقایان هم زحمت می‌کشند آماده چاپ کنند، آنجا ۶۰ تا تعریف از فلسفه ارائه دادیم. بنابراین خود اینکه فلسفه چیست یک مقوله‌ای است، اما اگر بخواهیم عنوان کلی در نظر بگیریم می‌توان گفت فلسفه به معنای کارکرد عقل است. با این نگاه مستحضرید که عقلانیت در بستر یک جامعه و در بستر علوم دینی حتماً ضرورت دارد؛ چرا که بزرگان ما عقل را از منابع اربعه استنباط دانسته اند و هر چند عقل در ذیل کتاب و سنت در فقه تعریف می‌شود اما بالأخره عقل خودش هم یک بحثی است، مستقلاً عقلیه در اصول فقه بحث شده، غیرمستقلاً بحث شده، و قضایا و استنتاجاتی را شاهد هستیم که یک بُعدش بُعد عقلانی است. بنابراین عقل از این ناحیه ضرورتش برای علوم دینی و اسلامی کاملاً معلوم است. ممکن است موضوعاتی در فلسفه باشد که مخصوص دانش پژوهان فلسفه یا خاص افرادی که در فلسفه کار می‌کنند باشد، ولی اگر ما فلسفه را کارکرد عقل بدانیم که نوعاً هم این جور است، در این صورت یادگیری آن برای عموم مردم ضرورت دارد.

نکته دوم که باید به آن توجه بفرمایید و شاید این مهم‌تر از نکته اول هست این است که شریعت مقدس اسلام سه رکن اساسی از دین یعنی توحید، نبوت، و معاد را معلق به برهان کرده است و فتوای فقهی مشهور امامیه بر این است که اصول دین تقلیدی نیست. این را تقریباً همه گفتند و اختلاف کوچکی هست که مرحوم شیخ انصاری و دیگران گفته‌اند اگر یک کسی بر اساس تقلید یا تعلیم و تعلم یا قول پدر و مادر و یا قول مربی و یا مجتهد و نظائر آن به این اصول سه گانه معتقد شد و بعداً برایش یقین حاصل شد، انشالله مأجور است و معذرت دارد اما به هر تقدیر این سه رکن از اصول دین، معلق بر برهان است. وقتی اینگونه شد، از نظر دینی مسلمان این امر مهمی برای یک طلبه است؛ مثلاً بحث توحید از مسائل اساسی است، بنابراین لزومش برای طلبه‌های دینی و دانشجویان معلوم است. عموم جامعه که آنها هم از مسئله اصول دین مستثنا نشده‌اند نیز باید آن را بدانند.

نکته سوم: عقلانیت که محصولش فلسفه شده، امری است که لا یزال مخصوص نصوص دینی است. مخصوصاً در قرآن با تعابیر افلا تعقلون، افلا تبصرون، افلا یبصرون مواجه می‌شوید، و لذا این ضرورت است و شما فلسفه را از دایره بزرگتری باید نگاه کنید. البته اگر فلسفه در دایره خیلی کوچکتری باشد و شما مثلاً درباره فلسفه صدرا، یا روش مشائیین، یا فلسفه تحلیلی در غرب بخواهید بحث کنید، خوب اینها برای همه جامعه ضرورت ندارد، اما ضرورت فلسفه از این باب یعنی به معنای کارکرد عقل، برای عموم جامعه حتمی است؛ چرا که فلسفه، محصول عقلانیت است و جامعه عقلانیت می‌خواهد. از لنینیسم، مارکس و انگلس در غرب در بحث جامعه‌شناسی بگیرید، تا مدینه فاضله افلاطون و تا همین نصوص اسلامی ما دارد می‌گوید

جامعه و زندگی فردی نیاز به عقلانیت دارد، مباحث اعتقادی هم نیاز به عقلانیت دارد، در فروعات هم که عرض کردیم عقل همه جا همراه است و از منابع استنباط است، در تمام چرخه زندگی در حکمت نظری و عملی، مباحث بر پایه عقل می‌چرخد، و این ضرورت فلسفه است.

پیام مروی: این حیات معقول چگونه در یک زندگی ظهور و بروز پیدا می‌کند و اصلاً حیات معقول به چه معناست، و در زندگی من چه اثری بروز می‌دهد؟

شما مستحضرید در همین علوم فلسفی و منطق شاید حدود ۲۰ معنا برای انسان ذکر کرده‌اند. اما هنوز بهترین معنا، حیوان ناطق است. حیوان ناطق هم همانطور که در حاشیه ملا عبدالله آمده به معنای درّاک است. خود لغت منطق به معنای درک و فکراست و نطق، محصول عقل و درک و فکر است. بنابراین انسان، حیوانی است که معقول است و تا جایی که خود فلاسفه اثبات کرده‌اند هر موجود مجردی لاجرم تعقل دارد. علاوه بر این، انسان موجودی هست که در شریعت با تعبیر «نفخت فیه من روحی» یاد شده است؛ یعنی این روح و نفس او از عالم مجردات است، پس تعقل جزء ذاتیات این انسان است. هیچ انسانی را ما نمی‌توانیم پیدا کنیم که خالی از تعقل باشد. انسان اساساً موجود معقول است اما گاهی از عقلانیتش استفاده نمی‌کند و روی این عقلانیت پرده می‌اندازد. در قرآن شریف ملاحظه می‌کنید بعد از چندین قسم، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿و نفس و ما سواها فاهمها فجورها و تقواها﴾، ما فجور و تقوای نفس را به آن الهام کردیم، این الهامات از چه ناحیه‌ای است؟ ما که پیغمبر نیستیم، وحی الهی هم که نداریم، پس این الهامات از ناحیه عقل است. بعد فرمود: «و قد خاب من دساها»، این را نمی‌شود از بین برد، ولی می‌شود پنهانش کرد. دش و دسیسه به معنای پنهان کردن است. در فقه این تعبیر آمده است: تدسیس نافله صبح در صلات لیل؛ یعنی اگر بعد از نماز شب ولو اینکه هنوز فجر هم نشده نافله صبح را بخوانید، اشکال ندارد. پس انسان موجودی است که عقلانیت جزء ذات و ذاتیاتش است، حال اگر این شکوفا بشود و ظهور و بروز پیدا کند و تربیت بشود، انسان به کمال خودش می‌رسد. انسان، جامعه را برای چه می‌خواهد؟ زندگی را برای چه می‌خواهد؟ اگر جامعه را به عنوان جامعه و زندگی را به عنوان زندگی می‌خواهیم و اگر حیات را برای حیات می‌خواهیم، خوب این نشانگران است که از آن هدف اصلی‌مان باز مانده‌ایم. ما که زندگی را برای زندگی کردن صرف نمی‌خواهیم، ما برای تعالی و تحصیل کمال زندگی می‌کنیم، و چون عقلانیت جزء ذاتیات ماست در نتیجه، زندگی ما باید حیات معقول باشد. حیات معقول یعنی آن سرمایه الهی که خدا به ما داده است را تربیت کنیم، برسیم به جایی که بشود «العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان». مفهوم روایت شریف این

در عصر قاجار، تهران مدرسه معقول می‌شود و اصلاً تهران مشهور به معقول بوده است؛ یعنی هر کس می‌خواست است دوره معقول را خوب ببیند به تهران می‌آمده است. از اصفهان بزرگانی می‌آمدند تهران، برای اینکه در تهران بحث فلسفه و معقول مطرح بود. بنابراین مدرسه مروی که در این موضوع قطبیت داشت شاهد حضور علمای بزرگی بوده است.

عقلانیت که محصولش شده است فلسفه، امری است که لا یزال مخصوص نصوص دینی است. مخصوصاً در اسلام شما اگر مراجعه کنید با تعابیر افلا تعقلون، افلا تبصرون، بیصرون مواجه می شوید، و لذا این ضرورت است و شما فلسفه را از دایره بزرگتری باید نگاه کنید.

است «ما لم یعبد به الرحمان لیس بعقل، و ما لم یکتسب به الجنان لیس بعقل»، عقلانیت نتیجه اش این است. فلاسفه گفته اند همه ما عقل بالقوه و عقل هیولانی داریم، لکن از ما خواسته اند که این را پرورش بدهیم. حالا روش پرورش و شناخت این عقل که بالقوه در ما نهاده شده چیست؟ همین علوم معقول است که ما آنها را تحت عنوان فلسفه می شناسیم و البته در قدیم، ریاضیات را هم شامل می شده است و لذا اگر علوم معقول خواندید آن عقل هم شکوفا می شود و به مرحله ای می رسد که می شود «ما عید به الرحمن و اکتسب به الجنان».

پیام مروی: وضعیت آموزش فلسفه را در حال حاضر در حوزه های علمیه چگونه می بینید؟ آیا از نظر شما شروع آموزش فلسفه با کتاب بدایة الحکمه در پایه ۷ و بعد از آن با یک فترت یک ساله در پایه ۹ و ۱۰ با کتاب نهایة الحکمه شیوه مناسبی هست یا باید آموزش فلسفه از پایه های پایین تر شروع شود و یا با کتب دیگری شروع و یا ختم شود؟

با این تعریفی که حقیر برای شما ارائه دادم خواستم عرض کنم که فلسفه به معنای محصول تعقل، در تمام شئون زندگی آدم جریان دارد، پس انسان لاجرم باید این بحث را در زندگیش داشته باشد. حالا شما تصور کنید حوزه که نماد علمیت جامعه ماست اگر بنا است برای جامعه علمای ربانی تربیت کند و این رسالت حوزه در قرآن آمده: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ»، حوزه ای که جایگاهش این است که نخبگان جامعه را تربیت کند تا آنها بتوانند جامعه را تربیت و هدایت کنند، خب آن کسی که بناست جامعه را تربیت کند باید با معقول آشنا باشد. در واقع اگر انسان حیوان ناطق است پس این نطق جزء لوازم ذاتش نیست، بلکه جزء ماهیت و ذاتیات اوست. حال اگر شما این امور ذاتی را رشد ندهید، عقلانیت او می رود به جای دیگری و می شود دنیایی که امروز دارید می بینید، عقلانیت این انسان به فرمایش امیرمؤمنان سلام الله علیه در خدمت شهوت و غضب قرار می گیرد: «کم من عقل اسیر تحت هوی امیر»، می بینید، یک بمب می سازند که با چکاندن ماشه، ۲۰۰ هزار نفر از بین می روند. بنابراین اگر حوزه و دانشگاه این انسان را رها کنند و رهبران دینی و انبیاء رها کنند و خداوند این عقل بشر را توسط انبیاء و اولیاء هدایت نکند، جامعه می رود به سمت دیگری. پس مسئله رشد عقلانیت در جامعه ما تا این حد ضرورت دارد.

حالا در حوزه باید چگونه ما آموزش بدهیم؟ شما اگر از این نقطه خودتان بروید جلو، خواهید دید که معقول باید جزء درس های اول حوزه باشد. البته کتاب بدایة الحکمه و نهایة الحکمه کتاب خوبی است، اما مؤلف بزرگوار آن مرحوم علامه طباطبایی این کتاب ها را با انگیزه سامان دهی به آموزش حوزه علمیه ننوشته است، باید حتما صاحب نظران در این زمینه برنامه ریزی کنند و کتاب های خوبی متناسب با

حوزه در سال های اولیه طلبگی بنویسند. چطور طلبه در سال های اولیه با اصول فقه یک آشنایی اجمالی پیدا می کند، اول الموجز را می خواند و بعد کم کم در مرحله بالاتر، کتاب اصول فقه مرحوم مظفر را یا برخی جاها حلقات شهید صدر را می خوانند و در مراحل نهایی، دروس دیگر را یاد می گیرند، خب سیر آموزش فلسفه نیز باید در خلال این ۱۰ سالی که در حوزه درس می خوانند سیر از اجمال به تفصیل باشد.

بنده اعتقاد دارم ما نیاز داریم برخی مباحث فلسفه غرب را هم در جریان آموزش و یادگیری مورد توجه قرار دهیم؛ به طور مثال مبحث ایستمولوژی یا شناخت شناسی را آن مقدار که غربی ها در این مباحث کار کرده اند ما کار نکرده ایم. بنابراین نوشتن بعضی از کتاب ها به ویژه در این مباحث که نیم نگاهی به مسائل جهانی داشته باشد ضرورت دارد، زیرا ما داعیه دار مکتبی هستیم که به برکت انقلاب اسلامی در دنیا مطرح شده و ما امروز یک حوزه محصور در تهران نیستیم بلکه صدایمان در جاهای دیگر شنیده می شود. مخصوصاً با توجه به وسایل ارتباط جمعی که امروزه در اختیار ما هست باید خیلی به این امر توجه کنیم. البته کتاب های غنی هم داریم و این را هم نباید از نظر دور بداریم. هنوز آثار شیخ رئیس ابو علی سینا قابل استفاده است، هم کتاب اشارات و تنبیهات که سابقاً مدار درسی حوزه ها بوده است و هم کتاب شفای بوعلی سینا و اسفار مرحوم ملاصدرا تا مطارحات جناب شیخ اشراق و اخیراً منظومه حکمت حاجی سبزواری، همه اینها آثار غنی و قابل استفاده در حوزه ما هستند ولی با اینکه کتاب های غنی را داریم اما لازم است که با زبان روز، با زبان دانشجویی و طلبگی، برای مجموعه امروزان کتاب هایی نگاشته بشود. شاید شهاتمان قدیمی شده باشد و شبهه ابن کمونه و شبهه آکل و مأکول که صورت جدیدی پیدا کرده است باید اینها با ادبیات روز برای طلبه ها بازنویسی بشود. البته این منحصر به فلسفه هم نیست؛ طلبه ما که به مرتبه قریب به اجتهاد یا اجتهاد رسیده نباید با اصول اهل سنت کاملاً اجنبی باشد، نباید با طریق فقه اهل سنت کاملاً اجنبی باشد. البته نمی گویم فقه یا اصول اهل سنت در حوزه خوانده شود ولی لازم است در لابلای مباحثی که می خواند با آراء مهم اهل سنت آشنا باشد. چطور ما در بحث های کلامی که می خوانیم، آراء مهم اهل سنت را می خوانیم و ضرورت دارد کتبی در زمینه ملل و نحل در حوزه باشد که طلبه ی ما با فرق اسلامی آن هم نه به صورت خیلی مفصل آشنا باشد، همینطور در فلسفه غرب هم نباید با مباحث آنها کاملاً بیگانه باشیم. البته منظورم این نیست که برویم فلسفه غرب تحصیل کنیم، چون مباحث فلسفه غرب خیلی دامنه دار است، اما همین که در فلسفه خودمان در مورد ارزش شناخت بحث می کنیم، - و امروزه در دانشگاه های ما اصول فلسفه و روش رئالیسم مرحوم علامه طباطبایی که بخشی از



مباحث آن ناظر به فلسفه غرب است با حواشی آیت الله مطهری بحث می‌شود و در دوره‌های دکتری خوانده می‌شود - در کنار همین فلسفه که محورش اسلامی است باید بدانیم در غرب هم چنین صحبت‌هایی هست که طلبه‌های ما با آن نا آشنا هستند.

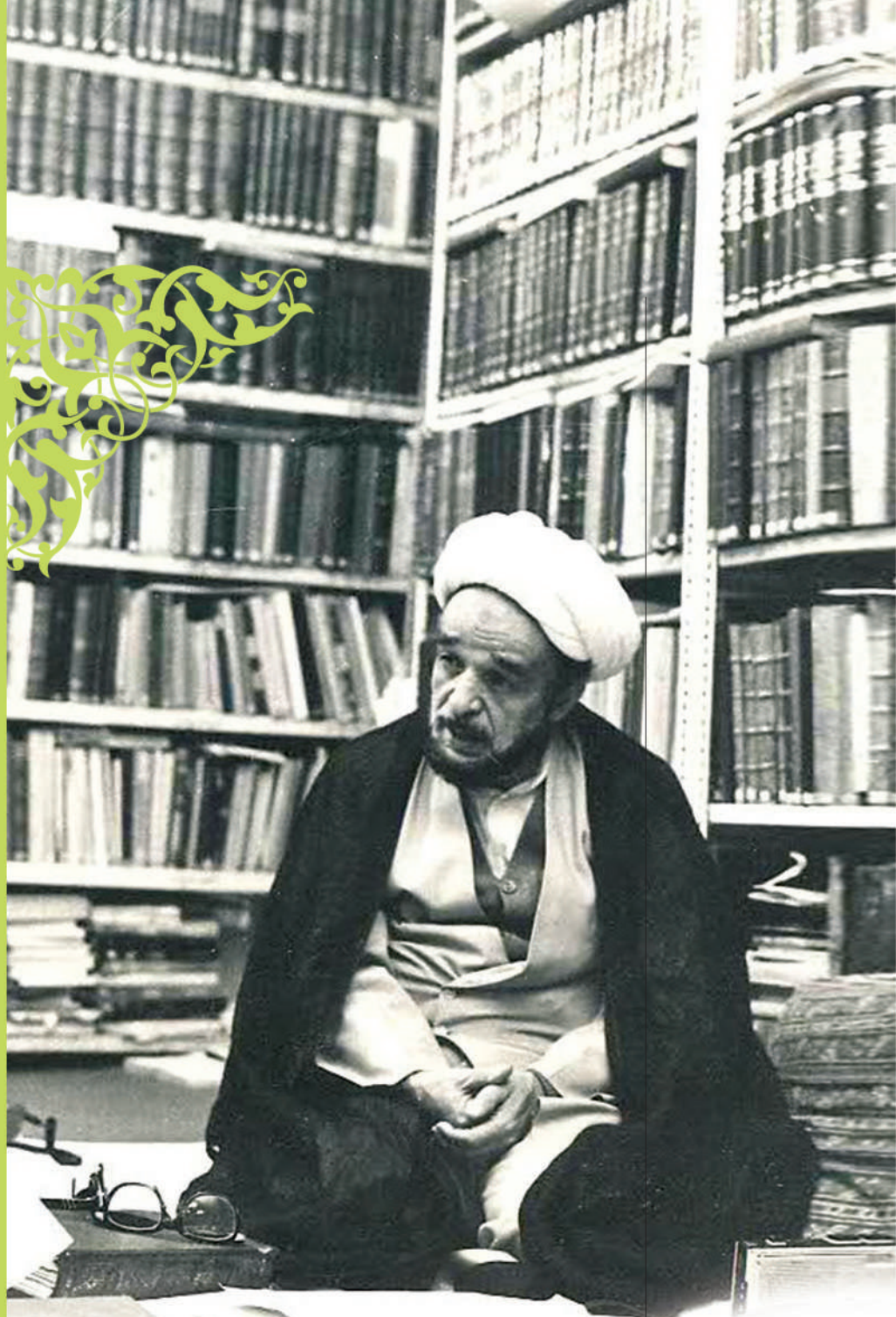
پیام مروی: اگر ممکن است قدری بیشتر برایمان توضیح بدهید که این استفاده از فلسفه غرب باید به صورت اخذ مبنا باشد، یعنی مبانی را بگیریم یا نه، تلفیقی باشد؟ اصلاً در منابع دینی ما مباحثی که آنها مطرح کرده‌اند ما منبعی داریم که آن مطالب در آن منبع نوشته شده باشد یا نه؟

من حالا می‌خواهم ادعای بزرگتری مطرح کنم. دو تا ادعاست: یکی اینکه قریب به اتفاق فلاسفه حرف‌هایشان درست است، منتهی هر کسی از ظن خود شد یار من! هر کدام قسمتی از حقیقت و واقعیت را دیدند یا به یک قسمت از جهان ما توجه کردند، مرحوم شیخ اشراق که خیلی شخصیت عمیقی بوده است یک بحثی دارد به نام «خمیر مایه حکمت ازلی». شیخ اشراق معتقد است ما می‌توانیم یک جمعی بین فلاسفه ایجاد بکنیم و من خیال می‌کنم محوریت آن جمع، ادیان است.

نکته دوم اینکه می‌گویند فلسفه الحادی است، امروزه از این کلام معنای غلط استنباط می‌شود و خیال می‌کنند وقتی گفته می‌شود الحادی است یعنی فلسفه منجر به الحاد می‌شود! نه فلسفه الحادی است یعنی فلسفه آزاد است، عقل آزادانه فکر می‌کند و تحت تاثیر چیزی نیست، اما با همین آزاد فکر کردن می‌رسد به مبانی شریعت. این همان چیزی است که دین از ما خواسته و توحید و نبوت را خواسته است اینگونه اثبات کنیم. نخواستیم پیش‌زمینه داشته باشیم. فرق بین کلام و فلسفه و عرفان هم همین جاست که فلسفه چیزی مأخوذ از دیگری ندارد. ما مبانی و مسائل فلسفه را از جای دیگر اخذ نمی‌کنیم، بلکه ما مسأله را مطرح می‌کنیم آنگاه خود دانشجوی فلسفه، خود طلبه‌ای که معقول می‌خواند باید به آن نقطه برسد. حالا این در چه حوزه‌هایی است؟ مثلاً فرض کنید امروز فنومولوژی یا پدیدارشناسی را خیال می‌کنیم امری است که در غرب ظهور کرده است و ما از خودمان چیزی نداریم! اما این مسئله در روایات ما موجود هست. در حدیث عقل از احادیث ۵ و ۶ اصول کافی شما ملاحظه کنید ابن ابی العوجا آمده خدمت امام صادق (ع)، حضرت می‌خواستند با او شروع به صحبت کنند، یک تخم مرغی دست یک بچه بوده و آن حضرت گرفته و با او شروع به بحث با ابن ابی العوجا می‌کند. این فلسفه پدیدارشناسانه است و فنومولوژی همین است، اینکه پدیدارشناسی روح هگل مطرح است، خب پدیدارشناسی همین است و امثال این حرف‌ها در روایات ما زیاد است که نشان دهنده این است که ما می‌توانیم این حکمت جهانی

را تحت دین جمع کنیم. دین اسلام فقط حکمت متعالیه ندارد، فقط فلسفه بوعلی ندارد، بلکه یک نگاه جامع دارد و لازم است حتماً بزرگانی در این زمینه ورود کنند، یک قرآن شناس و روایت شناس قوی، در همه زمینه‌ها بیاید در معقول کار کند و امروزه داریم اینها را می‌بینیم. البته برخی مسائل هست که در فلسفه ما مطرح نبوده و خاستگاه آن فلسفه غرب است مانند اینکه که آیا وحی زبانی است و یا غیر زبانی؟ آیا این آیات قرآنی که بر پیامبر نازل شده است، مفاهیمش نازل شده یا الفاظ هم نازل شده است؟ همین که امروزه به آن تجربه نبوی می‌گویند. اینها مباحثی است که در غرب مطرح است. بنابراین فلسفه غرب می‌تواند به ما صورت مسئله بدهد. مثلاً شناخت‌شناسی در فلسفه اسلامی چندان قوی بحث نشده است، هر چقدر هستی‌شناسی قوی بحث شده، فنومولوژی قوی بحث نشده. اساساً فلسفه غرب کلاً شناخت‌شناسی است و هستی‌شناسی تقریباً کنار رفته است به طوری که هایدگر در اول کتاب هستی و زمان اعتراض می‌کند و می‌گوید ما باید برگردیم به آنتالوژی (هستی‌شناسی).

در هر صورت این مباحث از فلسفه غرب می‌تواند در کنار تعالیم فلسفه شرق گنجانده شود. چه اینکه ما بعضی از مشایخمان را اینگونه دیده‌ایم و حقیر هم نیم‌نگاهی به مباحث فلسفه غرب دارم؛ مثلاً اگر بحث اصالت وجود را خدمت آقایان می‌گوییم، حتماً در خصوص مقایسه اصالت وجود با اگزیستانسیالیسم در غرب یک بحثی را مطرح می‌کنیم که آیا ملاصدرا یک اگزیستانسیالیسم است یا نه این دو با هم تفاوت دارند؟ ادامه دارد...



والدین فرشته صفت

استاد علامه محمد تقی جعفری رحمته الله علیه در مردادماه سال ۱۳۰۴ در تبریز، دیده به جهان گشود. پدرش حاج کریم آقا به حرفه نانوايي اشتغال داشت و به راستگویی و صداقت مشهور بود؛ تا آن جا که گفته بود: «از وقتی که مکلف شده ام، به یاد ندارم که دروغ گفته باشم». استاد، پدر و مادر خویش را در پاکی و نیکی «فرشته صفت» توصیف و درباره پدرش نقل می‌کرد که عارف بزرگ مرحوم «آقا بزرگ هادی حائری» وقتی پدرم را ملاقات کرد فرمود: «جعفری، چیزی که ما با پنجاه سال ریاضت و مجاهده به دنبالش هستیم، پدر تو در دل دارد». علامه در بیست سالگی مادر خویش را از دست داد و در سال ۱۳۵۸ نیز به سوگ پدر نشست.

آغاز تحصیلات

علامه جعفری، تحصیلات ابتدایی را در دبستان اعتماد تبریز آغاز کرد، ولی چون پیش از ورود به مدرسه، نزد مادر مقداری درس خوانده بود، به یک باره در کلاس چهارم مشغول تحصیل شد. ایشان با این که در کلاس پنجم ممتاز شده بود، ولی به علت فقر مالی ترک تحصیل کرد. پس از چندی، علامه با اجازه پدر در مدرسه طالبیه تبریز به فراگیری علوم اسلامی مشغول شد. در آن زمان ایشان نیمی از روز را کار می‌کرد و نیمی دیگر را به فراگیری درس‌های حوزه مانند ادبیات عرب، فلسفه و منطق می‌گذراند.

عزیمت به تهران

علامه جعفری در سال ۱۳۱۹ و در ۱۵ سالگی، جهت ادامه تحصیل عازم تهران می‌شود و ضمن سکونت در مدرسه مروی، تحصیلات خود را پی می‌گیرد. وی در آن جا به مطالعه و تحصیل رسائل و مکاسب مشغول و برای تکمیل سطوح عالی حوزوی، به درک محضر فقیه گران قدر مرحوم آیت الله شیخ محمد رضا تنکابنی نایل می‌شود. سپس با باریابی به ساحت فیلسوف فرزانه، آیت الله میرزا مهدی آشتیانی، بهره‌های

برگی از دفتر حیات علامه جعفری

گردآوری و تدوین: مصطفی مولوی

عشق به اساتید و درس ها از زبان علامه

علامه جعفری درباره اشتیاق به فراگیری دانش، می‌گویند: «ما با عشق و علاقه عجیبی در درس ها حاضر می‌شدیم و احترام خاصی برای اساتید خود قایل بودیم. استادان ما، آرمان‌های والایی داشتند. آن‌ها با نگاه‌های خود با ما حرف می‌زدند. در مسائل مربوط به انسان‌ها که یک سرش به لقای ربوبی می‌رسد، خلوص و صفا، خیلی کارها انجام می‌دهد. این دیگر فن آوری نیست که اگر

انسان جهت‌گیری مثبت داشته باشد، به سود انسان‌ها به کار افتد و گرنه به زیان آن‌ها خواهد بود. در علوم انسانی، مطلب مهم تر از این حرف هاست. اساتید ما بیش تر با روح خودشان با ما صحبت می‌کردند تا با کلامشان. گاه جمله‌ای می‌گفتند که آن جمله، ابوابی از حکمت را باز و مسائل ما را حل می‌کرد. ما به اساتید خود خیلی علاقه داشتیم. علاقه به استاد در تعلیم و تربیت بسیار مهم است. ما خدا را شکرگزاریم که چنین اساتیدی داشتیم.

مراجعت به ایران

علامه جعفری در حدود سال ۱۳۳۶ عازم ایران می‌شود، ولی اندکی پس از بازگشت به ایران، به قصد ادامه اقامت و تدریس، دوباره

در سال ۱۳۳۷ راهی نجف اشرف می‌شود. ایشان در آن جا با اساتید خود آیت الله سید عبدالهادی شیرازی و آیت الله خویی برای ماندن در نجف مشورت می‌کنند که هر دو در پاسخی یک سان، اشاره به رفتن ایشان می‌کنند. از این رو استاد تصمیم به بازگشت می‌گیرد، ولی برای اطمینان خاطر، به کربلای معلی مشرف می‌شود تا ضمن زیارت، استخاره‌ای بکند. علامه در این باره

می‌کرد. وی در این باره می‌گوید: «هیئات برگشت زمان که دیگر بازگشتی ندارد! ای کاش آن‌ها بازمی‌گشتند و ما بر سر راهشان گل‌ها می‌کاشتیم. چه بزرگانی بودند! چه عظمت‌هایی داشتند! آن‌ها از نظر مال، زیاد با ما فرق نداشتند. اساتید ما می‌گفتند که صاحب‌خانه مرحوم آیت الله محمد حسین اصفهانی آمد و فرش ایشان را بابت اجاره خانه برداشت و برد. شیخ محمد حسین اصفهانی نبوغ عجیبی داشت. در فقه، اصول، فلسفه، عرفان، ادبیات عرب و ادبیات فارسی مرد فوق العاده‌ای بود. وقتی که با دوستان خود از آن دوران صحبت می‌کنیم، آه حسرت می‌کشیم».

تحصیل، تدریس و کار

استاد جعفری در مجموع، حدود یازده سال در نجف اشرف تحصیل و تدریس می‌کنند. در طی تدریس فلسفه و معارف اسلامی، شهید آیت الله محمد باقر صدر به مدت یک سال از درس‌های ایشان بهره می‌گیرد و شهید نواب صفوی نیز حدود یک سال و نیم در درس‌های ایشان شرکت کرده است. استاد در دوران طلبگی خود در نجف، به علت کمبود شهریه، ناگزیر بود تا مدت‌ها روزی چند ساعت کار کند.

سحرخیزی و شب زنده داری

علامه جعفری اهل شب زنده داری بود ایشان در این باره می‌گوید: «روش ما، روش آخوند خراسانی [از استادان برجسته نجف] بود. ایشان شب زودتر می‌خوابیدند و نیمه شب برای عبادت برمی‌خاستند. من در نجف مدت یک سال و نیم شب‌ها نمی‌خوابیدم و فقط دو ساعت در روز می‌خوابیدم. بقیه ایام، شب‌ها زود می‌خوابیدم و قبل از سحر بیدار می‌شدم. الآن هم سعی می‌کنم حدود ساعت ده بخوابم و از بامداد برای کارهایم استفاده کنم».

بسیار می‌برد و نزد ایشان منظومه حکمت حاج ملاهادی سبزواری و مقداری از اسفار صدر المتألهین شیرازی را فرا می‌گیرد.

تحصیل و فقر در قم

علامه جعفری در سال ۱۳۲۳ با هجرت به حوزه علمیه قم، اتمام دوره سطح را پی گرفت و در آن جا مدت یک سال به ادامه تحصیلات خود پرداخت. در دوران تحصیل در قم، فقر گریبان گیر استاد می‌شود تا حدی که یک بار مدت دو شبانه روز گرسنگی می‌کشد و دچار بی حالی می‌شود که این حالت، با دعوت به نهار طلبه‌ای که جهت رفع اشکال درسی به ایشان رجوع کرده بود، پایان می‌پذیرد. استاد در دوران طلبگی، فراوان از این قبیل محرومیت‌ها داشته است.

کسب فیض از علمای نجف

استاد محمد تقی جعفری پس از یک سال اقامت در قم، خبر فوت مادر را دریافت کرده، به تبریز باز می‌گردد و در سال ۱۳۲۵، به اصرار آیت الله میرزا فتاح شهیدی رهسپار نجف اشرف می‌شود. با تشرّف به حریم حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) و پیوستن به حوزه علمیه نجف، دوران بلوغ و شکوفایی علمی و معنوی استاد آغاز می‌گردد. استاد در نجف اشرف، از محضر بزرگانی هم چون آیت الله شیخ محمد کاظم شیرازی، آیت الله میرزا حسن یزدی، آیت الله سید ابوالقاسم خویی، آیت الله سید عبدالهادی شیرازی، آیت الله شیخ مرتضی طالقانی، آیت الله شیخ صدرای قفقازی، آیت الله سید محمود شاهرودی، آیت الله سید محسن حکیم، آیت الله سید جمال گلپایگانی و آیت الله سید محمد هادی میلانی کسب فیض می‌کند و در ۲۴ سالگی به درجه اجتهاد نایل می‌آید.

یادی از اساتید گذشته

علامه محمد تقی جعفری، همواره از اساتید و بزرگان زمان خویش به نیکی یاد



می‌گوید: «هنگام اذان صبح مشرف شدم حرم اباعبدالله علیه السلام و استخاره کردم. آیه شریفه‌ای آمد که به طور شگفت انگیز اشاره به حرکت از عراق داشت. فهمیدم که خداوند سرنوشت مرا این گونه قرار داده است که برگردم به ایران و برگشتم».

مشارکت در پی ریزی انقلاب

علامه جعفری پس از مراجعت از نجف و اقامت کوتاه در قم، به شهر مشهد عزیمت

لحظه حیات پربار و پرثمرش، لحظه‌ای از انجام رسالت و تعهد الهی خویش بازنمآند.

شمع دانش

حضور چهل ساله استاد جعفری در دانشگاه‌ها و مجامع فرهنگی، از او یک چهره روحانی کم نظیر ساخت. ایشان از تعلیم و تدریس رسمی خود کاست و به ارشاد روشنفکران و دانشجویان پرداخت. توجه او به اندیشه‌های جدید و سعه صدر و وسیعش،

منابع معرفت دین و مبانی دانش‌های دینی، آشنایی و برخورد منتقدانه با فلسفه‌های غربی، دفاع دایمی از کبان وحی، گشاده رویی، ساده زیستی، لطافت روح و صفای باطن، وفاداری و مردم داری، همه و همه از ویژگی‌ها و فضایی است که طی سالیان طولانی، آشکارا در شخصیت استاد مشاهده می‌شد.

وسعت معلومات

یکی از مهم ترین ویژگی‌های استاد



می‌کنند و پس از یک سال اقامت در مشهد، به تهران می‌رود و در مدرسه مروی به تدریس می‌پردازد. آیات عظام شیخ محمد تقی آملی و سید احمد خوانساری از ایشان می‌خواهند تا امامت جماعت مسجدی را بپذیرد، ولی استاد بنا به نیاز زمان به کار تدریس و تحقیق و تألیف می‌پردازد. وی در این ایام با دانشجویان ارتباط برقرار می‌کند و هم زمان با شخصیت‌هایی چون استاد شهید مطهری و دکتر محمد ابراهیم آیتی، به ایراد سخنرانی در دانشگاه‌ها می‌پردازد. وی هم چنین کار سترگ مشارکت در پی ریزی بنای فرهنگی و اعتقادی انقلاب اسلامی ایران را در کنار یاران دیگر حضرت امام خمینی رحمه الله هم چون شهید مطهری آغاز کرد و تا آخرین

از او شخصیتی ساخت که کسان بسیاری از اهل فرهنگ و نظر به راحتی بتوانند دور شمع وجودش حلقه بزنند و با او به بحث و گفت و گو بنشینند. در طول این سالیان دراز، شمار بسیاری، از دانش پژوهان گرفته تا اساتید دانشگاه، به محضر او راه یافتند و از او کسب فیض کردند.

ابعاد شخصیتی استاد

علامه محمد تقی جعفری، دارای صفات و ویژگی‌هایی بود که مجموع آن‌ها را در کم تر شخصیت فکری می‌توان سراغ گرفت و باید گفت که هر چه خوبان همه دارند، او یک جا داشت. استعداد سرشار، قوت درک، حافظه نیرومند، استقلال اندیشه، اعتماد به نفس، حق مداری و حقیقت جویی، تسلط بر

جعفری، گستردگی معلومات ایشان بود. ایشان علاوه بر آن که دارای معلومات عمیق و گسترده در مسائل دینی و فلسفی بود، با سایر رشته‌های مختلف علمی نیز آشنایی داشت. در ادبیات فارسی و عربی نیز دارای ذوق عالی و مطالعات عمیقی بود و همواره به ادبیات غرب نیز توجه می‌کرد. استاد از دوران طلبگی خود، علاوه بر درس حوزوی، به مطالعه گسترده در زمینه‌های علمی به ویژه علوم انسانی پرداخت. ایشان در تألیف کتاب سه جلدی ارتباط انسان و جهان در حالی که حدود ۳۲ سال داشت، از ۲۵۰۰ جلد کتاب در زمینه‌های مختلف استفاده کرد.

خلوص و صفای باطن

مهم ترین ویژگی شخصیت اخلاقی

علامه جعفری، خلوص و تقوایش بود. او نه تنها تحلیل‌های ویژه‌ای در باب اخلاص داشت، که تار و پود وجودش با اخلاص تنیده شده بود. اخلاص و صفای باطن، به او نورانیتی بخشیده بود که همگان به او عشق می‌ورزیدند. اخلاص و تقوا او را از دنیا طلبی بازداشت و هیچ‌گاه به دنبال مطامع دنیوی نرفت و جاه، مال، شهرت و مقام نتوانست در اراده آهنین او در راه تحصیل و تدریس علم و فضیلت خللی وارد کند. علامه امینی نویسنده کتاب شریف الغدير درباره ایشان می‌فرمودند: «می‌دانید چرا علامه جعفری را بسیار دوست می‌دارم؟ برای این که با این وضع علمی، از نظر صفای باطن، گویا تازه به دنیا آمده‌اند».

عشق به حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام)

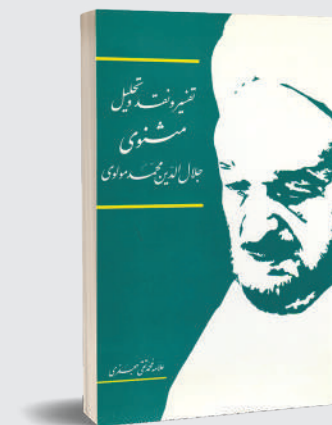
با توجه در تفکرات، وضع روحی و شئون زندگی علامه جعفری (علیه السلام)، آشکارا وجود یک جریان عمیق مذهبی، همراه با تعبدی که در اثر جاذبه کمال الهی در ایشان به وجود آمده بود، دیده می‌شد. هر گاه ایشان در نوشته‌ها، سخن رانی‌ها و تدریس، از حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سخن به میان می‌آورد، درون طوفانی اش از عشق و ارادت بسیار وی به ساحت مقدس مولای متقیان حکایت می‌کرد. شاید انگیزه تألیف کتاب ۲۵ جلدی و گران سنگ شرح نهج البلاغه همین عشق والا و روحانی ایشان به حضرت علی (علیه السلام) بوده است.

علامه و شرح نهج البلاغه

علامه محمدتقی جعفری (علیه السلام) درباره کتاب شرح نهج البلاغه می‌گوید: «از زحمات همه شارحان نهج البلاغه باید قدردانی کرد. هر یک در جهتی کوشیده‌اند و تمام جهات هم لازم و مفید است. آن چه من دوست داشتم و مایل بودم در این شرح بی‌گیری کنم، مشروح و تطبیقی کردن بود. برای‌این‌باور بودم که هر جا مطالب نیاز به شرح و بحث

دارد، به قدر امکان و توانم بحث کنم و در این بحث، یک حالت تطبیقی با مسلک‌ها و معارف دیگر، به ویژه معارف غربی داشته باشم تا با روشن شدن عظمت معارف نهج البلاغه، این خام‌اندیشی را بزدايم که بعضی خیال می‌کنند به موازات پیشرفت‌های صنعتی، غرب در معارف نیز از ما برتر است. در این مقایسه، تا جایی که روح مقدس امیرالمؤمنین (علیه السلام) یاری و کمک کرد، در حدود مقدورم ذخایر گران بهایی را در معارف و علوم انسانی نمایاندم، تا فکر استفاده و چگونگی بهره‌برداری از آن‌ها برایمان روشن گردد».

کردم این کتاب که در فرهنگ انسانی جای گاه ویژه‌ای دارد، باید از نظر یک روحانی شیعه مورد تفسیر، نقد و تحلیل قرار گیرد تا این کار، مقداری از افراط‌ها و تفریط‌ها را بزدايد. من کوشیدم ضمن شرح و تفسیر آن، صحیح را از ناصحیح بازشناسم. در این راه کوشش بسیار کرده‌ام، گرچه امکان دارد موردی از قلم افتاده باشد. من بر این تألیف، احساس وجوب کردم؛ چرا که این کتاب، قرن هاست در فرهنگ انسانی مطرح است و می‌تواند مورد استفاده یا سوء استفاده‌هایی واقع شود؛ چنان که شده است».



علامه و شرح مثنوی معنوی

یکی از آثار با ارزش و گران قدر علامه جعفری (علیه السلام) تفسیر، نقد و تحلیل مثنوی مولوی است که خود درباره انگیزه و هدف این کار می‌گوید: «اصل پرداختن من به مثنوی، از آن جا آغاز می‌شود که جمعی از دوستان تحصیل کرده دانشگاهی، از من خواستند که یک درس مثنوی برایشان بگویم. در طول این درس، من عمق مضامین عالی مثنوی را بیش ترا حساس کردم و دیدم ملای رومی در این کتاب، یک نگرش قوی عرفانی و اخلاقی دارد و استناد او در این کتاب به آیات و روایات هم خیلی زیاد است. از طرفی دیگر، آن را دارای اشتباهات و تناقضاتی یافتیم؛ از این رو، فکر

آثار متنوع علامه

گسترده‌ی مطالعات و دانش اندوزی‌های بسیار علامه جعفری، موجب تنوع آثار و نوشته‌های او شد. ایشان در عرصه‌هایی چون هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، مباحث کلامی و عرفان، فلسفه حقوق، هنر و زیبایی، شرح نهج البلاغه، تفسیر و نقد مثنوی، فلسفه تاریخ و تمدن‌شناسی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، شناخت خیام و نظامی و حافظ قلم زد و آثار گوناگونی از خود بر جای نهاد. آن چه در همه این آثار به چشم می‌خورد، نگاه جدید او به مسائل بشری است. در همه این آثار، مباحث انسان‌شناسی بیش تر جلب توجه می‌کند، به طوری که آن را می‌توان



آن چه در همه این آثار به چشم می خورد، نگاه جدید او به مسائل بشری است. در همه این آثار، مباحث انسان شناسی بیش تر جلب توجه می کند، به طوری که آن را می توان هدف فکر و رسالت قلم وی دانست. اگر او را بزرگ ترین متفکر انسان شناس جامعه خود بنامیم، سخنی به گزاف نگفته ایم.

هدف فکر و رسالت قلم وی دانست. اگر او را بزرگ ترین متفکر انسان شناس جامعه خود بنامیم، سخنی به گزاف نگفته ایم.

علامه جعفری در برخورد با عوام و خواص

علامه جعفری رحمته الله علیه در برخورد با شخصیت های علمی که از شرق و غرب به دیدنش می آمدند، همواره ادب و احترام را رعایت می کرد. برخوردهایش با آن ها، چنان باصفا و صمیمیت همراه بود که آن ها را شیفته شخصیت خود می ساخت. طرز رفتارش با شخصیت های غربی نیز این نبود که دیگران هیچ چیز برای گفتن ندارند و همه گفتنی ها نزد ماست. او در پذیرش سخنان گوناگون، گوش شنوا داشت. نه تنها به سخنان اندیشمندان و بزرگان شرق و غرب گوش فرا می داد، که سخنان افراد عادی را هم به جان و دل می شنید. هیچ تعصبی در شنیدن سخن حق نداشت و معتقد بود که هیچ گاه نباید ادعا کرد که هر چه ما می گوئیم حق است.

فضایل اخلاقی و سفارش

علامه جعفری رحمته الله علیه لحظه ای از عمر پرثمرش را بدون کوشش در راه اعتلای فکری و علمی صرف نکرد. هنگامی که از تحقیق، تدریس و نوشتن فراغت می یافت، به باغبانی منزل و آبیاری درخت ها و گل ها می پرداخت. او حتی در نگرستن به طبیعت، محو جمال

پروردگار و خالق عالم هستی می شد و تفکر در این باب را عبادتی والا می دانست. هنگام دیدار با کودکان و خویشاوندان بسیار به وجد می آمد. نماز اول وقت و مراقبت و خلوص هنگام نماز، از صفات بارز و از وصایای ایشان بود. خودخواهی و غرور را مظهر همه شکست ها و دور افتادن از روش الهی می دانست. ایشان در گفتارهای اخلاقی خود، از حجاب اسلامی بسیار صحبت می کرد و می فرمود: «عالم تشیع حجاب را از حضرت زهرا علیها السلام به ارث برده و زنان باید در حفظ این امانت و ارث گران بها، مانند دختر پیامبر و حضرت زینب باشند که از هر نظر مظهر حجاب بود و به حق، پاسداری حجاب و امانت داری میراث آل رسول صلی الله علیه و آله کرد».

خدمت گزار اسلام و مسلمانان

علامه فرزانه محمدتقی جعفری رحمته الله علیه از نخستین دانشمندان روحانی بود که افکار علمی شرق را به غرب برد و با شرح نهج البلاغه و شرح مثنوی و آن همه مباحث علمی، اسلامی، ادبی و ذوقی، حلقه اتصالی بین حوزه های علمی شرق و غرب شد. آن چه ایشان در مصاحبه ها و نامه هایش به فیلسوفان و صاحب نظران علمی معاصر بیگانه برجای گذاشته، شاهد گویای این مدعا، و گواهی صادق بر زحمات بی وقفه و قابل تقدیر آن دانشمند ژرف نگر و خدمت گزار صمیمی اسلام و مسلمانان است.

پرونده علامه در ساواک

علامه محمدتقی جعفری، در زمره نخستین یاران حضرت امام رحمته الله علیه بوده و سهمی سترگ در شکل گیری و تداوم انقلاب اسلامی، و نیز پی ریزی ساختمان فکری و عقیدتی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران داشته است. اگرچه در دو دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، کم و بیش حضور متعهدانه و دلیرانه آن عالم ربانی و مرزبان حماسه جاوید در حراست از حریم اسلام

و انقلاب اسلامی، بر همگان آشکار گردیده بود، ولی سابقه مبارزاتی پیش از پیروزی انقلاب و چالش عمیق و گسترده فکری و علمی ایشان با رژیم ستمشاهی، تاکنون جز بر صاحب نظران، چندان روشن نشده است. کم تر کسی از مردم و حتی نزدیکان ایشان تصور می کرد که در زمان رژیم پهلوی، ساواک پرونده ای مفصل برای علامه جعفری تشکیل داده باشد. به هر حال علامه جعفری رحمته الله علیه از جمله کسانی بود که تمامی برنامه ها، سخن رانی ها و حرکاتش از طرف ساواک زیر نظر بود و به دقت کنترل می شد.

علامه جعفری و عشق به امام خمینی رحمته الله علیه

در دوران جنگ تحمیلی، در آن هنگام که برخی از جریان های ملی گرا بر ضد دفاع مقدس زبان به انتقاد گشوده و اعلامیه منتشر می کردند، روزی استاد علامه جعفری، حال یکی از افراد سرشناس این گروه را جویا می شود. به ایشان می گویند که فلانی کتابی نوشته و در آن مواردی را به عنوان اختلاف نظر خویش با امام بر شمرده است.

استاد با تعجب می پرسد: «مگر این آقا خود را قابل مقایسه با حضرت امام می داند که یکی او باشد و یکی امام. بعد می فرماید: چند روز پیش یکی از سردمداران همین گروه، به خاطر سوابق دوستی و آشنایی به نزد من آمده بود و بر ضد دفاع مقدس حرف های بی پایه و اساسی می زد و شاید انتظار داشت که با ایشان هم نوایی کنم. به او گفتم: «جوانان این مملکت از حریم اسلام دفاع می کنند و امام خمینی، برانگیخته صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه است».

کنگره نکوداشت منزلت علمی علامه

به منظور بزرگداشت منزلت علمی استاد علامه محمد تقی جعفری رحمته الله علیه در تاریخ ۱۰ شهریور ۷۶، کنگره ای در محل تالار علامه امینی دانشگاه تهران برگزار شد. مقام معظم رهبری (مدظله العالی) در این باره فرمودند: «کاری بسیار شایسته است.



پیکر مطهر آن استاد فرزانه به مشهد مقدس انتقال یافت و در میان حزن و اندوه مردم و زائران حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در محل «دارالزهد مبارکه» پیش روی ضریح مطهر دفن شد و افتخار مجاورت با حضرت امام رضا (علیه السلام) نصیب آن عارف الهی و عاشق اهل بیت (علیهم السلام) گردید.

پیام مقام معظم رهبری در رحلت علامه مقام معظم رهبری (مدظله العالی) به مناسبت رحلت استاد علامه آیت الله محمد تقی جعفری، پیامی صادر فرمودند که در آن آمده است: «با اندوه و تأسف، اطلاع یافتیم که علامه فرزانه و متفکر و فیلسوف و ادیب نامدار آیت الله آقای حاج شیخ محمد تقی جعفری تبریزی به لقاء حق شتافته است. این برای جامعه علمی و فرهنگی کشور ضایعه‌ای سنگین و فقدان بی جبران است.

آن عالم بزرگ و متعهد، در طول بیش از چهل و پنج سال... آثار علمی با ارزشی پدید آورد و تفکر فلسفی را در دایره‌ای وسیع از تحسین کنندگان جهانی خود ارتقا بخشید. پس از پیروزی انقلاب نیز همواره افکار سازنده او در زمینه معارف دینی و نگاه فلسفی به مسائل اسلامی، با استقبال فرزندان و تشنگان علم و معرفت رو به رو می‌گشت... خاموشی این چراغ فروزان حقا خسارتی بزرگ برای جویندگان معارف عمیق اسلامی به شمار می‌آید. این جانب با تسلیت به جامعه علمی کشور و علما و دانشجویان محترم حوزه ها و دانشگاه ها و مخصوصا به بازماندگان محترم و ارج مند ایشان، به روح این عالم بزرگ وار درود می‌فرستم و رحمت و مغفرت الهی را برای ایشان مسئلت می‌کنم».

علامه جعفری و نیایش

علامه فرزانه محمد تقی جعفری (علیه السلام) که حضرت امام خمینی (علیه السلام) او را ابن سینای زمان ما خواند درباره نیایش جملاتی زیبا دارند که قسمت‌هایی از آن چنین است: «مرغ

بزرگ داشت جناب آقای جعفری، بزرگ داشت علم و تحقیق است. این جانب بیش از چهل سال است که این بزرگ وار را در نشاط و تلاش دایمی در میدان‌های پژوهش و تبیین و تربیت جوانان مستعد و ارائه نظرات و اندیشه‌های فلسفی و معارف دینی می‌شناسم». به مناسبت برگزاری این کنگره، تبلیغات نسبتا وسیعی صورت گرفت و تنی چند از شخصیت‌های علمی، مذهبی و فرهنگی کشور در روز برگزاری مراسم، درباره شخصیت و آثار علامه سخن گفتند. در پایان این جلسه، علامه با سخنان شورانگیز و عارفانه خود، اشک شوق را بر دیدگان همه جاری ساخت. هم چنین در این جلسه، نشان درجه یک دانش به علامه محمد تقی جعفری (علیه السلام) تقدیم گشت.

بیماری و رحلت

با آن که استاد علامه جعفری سابقه بیماری داشتند، معمولاً وضعیت عمومی جسمانی ایشان رضایت بخش بود. ولی به ناگاه در اواسط شهریور ۱۳۷۷ پس از بروز علائمی و انجام معاینات لازم توسط پزشکان، سرطان پیشرفته‌ای که طی سالیان گذشته پنهان مانده بود، تشخیص داده شد. پس از مدتی معالجه در ایران، بنا به توصیه پزشکان متخصص، ایشان راهی نروژ و سپس انگلستان شد تا با بهره‌گیری از امکانات و تجهیزات پیشرفته، معالجات ادامه یابد. متأسفانه درمان انجام شده به رغم نشانه‌های امیدوارکننده اولیه، سودی نبخشید و استاد پس از یک عمل جراحی، بر اثر سکتة مغزی در تاریخ ۲۵ آبان ۱۳۷۷ به دیدار محبوب شتافت. پیکر علامه نیمه شب ۲۶ آبان ۱۳۷۷ مصادف با میث حضرت رسول اکرم (علیه السلام) به تهران انتقال یافت و دو روز بعد، در محل دانشگاه تهران و با حضور پرشور اقشار مختلف مردم، توسط آیت الله جوادی آملی بر پیکر ایشان نماز خوانده شد. بعد

روح در حال نیایش از تنگنای قفس تن رها گشته، پروالی در بی نهایت می‌گشاید. اگر این پرواز صحیح بوده باشد، دیگر برای روح برگشتن و محبوس شدن در همین قفس خاکی امکان پذیر نخواهد بود؛ زیرا پس از چنین پروازی، کالبد خاکی او هم چون رصدگاهی است که به سوی بی نهایت نصب شده و دیده از نظاره به آن بی نهایت نخواهد پوشید. در همه اوقات و همه لحظات زندگانی، نیایش برای ما امکان پذیرست؛ زیرا همیشه روزه‌هایی از دیوارهای این جهان کهن سال بر بی نهایت باز است و ما از رصدگاه این کالبد خاکی، همواره می‌توانیم آن سوی جهان را نظاره کنیم. اما گویی سرود نیایش که از اعماق جان برمی‌آید، به خاموشی مطلق در جهان طبیعت شور و اشتیاقی دارد. شاید روح انسانی در خاموشی مطلق، راز دیگری احساس می‌کند. آری، نیایش شبان گاهی، لذت وصف ناپذیری دارد».



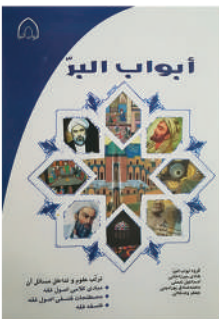
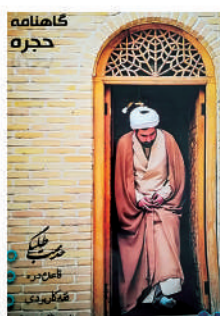
انتصابات

به مناسبت تقدیر از مقام استاد در روز معلم، حضرت آیت الله تحریری تولیت معظم مدرسه علمیه مروی با حضور در جمع اساتید مدرسه ضمن ایراد سخنرانی و قدردانی از زحمات اساتید، جناب حجت الاسلام والمسلمین پیرزاده را به سمت سرپرستی مدرسه علمیه مروی منصوب نمودند. همچنین جناب حجت الاسلام والمسلمین تیموری توسط ایشان به سمت معاونت تهذیب مدرسه علمیه مروی منصوب شدند.

برگزاری نشست نقد و بررسی کتاب ضرورت و روش تنقیح و اصلاح اصول فقه، اثر حجت الاسلام والمسلمین توده فلاح

اولین دوره نشست های نقد و نظر علمی با حضور اساتید مدرسه علمیه مروی در اردیبهشت ماه سال جاری با عنوان بررسی و نقد کتاب ضرورت و روش تنقیح و اصلاح اصول فقه، اثر حجت الاسلام والمسلمین توده فلاح در طی ۲ جلسه برگزار گردید ادامه نشست فوق پس از ماه رمضان در خرداد ماه ۹۸ برگزار می گردد.





گزارش برگزاری مسابقه نشریه گروهی

در اواخر دی ماه سال ۹۷ معاونت پژوهش اقدام به برگزاری مسابقه نشریه گروهی تولید نشریه در بین طلاب مدرسه مروی و مدرسه معمار نمود. هدف از برگزاری این مسابقه، ایجاد نشاط علمی و پژوهشی و بهره مندی از استعداد های طلاب و تمرین برای کار گروهی در فعالیت های علمی بود. تعداد ۷ گروه ۳ الی ۵ نفره در این مسابقه شرکت نمودند که حاصل کار ایشان تولید ۷ نشریه با متوسط حجم ۱۰ صفحه ۴A بود.

گزارش جشنواره قلم مطهر

دومین جشنواره پژوهشی قلم مطهر، امسال در روز ۹ اردیبهشت همراه با سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین حامد کاشانی و با حضور تولیت معظم حضرت آیت الله تحریری در مدرسه مروی برگزار گردید. تقدیر از برندگان مسابقه گروهی تولید و طراحی نشریه از مهمترین محورهای این مراسم بود. هم چنین از برترین های مقالات دو شماره نشریه پیام مروی نیز در این مراسم تقدیر به عمل آمد.



احمد شاکری (متولد ۱۳۵۳، تهران) نویسنده و منتقد ادبی و عضو هیئت علمی گروه ادبیات اندیشه پژوهشکده فرهنگ و مطالعات اجتماعی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، از منتقدان جدی ادبیات داستانی پس از انقلاب است.

سوابق حوزوی

طلبه حوزه علمیه مروی تا سال ۱۳۹۶
اتمام دروس سطح و اشتغال به دروس خارج



روایت‌گری و داستان‌نویسی در حوزه‌های علمیه مصاحبه با احمد شاکری

قسمت دوم

محور چهارم هم که به نظرم در بحث ما خیلی مهم است علت فاعلی است. برخی گفتند داستان دینی باید از نویسنده دینی صادر بشود. به همین دلیل رفتند به سراغ طلبه‌ها. یعنی پرسیدند چه کسی باید داستان بنویسد؟ خوب هر کسی که نمی‌تواند این کار را بکند. هنرمند از جوهر و چشمه وجودی خودش سیراب می‌کند. ذات نایافته از هستی بخش، کی تواند که شود هستی بخش؟ از کوزه همان برون تراود که دروست. خوب کسی که نه می‌داند دین چیست و نه انقلابی است چگونه می‌تواند در این مسیر قدم بردارد؟ زمانی این تلقی محکم‌تر شد که دیدیم برخی از نویسندگانی که انقلابی بودند ولی دین‌شناس نبودند دست به قلم بردند. این نشان داد تنها انقلابی بودن و همدل بودن با آن برای نوشتن کافی نیست. در طول این سال‌ها ما در حال تمرین و آزمون و خطا بوده‌ایم. هنوز هم در حال آزمون و خطا هستیم. چرا؟ چون یک مسئله علمی را در چارچوب روش‌های علمی نبرده‌ایم که حلشان کنیم. خواسته‌ایم با آزمون و خطا آن را حل کنیم. درحالی‌که باید پژوهش می‌کردیم. این‌ها از نظر پژوهشی قابل حل است ولی بدون پژوهش اولین نسخه‌ای که به ذهنمان رسید را عمل کردیم و هنوز هم داریم عمل می‌کنیم. هنوز هم جایی مثل بنیاد ادبیات داستانی دارد کاری می‌کند که تجربه شکست خورده اوایل دهه ۶۰ است.

به نظر شما همین مسئله به این خاطر نیست که ما یک فضای آکادمیک در حوزه داستان و کلاً در حوزه ادبیات مدرن نداریم و بیشتر دانشگاه‌های ما هم به فضای کلاسیک ادبیات و شعر می‌پردازند؟
بگذریم که همین فضای کلاسیک هم دیگر برای دانشجویان خسته کننده شده است. در همین دانشگاه تهران شاید بتوان گفت

سوابق فعالیت‌های ادبی

- سردبیری سابق فصل نامه قلم
- عضو سابق هیئت مدیره انجمن قلم ایران
- تدریس چندین دوره عناصر داستان و داستان نویسی
- عضو سابق شورای سردبیری ماهنامه ادبیات داستانی
- عضو شورای سردبیری ماهنامه ادبیات داستانی
- عضو هیئت داور در چندین جشنواره از جمله
'شهید غنی پور؛ قلم زرین؛ بسیج دانشجویی؛
جایزه ادبی اصفهان؛ قصه‌های قرآنی و ...
- نقد فیلم‌های مطرح سینمای ایران در مطبوعات
- نقد داستان‌ها و رمان‌های معاصر در مطبوعات

مهمترین آثار:

سرزمین پدری (مجموعه داستان)
بازتاب (مجموعه نقد پنج رمان: آتش
بدون دود، من او، کشتی پهلوی گرفته،
در جستجوی من، شیدا)
عریان در برابر باد (رمان)
نفس (مجموعه داستان)
باران نیمروز (مجموعه داستان)
جستاری در اصطلاح‌شناسی
و مبانی ادبیات داستانی دفاع مقدس
انجمن مخفی (رمان)

جوایز دریافتی:

- اعطای جایزه قلم زرین در بخش داستان
به رمان انجمن مخفی، شناخته شدن به
عنوان کتاب سال در سال ۱۳۸۷ و رمان
برگزیده کتاب سال در هشتمین جشنواره
کتاب سال شهید حبیب غنی پور
- جستاری در اصطلاح‌شناسی «اعطای
جایزه قلم زرین در جشنواره نشان دهخدا و
انتخاب کتاب و مبانی ادبیات داستانی دفاع
مقدس در هجدهمین همایش کتاب سال
حوزه به عنوان اثر شایسته تقدیر

**دانشجویان علاقه‌ای به ادامه تحصیل و یا پژوهش بیشتر در حوزه
آموخته‌های خود را ندارند. از طرف دیگر به نظر شما آیا این ورود که
در سال‌های اخیر با برگزاری جشنواره‌ها و... بیشتر شده است، به
آن نیاز - لزوم حضور نویسنده دینی برای شکل‌گیری داستان دینی
- پاسخ داد؟**

به همین اندازه بگویم که اصلاً تأسیس رشته دانشگاهی خودش
نتیجه پرسشگری است. یعنی کسی که اولاً پرسشی ندارد و ثانیاً
انتخاب نکرده و نمی‌داند این پرسش را چگونه باید حل کند چطور
به سمت تأسیس محافل علمی برود؟ در یک دوره‌ای به خصوص
اوایل انقلاب اساساً پرسشی وجود نداشت. ما همه نیازهایمان را
داشتیم از طریق تجربه حل می‌کردیم. وقتی گمان می‌کردیم نویسنده
می‌تواند اثری تولید کند خوب چه نیازی به دانشگاه هست؟ ما فکر
می‌کنیم اثر نویسنده انقلابی، انقلابی خواهد شد. خوب به سراغ آن
می‌رویم دیگر! این که ماهیت پرسشی و عقلی نداره؛ هنوز هم بسیاری
از رفتارها و برنامه‌ها و عمل ما در حوزه ادبیات بدون توجه به مبانی
و پرسش‌های نظری صورت می‌گیرد. لذا وقتی پرسشی نباشد به
دنبال راه حل هم نیستیم. یا اگر پرسشی باشد ولی راه حل مناسبی
نداشته باشیم، محفل علمی بوجود نمی‌آید. این دو باید فراهم باشد.
پس این را عرض کردم که از بین همه ارکان در ماهیت ادبیات
انقلاب باید به تولید تمرکز کنیم. از ارکانی هم که روی تولید مؤثر
هستند روی علت فاعلی تمرکز کردیم. با اصالت یافتن علت فاعلی،
اثر انقلابی را نتیجه عمل هنرمند انقلابی تعریف کردیم. یعنی رمان
دینی تعبیر نویسنده و تفکر دینی است. دو تا علت فاعلی انتخاب
شد. کسانی که در موضوع با ما همسو بودند ولی تخصصی نداشتند و
کسانی که تخصص داشتند. خوب ما شاهد بودیم که افراد متعددی
به حوزه داستانی ادبیات دفاع مقدس ورود کردند و نوشتند. تنها
مزیت این‌ها این بود که در صحنه‌های دفاع مقدس حاضر بودند.

البته از لحاظ فکری هم با حضرت امام و دیگر مسئولان انقلاب و
دفاع مقدس همسو بودند. اما به نظر می‌رسد این کار، مشکل را حل
نمی‌کند. مثلاً شما وقتی می‌خواهید به موضوعاتی مثل تاریخ، جبر و
اختیار و تقدیر و دیگر موضوعات عمیق وارد شوید و طرح سوال کنید،
این طرح سوالات به عمق جهان بینی و درک ایدئولوژی عمیق از مقوله
انقلاب و دفاع مقدس نیاز دارد. پس صرفاً صاحب تجربه نمی‌تواند
از پس تحلیل این واقعه بریاید. در نتیجه می‌بینید خیلی از کسانی
که با آنها آشنا هم هستید و در دهه ۶۰ داستان‌های حماسی راجع به
دفاع مقدس می‌نوشتند الآن جبری‌گرا شده‌اند. دارند ادبیات سیاه
می‌نویسند. چرا؟ چون قدرت تحلیل ندارند. چون دانش لازم ندارند.
چون عقل نظری آن‌ها به بن‌بست رسیده است.

بنابراین با برتری یافتن و ترجیح علت فاعلی به نظر می‌رسد
ادبیات داستانی ما به این سمت حرکت کرد که باید علت فاعلی
کسی باشد که در ضمن همسو بودن با انقلاب، دین‌شناس هم باشد.
یکی از رمان‌نویسانی که در همین سال‌ها هم وفات کرد، رمان مفصلی
نوشته است که ظاهراً قرار بود ارزش‌های دینی را منتقل بکند. وقتی
به ایشان گفتند رمان شما در جهات متعددی تناسبی با ارزش‌های
دینی ندارد، در حالی که شما می‌خواستی برای معصومین بنویسی،
معلوم شد که ایشان یک روایتی از یکی از معصومین را به غلط ترجمه
کرده است. یعنی حتی ترجمه را هم درست متوجه نشده است چه
برسد به تفسیر! خوب طلبه علی‌القاعده به روش‌هایی مجهز است
که می‌تواند درست‌ترین و ایمن‌ترین نتایج و محصولات را از قرآن و
روایات و سنت اخذ کند، اطمینان‌بخش تر است.

البته در طول این سال‌ها همیشه بین دو انتخاب مخیر بوده‌ایم.
یعنی با فهم این ضرورت که ما باید به یک تعمق دینی برسیم و
باید ژرف‌اندیشی دینی داشته باشیم، دو راه وجود دارد. یکی اینکه
دوره‌های متعددی برای نویسندگان بگذاریم تا با تفسیر، مبانی دینی،

هنوز هم بسیاری از
رفتارها و برنامه‌ها
و عمل ما در حوزه
ادبیات بدون توجه به
مبانی و پرسش‌های
نظری صورت می‌گیرد.
لذا وقتی پرسشی
نباشد به دنبال راه
حل هم نیستیم. یا
اگر پرسشی باشد
ولی راه حل مناسبی
نداشته باشیم، محفل
علمی بوجود نمی‌آید.

شما وقتی می خواهید
به موضوعاتی مثل
تاریخ، جبر و اختیار
و تقدیر و دیگر
موضوعات عمیق
وارد شوید و طرح
سوال کنید، این طرح
سوالات به عمق
جهان بینی و درک
ایدئولوژی عمیق از
مقوله انقلاب و دفاع
مقدس نیاز دارد.
پس صرفاً صاحب
تجربه نمی تواند از
پس تحلیل این واقعه
بربیاید.

اصول فقهی و منطقی و فلسفی آشنا شوند تا خطاهایشان کم شود؛ یکی هم اینکه برویم سراغ طلبه هایی که این مبانی را می دانند و به آنها داستان نویسی را یاد بدهیم. کدام یک مسیر ایمن تری است؟ البته این دو مسیر همواره کنار هم حرکت کرده اند. اگر می خواهیم داستان نویس ها را به سمت درک علوم حوزوی ببریم یک مقوله بزرگی است. اصلاً خیلی از آن ها به این سمت حرکت نمی کنند. بسیار طولانی مدت است. اینطور به نظر می رسد که یک طلبه فاضلی که تا پایه ده خوانده، سطح ۳ یا ۴ است و یا حتی به اجتهاد رسیده است، با علما همنشینی دارد، برای بحث دینی خود مینا دارد و با تاریخ و سیره پیامبر و معصومین و قرآن آشناست، باید به چنین کسی داستان نویسی یاد بدهیم. این مسیر کوتاه تری است. من با این کار لزوماً موافق نیستم ولی می خواهم بگویم تلقی اینطور بود که اگر به چنین کسی داستان نویسی یاد بدهیم دیگر هیچ مشکلی نخواهد بود. یعنی یک تلقی غلط این بود که یک طلبه مصون از خطاست و تنها مشکل این است که تکنیک بلد نیست. حالا تکنیک چه ادبیات داستانی باشد، چه سینما باشد و... حتی دانشکده صدا و سیمای قم که از طلبه ها دانشجوی می گیرد، مدرسه اسلامی هنر و نمونه های متعدد دیگر با همین تلقی جلو می روند. یعنی طلبه فاضل درس خوانده بیاید و هنر یاد بگیرد، این مسیر را کوتاه تر می کند تا اینکه بخواهیم هنرمندی را که شاید نسبتی با دین ندارد و یا قرآن خواندنش هم غلط است، وارد فضای علمی و معرفتی کنیم و ده سال پای درس استادی فقه یاد بگیرد، هفت هشت سال بنشیند اسفار یاد بگیرد و... پس این روند ما را به اینجا رساند که باید طلبه ها وارد حیطه ادبیات داستانی شوند. این را حالا می توان مبدأ تحلیل بگیریم که آیا این کار موفق بوده است یا نه؟ اگر موفق بوده است چرا و اگر نبوده است چرا؟ در همین رویکرد، بالأخره باید به طلاب داستان نویسی آموزش داده می شد. طلبی که شاید برخی از آن ها با مطالعه و خواندن ادبیات داستانی و سایر مدل های هنری آشنا بودند اما برخوردی با داستان نویسی به شیوه غربی و فضای هنری نداشتند. خوب یک سری اساتیدی برای این ها آورده شد که شاید همان اساتید هم از بدنه روشنفکری بودند یا اساتیدی از همین بدنه مذهبی که با روشنفکری ارتباط داشتند و در کارهای خودشان یک سری نقاط قابل بررسی وجود دارد، بودند. نتیجه این شد که شاید برخی از طلبه ها خودشان را در وهله اول یک هنرمند می دانند و بعد یک طلبه. این انگار دوباره یک دور تسلسلی ایجاد کرده که فرد خودش را برای هرچه نزدیکتر شدن به سبقه هنرمند و نویسنده بودن از ویژگی های طلبگی تهی می کند. شاید درست نباشد این تعبیر، ولی انگار می خواهند از این رقابت و از جذب مخاطب و صحبت به زبان مردم عادی - که شاید

طلاب را نمی فهمند - عقب نمانند. یعنی اگر به زبان طلبگی صحبت کنید شاید کمتر مقبولیت داشته باشید تا اینکه مثل یک روشنفکر بنویسید. این یک مطب.

از طرف دیگر یک سری آمدند که خیلی ساده یک زندگی طلبگی را روایت کردند و کارهای خوبی هم از آب درآمد و ارتباطات خوبی هم با آن ها ایجاد شد. ولی این دو نوع جریان نشان می دهد این تلقی که اگر ما یک طلبه رمان نویس داشته باشیم دیگر مشکلی نخواهیم داشت، زیر سوال برود.

باز برمی گردیم به همان نکته اول. نکته اول این بود که ما یک پرسش نظری را به جای اینکه در محل خودش درک کنیم و جوابش را بفهمیم و پاسخ دهیم، آن پرسش را که در واقع مجهول ما بود در یک جمل مرکب وارد عرصه عمل کردیم. مثلاً در خصوص فهم اینکه اساساً ماهیت هنر دینی چیست؟ ما بدون اینکه به این پرسش پاسخ بدهیم به این نتیجه رسیدیم که ما می دانیم چیست و می دانیم به کدام سمت حرکت کنیم! ما بدون اینکه ارکان مشخص موجود در آفرینش هنری را بدانیم به سمت تولید رفتیم، بدون اینکه بدانیم ارکان اصلی تولید چیست به سمت علت فاعلی رفتیم. می خواهم بگویم عدم ورود ما به حوزه پرسشگری، آسیب هایش تا اینجا هم پایان نیافت و ادامه پیدا کرد.

لزوماً برای تولید رمان دینی که بصورت دقیق هم نمی دانیم چیست، اولاً باید روی تولید داستان تأمل کنیم؟ باید نویسنده را ارجحیت دهیم و این نویسنده بهتر است نویسنده دینی باشد؟

خوب حالا سوال بعد این است که برای اینکه فردی دیندار و مطلع از مبانی دینی، نویسنده بشود چه باید کرد؟ این پرسش جنبه نظری دارد. می شود نظریه آموزش. یکی از خطاهایی که ما در ارکان اربعه داشتیم این بود که متأسفانه برخی با کوته نظری و با کوته اندیشی تولید را منحصر در یک علت کردند. یعنی گفتند فقط علت فاعلی مهم است و اگر نویسنده متدین باشد دیگر مشکلی نخواهیم داشت چون تکنیک موجود است. درحالی که خود این تلقی، دقیق نیست. تلقی این ها این بود که تکنیک یک مقوله بی جهت است، یک مقوله لایشرط و خنثی است که شما می توانید آن را آموزش بدهید. اگر این را به طلبه آموزش بدهید، چون او به سرچشمه وحی و معارف متصل است، می شود نویسنده دینی و اگر همان تکنیک را به فرد نیهیلیست و سکولار و پوچ گرا آموزش بدهی می شود ادبیات سکولار و ادبیات پوچ گرا. درحالی که این هم تلقی غلطی بود.

بنابراین این سوال پیش آمد که در مقوله آموزش چه باید کرد؟ خوب آموزش چه می خواهد؟ ارکان آموزش کدام اند؟ یک: منابع مکتوب و درسی. دو: روش های آموزشی. سه: مدرس و چهارم: کسی که

خیلی از کسانی که با
آنها آشنا هستیم و در
دهه ۶۰ داستان‌های
حماسی راجع به دفاع
مقدس می‌نوشتند
الآن جبری‌گرا شده‌اند.
دارند ادبیات سیاه
می‌نویسند! چرا؟
چون قدرت تحلیل
ندارند. چون دانش
لازم ندارند. چون
عقل نظری آن‌ها به
بن‌بست رسیده است.



این بوده که من از نوشته‌های این نویسنده خیلی خوشم می‌آید. یکی از مدرسان همین دوره‌های داستان‌نویسی [که البته خودش طلبه نیست و تا حدودی فضای روشنفکری هم دارد] می‌گفت من در خدمت امام رضا (ع) در مشهد مقدس مشغول زیارت بودم که یکی از طلاب داستان‌نویس در زمانی که من داشتم زیارت‌نامه می‌خواندم سمت من آمد و پرسید نظر شما درباره کافکا چیست؟ من عصبانی شدم و گفتم تو چطور درک نمی‌کنی؟ من در محضر امام رضا (علیه السلام) هستم و تواز من درباره کافکا سوال می‌کنی؟!

الآن فضای موسسه "شهرستان ادب" چگونه است؟ خوب آقای علی محمد مؤدب، آقای سیار، آقای وحیدزاده از شاعران خوب، در آنجا هستند. خود موسسه چندین بار از نظر شعر توسط رهبری تمجید شده است و درست هم هست، افراد انقلابی در قسمت شعر آن فعالیت میکنند، اما در بخش داستان اینطور نیست. یک جریان خزنده زاویه‌دار با ارزش‌های اسلامی و انقلابی در "شهرستان ادب" در بخش داستان حضور دارد. چند مدت قبل من نامه‌ای را خطاب به آقای علی محمد مؤدب منتشر کردم که کوچکترین التفاتی به این نامه نکردند و تجربه و عمل ایشان نشان داد که مصر هستند با همان افراد و همان مدرسین راه داستان را ادامه دهند. خوب این تجربه

درس می‌گیرد یا همان هنرجو. خوب کدامیک از این‌ها مال ما بود؟ می‌توانیم بگوییم هیچکدام از این‌ها مال ما نبود. منابع، منابع غربی بود؛ روش‌ها، غربی بودند؛ مدرس‌ها هم کسانی بودند که دلباخته ادبیات غرب بودند. خوب وقتی ذهن خام (از نظر داستانی) و اگرچه دین‌باور، به این سمت حرکت کند و بخواهد در این کارخانه تربیت شود، محصولش هم کاملاً مشخص است. در تاریخچه ادبیات داستانی طلاب وقتی به قم نگاهی بیاندازیم، مدرسان مشهور و شناخته‌شده چه کسانی هستند؟ آقای نادر ابراهیمی، آقای محمدحسن شهسواری، آقای محمدجواد جزینی و... .

دفتر تبلیغات حوزه علمیه، مدرسه اسلامی هنر و انجمن‌ها و مجموعه‌های متعددی که درباره طلاب وجود دارند و کار تدریس را انجام دادند. به نظر من خطای راهبردی ما که شما هم به آن اشاره کردید بخشی مربوط به انتخاب مدرسین است. اولاً فرایند آموزش داستان، فرایندی زمان‌بر است. فرایندی است که در طول زمانی اتفاق می‌افتد و فرد در ممارست با استاد و آثار و روش‌ها شکل می‌گیرد. سال‌ها قبل من در دفتر کار یکی از نویسندگان معمم فاضل حاضر شده بودم، عکس نویسندگان را روی در و دیوار چسبانده بود از جمله کافکا. این برای ما خیلی معنی دارد. احتمالاً توجیه او هم

با فهم این ضرورت
که ما باید به یک
تعمق دینی برسیم
و باید ژرف اندیشی
دینی داشته باشیم،
به نظر می‌رسد این
که یک طلبه فاضلی
که سطح ۳ یا ۴ است
و یا حتی به اجتهاد
رسیده است، و با
علما همنشینی
دارد، برای بحث
دینی خود مبنا دارد
و با تاریخ و سیره
پیامبر و معصومین
و قرآن‌آشناست،
باید به چنین کسی
داستان‌نویسی یاد
بدهیم، این مسیر
کوتاه‌تری است.



می‌کنند که اساساً شما خیلی از حرف‌های طلبگی را نمی‌توانی در آن‌ها بگویی. لذا مع الأسف نمونه‌هایی از داستان‌های طلاب وجود دارند که در هتاک، در روایت اروتیسم، شنیع‌تر، وقیح‌تر و فجیع‌تر از داستان‌هایی هستند که از افراد معمولی می‌بینیم. یعنی حدودی را می‌شکنند که یک فرد معمولی جرأت شکست آن‌ها را ندارد. نسلی تربیت می‌شوند که پاسخگویی به این‌ها به مراتب دشوارتر از یک فرد معمولی است. یک فرد روشنفکر که ممکن است داستان اروتیک و ضددینی بنویسد وقتی شما مبانی دینی را برایش مطرح کنی قدرت پاسخگویی ندارد. به لاک دفاعی فرو می‌رود و در نهایت ممکن است دین را انکار کند که نوعاً چنین جرأتی هم ندارند. ولی یک طلبه وقتی وارد فضای اروتیسم می‌شود وقتی از او می‌پرسیم چرا چنین داستانی می‌نویسی، ارجاع به روایتی - العیاذ بالله - از حضرت صادق می‌دهد. برای این موضوع مصداق و نمونه داشته‌ایم. اینکه - نعوذ بالله - امام صادق در توصیف حوربان بهشتی چنین چیزی را گفت! خوب این فرد مصداق دزد با چراغ است.

خطری که از این طیف متوجه ادبیات ما می‌شود را الآن درک نمی‌کنیم. سال‌های بعد طیفی درست می‌شوند با این وضعی که در ادبیات ما هست. بعید می‌دانم کسی بتواند جلوی آن‌ها به

شکست‌خورده‌ای است که در طول انقلاب تکرار شده است. مدرسان موسسه "شهرستان ادب" چه کسانی هستند؟ آقای مجید قیصری نویسنده داستان‌های سیاه جنگ. آقای محمدحسن شهسواری که تعلق ایشان به جریان روشنفکری غیرقابل انکار است. ایشان داور جایزه گلشیری و جایزه منتقدین مطبوعات هستند و می‌شود گفت سرسلسله بسیاری از جشنواره‌ها و فعالیت‌های شبه‌روشنفکری در کشور ما هستند. یا خانم بلقیس سلیمانی. آیا فکر و عمل مدرس روی ذهن و دل جوانان پاک انقلابی که می‌خواهند کاری برای انقلاب بکنند تأثیر دارد یا ندارد؟ قطعاً تأثیر دارد.

وضعیتی که الآن بعضاً در بین طلاب داستان‌نویس در کشور شاهد هستیم که محافلی هم در قم دارند، اینها محصول تربیت مدرسانی هستند که با ارزش‌ها و مفاهیم انقلاب اسلامی زاویه داشتند. خوب وقتی می‌خواهند مثال مطرح کنند از نمونه‌هایی مطرح می‌کنند که در ذهن هنرجو بعنوان نمونه عالی شکل می‌گیرد. هنرجو طبیعتاً به دنبال این نمونه‌های عالی حرکت می‌کند. وقتی از اقتضائات ادبیات داستانی می‌گویند، ادبیات داستانی را سکولار معرفی می‌کنند. لوازمی برای داستان‌نویسی معرفی می‌کنند که آن لوازم، طلبه را از سبک و روش طلبگی جدا می‌کند. غایات و لوازمی برای ادبیات معرفی

راحتی بایستند. این‌ها در حقیقت توجیه شرعی می‌کنند کاری را که روشنفکران ما می‌کنند. البته در این میان طلابی وجود دارند که زحمت می‌کشند، طلابی وجود دارند که قلم توانایی دارند. از اساتید این رشته مثلاً آقای محدثی هستند. آقای مظفر صادقی در یزد کار می‌کنند. ایشان ”نیم شبی در حله“ را نوشتند که کار خوبی است در تقریب مذاهب. این چهره‌ها هم هستند ولی متأسفانه اساتید ناباب باعث ایجاد این جریان می‌شود. این عدم مراقبت در مورد استاد، تجربه تلخ را در جاهای دیگر هم داشته‌ایم. من از آقای سرشار که خدا حفظش کند شنیدم که می‌گفت تجربه‌ام این است به کسی که می‌خواهم تدریس بکنم حتماً ملاحظات را باید داشت. اگر می‌خواهم به خانمی داستان نویسی یاد بدهم حتماً مقید هستم که با حجاب باشد. یعنی اولیات را باید داشته باشد. ملاحظات اخلاقی باید وجود داشته باشد. هر استادی را و هر شاگردی را نباید به کار گرفت.

خوب البته اینطور نیست که این دوستان دشمنی با انقلاب داشته باشند. پس علت اصلی این مشکلاتی که به وجود آمده است چیست؟ الان شاید حتی رسانه‌های انقلابی و رسمی هم نتوانند به آن اعتراض کنند. چون به نوعی آن‌ها از خود محسوب می‌شوند. آیا دلیلش سوء مدیریت است؟ دشمنی در این میان وجود دارد؟ دلایل متعددی دارد. آن چیزی که ما از دوستان سراغ داریم این است که همگی تعلق خود به انقلاب را اعلام می‌کنند. اما مگر تعلق کافی است؟ آن چیزی که مقام معظم رهبری دائم به آن تأکید دارند بصیرت در طیف نخبگان و خواص است. یک بخشی از بصیرت مربوط به عقل نظری است. یعنی دانش. بسیاری از این اتفاقات به دلیل جهل است. به دلیل این است که متولیان ادبیات داستانی در کشور ما متخصص این مقوله نیستند. شاعران در حوزه داستان ورود می‌کنند و برنامه‌ریزی می‌نمایند. خوب این غلط است. حوزه داستان اقتضائات و پیچ و خم‌های خودش را دارد. هر کسی نباید اجازه برنامه‌ریزی داشته باشد.

بخشی از این مشکل مربوط به عقل عملی است. قرآن راجع به برخی از مشرکان می‌گوید این‌ها با اینکه حق را می‌دانستند ولی جلوی آن ایستادند. راجع به حضرت اباعبدالله (ع) هم همینگونه است. می‌دانستند او بر حق است و جلوی او ایستادند. چرا؟ برای منافع، محفل‌گرایی و باندبازی. خیلی از خواص ما سکوت کرده‌اند. چرا؟ به خاطر اینکه بایکوت نشوند. برای اینکه منافعشان به خطر نیفتد. سکوت در تاریخ اسلام چه بر سر اسلام که نیاورد. اسامه‌ای که پیامبر (ص) گفته بود ”لئن الله من تخلف عن جیش اسامه“ بعد از همه داستان‌های خانه‌نشین شدن امیرالمؤمنین علی (ع)، آمد خدمت ایشان، حضرت امیر خیلی ملاقات گرمی با او نکرد. اسامه

اعتراض کرد، حضرت در جواب فرمودند تو که دیگر از خواصی و ما را می‌شناسی؛ تو چرا سکوت کردی؟ اگر بخواهم جمع‌بندی داشته باشم باید بگویم ادبیات متعهد ما در طول تاریخچه چند دهه خود بیشتر، از جهل به موضوعات سیلی خورده است.

الآن خواص ما درباره لغزش‌های برخی از جریان‌های انقلابی سکوت می‌کنند. مردم عادی که تخصص ندارند گمان می‌کنند این سکوت نشان‌دهنده تأیید است. اگر ما سکوت کنیم جریان ادبیات انقلاب دچار خطر می‌شود. مقام معظم رهبری فرمودند محافظه‌کاری قتلگاه انقلاب است. یک نشانه از محافظه‌کاری سکوت در برابر خطاهاست. این سکوت‌ها به کجا می‌انجامد؟ به اینجا که ”لم یزرع“ بعنوان کتاب سال و به عنوان کاری که ضد ایدئولوژی انقلابی است معرفی می‌گردد. موجب می‌شود کسی مثل ابوتراب خسروی جزو داوران جشنواره جلال که قرار است یک جشنواره انقلابی باشد، قرار بگیرد. خوب این‌ها نتیجه سکوت است. آن چیزی که برای ما اهمیت دارد حفظ حق است؛ نه حفظ آدم‌ها. حق باید گفته شود اگرچه آدم‌ها ریزش بکنند. اگر بخواهم جمع‌بندی داشته باشم باید بگویم ادبیات متعهد ما در طول تاریخچه چند دهه خود بیشتر از جهل به موضوعات سیلی خورده است. یعنی توجه عالمانه‌ای به موضوعات نداشته است. وضعیت داستان‌نویسی طلاب هم به نظرم نیازمند یک تصمیم‌گیری جدی است و آن اینکه به نظرم بدنه حوزه که بدنه تولید علم و فکر و زادگاه انقلاب است باید ورود پیدا کنند به این موضوع. طیفی از محققین ما در حوزه باید به مسائل نظری ورود پیدا کنند و توجه‌ها باید بیشتر شود. وقتی حوزه علمیه مباحثاً با حوزه ادبیات روبرو شود، این خطاها خیلی کمتر می‌شود. اینکه داستانی از یک طلبه ببینیم که مسائل اروتیک را بیان کند، این نشان می‌دهد حوزه علمیه ما این داستان را ندیده است. وگرنه هیچ دانش‌آموخته‌ای در مکتب امام صادق (ع) اگر کلام امام را فهمیده باشد و با سنت نبوی و علوی آشنا باشد، چنین اثری نمی‌نویسد. این نشان می‌دهد این‌ها دارند در یک حیات خلوتی کار می‌کنند! در حیات خلوت!

مقام معظم رهبری (مدظله العالی) فرمودند: محافظه‌کاری قتلگاه انقلاب است. یک نشانه از محافظه‌کاری سکوت در برابر خطاهاست. این سکوت‌ها به کجا می‌انجامد؟ به اینجا که ”لم یزرع“ به عنوان کتاب سال و کاری که ضد ایدئولوژی انقلابی است معرفی می‌گردد.

تازه‌های نشر



نخستین دریافت‌هایی که توجه ما را جلب می‌کند، به اقتضای تجدد و تکرار ادراکات، حکایت از کثرت مدرکات داشته و خبر از جهان موجودات می‌دهند. از سوی دیگر ما با تمام وجود واقعیت انکار ناپذیری را می‌یابیم که ادراکات حصولی نخست، بازتاب و ظهور آن در حش و اندیشه ما هستند.

اگر یافته‌های وجودی خویش را پایه سلوک عقلی قرار داده و به اندیشه ژرف در اصل واقعیت، معرف خویش و نحوه ارتباط این دو سنخ آگاهی بپردازیم، خواهیم یافت که ما در جهانی از هستی، حیات، علم، اراده و قدرت به سر می‌بریم که اصلاتی فراتر از ما و موجودات حاصل از ادراکات حصولی ما دارد و در عین حال که حقیقت و منبع کمالات همه موجودات است، هیچ محدودیت و تقیدی به حیثیات و قیود آنها ندارد، بلکه مطلق است. از این رو ما با پرسش‌های مهمی درباره جهان هستی آنگونه که هست، نه آنگونه که ما در سطح ادراکات حصولی دریافت می‌کنیم. روبه رو می‌شویم؛ چگونه و چرا واقعیت اصیل و مطلق که ضرورتاً دارای بساطت و وحدت نیز می‌باشد و ما به یک معنای واحد، آن را بر همه موجودات حمل می‌کنیم، به صورت اشیاء گوناگون و در لباس خواص و آثار متضاد در ادراکات ما ظهور می‌کند؟ ریشه این گوناگونی‌ها، جدایی‌ها و تضادهای «جهان موجودات محسوس» ما در کجا است؟



مجموعه مسائلی که امروزه به نام اصول فقه در حوزه‌های علمیة رسمیت یافته است، از هدف و رسالت «تدوین قواعد استنباط احکام شرعی» فاصله گرفته و به لحاظ فنی دارای چهارده نوع آسیب و نقص اساسی می‌باشد. شکاف عمیقی که میان «اصول فقه رسمی» و «علم اصول فقه» وجود دارد، ناشی از دیدگاه نادرستی است که این علم شریف و مهم را مجموعه‌ای از مسائل متشتت و پراکنده می‌داند که بسیاری از آنها فقط به مناسبت و استطراد مطرح می‌شوند. این همه در حالی است که «علم اصول فقه» یک فن مستقل می‌باشد؛ دارای ساختار و مبادی خاص خود بوده و از روش ویژه‌ای در تحقیقات خود پیروی می‌کند؛ و توسط سید مرتضی علیه السلام و شیخ الطائفه علیه السلام در دو کتاب بی نظیر «الذریعه» و «العهده» به دور از نواقص مذکور تدوین گشته و در دسترس ما قرار دارد. گرچه اکثر بزرگان و اساتید فن وجود نقص‌های اساسی در «اصول فقه رسمی» را پذیرفته‌اند، ولی اقدام جدی برای اصلاح آن مشاهده نمی‌شود، این فقط علامه طباطبایی علیه السلام است که راه تصحیح مبادی و نقد فنی اصول فقه موجود را گشوده و حقایق در این باره بیان فرموده است. کتاب «تنقیح و اصلاح اصول فقه» بر آن است که یک دوره مسائل اصولی را مورد بررسی قرار داده و پس از تصحیح مبادی، تحقیق مبانی و رفع نواقص موجود، «علم اصول فقه» را به چارچوب فنی خویش بازگرداند و چهره زیبایی آن را از پس زوائد و ناخالصی‌ها به درآورده و آشکار نماید.



مجموعه مسائلی که امروزه به نام اصول فقه رسمیت یافته است، از وظیفه تدوین قواعد استنباط احکام شرعی دور شده و دارای فاصله عمیقی با «علم اصول فقه» به مثابه یک فن و یک دانش گردیده است.

عدم رعایت ضوابط فنی علم شریف اصول فقه سبب شده که «اصول فقه رسمی» دارای ضعف‌ها و نواقص زیر شود:

- ۱- نبود ساختار صحیحی که جایگاه و مسائل و ارتباطشان با یکدیگر را نشان دهد.
 - ۲- وجود مباحث و مسائل زائد و بیگانه.
 - ۳- عدم تصویر دقیق و روشن مسائل.
 - ۴- مسائل و اشکالات ساختگی موهوم.
 - ۵- عدم کاربرد صحیح اصطلاحات.
 - ۶- استفاده از بیانات غیر فنی.
 - ۷- خروج از اسلوب و روش تحقیق «علم اصول فقه».
 - ۸- خلط مسائل اصول با مسائل بیگانه.
 - ۹- خلط معلومات اعتباری با معلومات حقیقی.
 - ۱۰- ترسیم ثمرات ساختگی برای اصولی جلوه دادن مسائل زائد.
 - ۱۱- فلسفی کردن بیجای بعضی از مسائل.
 - ۱۲- خلط مسائل اصولی با یکدیگر و پیچیده کردن آنها.
 - ۱۳- دخالت در مسائل دیگر علوم و طرح مطالب نادرستی که مورد پذیرش اصحاب علوم نیست.
 - ۱۴- خلط مبادی با مسائل.
- در این کتاب، وجود نواقص فوق با آوردن نمونه اثبات می‌شود. سپس در کتاب «تنقیح و اصلاح اصول فقه» یک دوره مسائل اصولی بررسی و تحقیق گردیده و با رفع نواقص و حذف زوائد آن شاء الله - علم اصول فقه منقح و اصلاح می‌گردد.